جهان را بلندی و پستی تویی — ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی

خدایا مرا در کمین است دیو — به نیرنگ و رنگ و بهتان و ریو

ولیکن مرا از وی نه بیم و نه باک — نیاید بدستش بجز باد و خاک

نیاید ز من هیچ وقتی ظفر — بفرمان یزدان فیروزگر

نگارش خجسته تمهید در درود بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرستادن

ز آوردن چرخ فیروزه فام — وزین مهر و مه روز و شب صبح و شام

چه دانی که مقصود آرنده چیست — چه دانی که اینها همه بهر کیست

نجوم و ثریا و خورشید و ماه — چرا جلوه‌گر گشته در عرصه‌گاه

چرا پیکری ساخت از تیره خاک — چرا در دمیده درو جان پاک

چرا سرو در باغ برخاسته — چرا دشت را لاله آراسته

برای که این بزم ترتیب داد — برای چه این باغ را زیب داد

پی جلوهٔ خاتم المرسلین — حبیب خدا سید العالمین

که بر روح پاک وی و آل او — هم اصحاب فرخنده احوال او

بهر فراوان و لطف تمام — ز یزدان هزاران درود و سلام

ای آنکه نفس ناطقه را نشناخته چه افتاد که شیشه خانهٔ فطرت را بسنگ [illegible]
و بتاشیخه همت را باآهن بسته هیهات از گلزار بقفس افتاده و چنان خو رسنده
که پنداری نشیمن تو بر سر شاخیست و از حضر بسفر کشیده و چنین فرهمندی که دانی
شاد گونه تو در قصری و کاخی رجوع باصل را آهنگ تو نیست و بازگشت وطن را
بسیج تو نه گرفتم که کار بزرگ است و پذیرفتم که کام سترگ از ذره کم نه بر ناموس خود
سنگ کم مزن از سپند برتری بفرمان غیرت آتش در نهاد افگن و در رو ستایان منتشر
ترکانه برخیز با هر که سد راه تو افتد مدعیانه در آویز از دشمن مترس دوست مهربان

بدلی کن نگاه امتحان هست ترا که ملک همه هست از وسوسه دیو چه بیم ترا که
خضر بلد راه از نیرنگ غول چه باک مثلی میزنم که سخن بمثل نیک فهم افتد رهروی که
جیش سلطانی با خویش دارد هر آئینه او را از رهزن خطری هست نی نی بلکه رهزن را
از وی خطری هست وهمچنا راده راه دور رود را زمشاهده وبیهوده نالش و هرزه نگالش
قدیم از کوی بیرون نهادگان بهر افق شنوده که آن منزل مقصود گذر کرده آن بکوچه دوست
باریافته چه سفر باید راه وصول دوگام است برداشتن و نهادن یعنی تا از حلقه ماسوا
بدر نزدی قدم تجرد بشارستان اندر نزدی پس اکنون کدام عذر می آری
وچه حیله می آفرینی ای دوست حیله بگذار و آر بریارگی نه با دلی فراهم سبکی گیر و روی
بوطن اصلی آر در لامکان منزل گزین و در ساحت قدس خرامان شو و تماشای
بدایع ملکوت دیده باز کن حق بینم که سخنم در نیوشندگان در نگیرد و صد شرم
نوشی در نمی یزید دلی از بن سخنهای مسلسل آشفته رای و درهم رکیکی از بن کلام گشا
عقده در دل وگره برابروی می خواهم زبان بکام درکشم و آتش بدرون اندرزنم
ولی نتوانم بحکم این بیت فرد + نوا را تلخ ترمیزن چو ذوق نغمه کیابی
حدی را تیزتر میخوان چو محمل را گران بینی + لاجرم بهمان راه که در پیش داشتم
خرامش میکنم یارب دردمند دلی گداخته پکوی سوخته جانی بر سر راهم فرست
تا اشک گرم فرو ریزد و آه سرد بر کشد که دامان آلوده چون منی را جز باین آب
نتوان شست و جز باین آتش خشک نتوان کرد اهی برادر اگرچند مخاطب تو
بوده ولی میشناسی که روی سخن با کیست ازین گفتگو با که در پیچد غیر میرو جز
بمرزنش خویش بدعا نیست استغفر الله ثم استغفر الله غیر کجاست وبیگانه کدام غیرو
بیگانه درین چمن زار با سیمرغ و عنقا هم آشیانه درین عرصه جزیکی نتواند گنجید
کن دوقو درین قصر راهی ندارد + سرهستان خمکده توحید در باده جام

فرق نکرده اند مدهوشان مصطبهٔ توفیق در راوق و ساتگین تمیز نا ورده
رَقَّ الزُّجاجُ وَرَقَّتِ الخَمرُ فَتَشابَها فَتَشاکَلَ الامرُ سبحان الله سر کدام حقه میکشودم
و مهر از کدام درج برگرفتم اینگونه گفتار را جز باویژگان سراپردهٔ محرمیت رخصت
نداده اند فرو هیده آنست که همان حدیث پیشین از سر گرفته آید تا زلف سخن
درهم شوریده باد و هان آتش طور سوز جلوه فروزد و تو باری که فروزینهٔ آن
خس و خاشاک هست عشق میورزی از مجاز بحقیقت میگرائی از صورت بمعنی
می آئی همان مدنگاه تو زلف و رخ است بحیثیتی که همان زلف و رخ هست و
از آن سلسله یکدو پیچ و خم دیگر بگشائی و از آن بام یکدو پایه برتر خرامی تا دریابی
که از بدایع کیست از خاک ناچیز اینگونه نقش عجب بستن و از گل تیره باین پایه رنگ
شگرف نمودن بر سر قطرهٔ عشرت قصر میورزی ترسم که ناگاه پایت بلغزد و از
بالا بشیب افتی و آنگاه نه چارهٔ پزشک دست دهد و نه افسون افسونگر بکار آید
ازین ناهنگام ترس و از دو بیننده نقاب فرو بسته بر دار جای آنست که سر از سجده
سپاس برندارم که جنبش نسیم لطف گوشهٔ ازین غشاوه از بصر بصیرت
من بر داشتند تا پرده از روی کار بر خاست پدید آمد که هیچ را همه دانسته ایم
و سراب را محیط فهمیده ایم و دیو را حور گمان برده ایم و ذره را مهر گرفته ایم
نفس بلرزه آمد و جان را زلزله گرفت و در پشیمانی در از افتاد و صیحه‌های پیاپی
چندان زد که از خویش رفت تقاضای شیوهٔ رحمت شمیم نفحهٔ لا تقنطوا
بدماغ رسانیده و دوران بیهشی نگذاشتند چون بخود باز آمد خود را آن مرغ
گم کرده آشیان یافت که نشیمن او در گلزار است و بهوایش پرهای بیتابانه میزند
و خویش را آن طایر صیاد در کمین دید که سر قدم دانه و دام چیده با رزوی آن
آن بسملانه می تپد چون صید دام دیده زحمت قفس کشیده بود باز هوش

از سر پرواز کرد و نواهای خونچکان و دلخراش آغاز کرد ناگاه صفیر مرغان حرم
بگوشش رسید که چرا رو بدین سو نیاری و آرزوی چند با ما نباشی تا ابدی فارغ
از بیم دام و خاطری خالی از وسوسهٔ قفس نشانهٔ آشیانه توانی جست و سر بهٔ
از نشیمن توانی بست آورد و صحبت آشنا دل بجا آورده و بدان صوب گرم
جاش شود لعبران نیک نگاه اینها خواست پیش آمدهای سفر نگاشتن و اسامی
منازل و حیزان بضبط آوردن تا هر کرا یاری بخت دل گرایش کند بی منت
و دلیل گام در راه تواند نهاد و بمنزل مقصود تواند رسید خیر اندیشی خلق بر آن
آ [illegible]

نشنیدهٔ که چه گفته اند بیت + + تا در رهت از بیم نیاید +
بر داشته ام نشانه ابرا + + پس چنانکه من بعکس شیوهٔ
یاران شرکت یاران خواسته ام اگر اهل انصاف از ایشان مرا نیز با
خویش بهنگام خواستگاری حسن انجام شریک دعا سازند دور نیست الا
ای نکته فهم داد خود چون دل بگرو گانی رو کانچه سخن طرازی نداشت و از زیبایی
خیال روی برتافته بود درین نامه بآرایش ایوان سخن نرفت و همه انجو
روی سخن با خاص و عام ست معانی بلند آوردن را چه محل و این رساله
و سوم بهره آورد شد و سخن درین شگرف نامه در سه گفتار گفته آمد
گفتار اول در ذکر حقایقی که از روز روانگی از شاهجهان آباد تا رسیدن ممبئی
در پیش آمد گفتار دوم مشتمل بر سخنهای متعدد سخن اول در شرح ماجرای
سفر دریا از روز روانه شدن از ممبئی تا رسیدن حدیده سخن دوم در
ذکر روانه شدن از حدیده و شکستن سفینه و یافتن جزیره و بسر بردن دریا آن

و بالطاف یزدانی ازان دشوار جای آسان بر آمدن و رسیدن بمکهٔ معظمه
سخن سیوم در مناسک حج و این سخن مشتمل بر ابواب و فصول است سخن چهارم
در ذکر ام القری و شرح اهالی این بلدهٔ از هر عالی اعلی سخن پنجم در ذکر روانه شدن
از مکهٔ معظمه بمدینهٔ منوره و نزول در آن بلدهٔ مبارکه سخن ششم در آداب الزیارت
و ذکر مشاهد مشرفه و مساجد متبرکه و آثار مبارکه و اماکن محترمه سخن هفتم در ذکر طابهٔ طیبه و
اهالی انجا سخن هشتم در رجوع از طابه بطیبی سخن نهم در اظهار کوایف روانگی از
مکه بطایف و مراجعت نمودن بمکه سخن دهم در وداع مکهٔ مبارک و روانه شدن
بعزم وطن و رسیدن بجده و احوال سفر دریا و رسیدن به بمبئی گفتار سیوم در
ذکر روانه شدن از بمبئی تا رسیدن بشاهجهان آباد گفتار اول در ذکر حقیقتها
که از روز روانگی از شاهجهان آباد تا رسیدن به بمبئی در پیش آمد
بنیروی ایزدی تایید بتاریخ سعید دوشنبه هفتدهم ذی الحجه سال هزار و دو صد و
پنجاه و چهار آخر روز با آهنگ کسب سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
و تعظیما از دار الخلافه شاهجهان آباد نقل و حرکت اتفاق افتاد نخست از حضرت سعادت
آمود پیر نورانی عالم ربانی قدوة الاتقیا زبدة المتورعین شیخ الفقها سید المحدثین
مولانا محمد اسحاق سلمه الله تعالی مراسم تودیع بجای آورده همت در خواست
و پس ازان بمراسم وداع استلام عتبه سلطان المشایخ نظام الدین قدس الله سره العزیز
نموده و تقبیل مزار کثیر الانوار جناب ولی الله بزرگوار کرده و گور دیگر عزیزان بخاک آسوده را
در آغوش گرفته باستانه جنت آشیانه خواجه قطب الاقطاب بختیار اوشی
رحمة الله علیه رسیده و قیام ورزید چگونه گویم که دل از همه گسل مرا مهر و کین پیوند
در طائر وحشی مرا از سر چه بجان بندی هیئت حال آنکه از جلوه فرمائی اعزه و اکابر
مشالیت منتهی نشیان کرده که دست و بازوی هنگامه سنج بازو رسته که ذات گرد تمکیان

آنرا حریف نتوانست شد بعد بهم سپردن ان بقعه همایون بهم بسبب بردیم نوزدهم
پدرود یاران کرده آمد و به گوڑگانوه که هفت کروه فاصله دارد فرش گسترده شد
بستم به پاٹودی چار ده کروهی گوڑگانوه محمل از ناقه فرود آورده شد بست و یکم
به ریواڑی که بفاصل هشت کروه هست پای رهگرای از جنبش باز ماند و در اثنای راه
شرف زیارت مسجد و اربعین گاه شیخ فریدالدین گنجشکر رحمة الله علیه که در
اختصار بیرکمر کوه واقع هست و جایی که واژونه نا زوران کرده اند ارزانی گشت
بست دوم بساطیکه از ریواڑی برداشته شد در شاهجهان پور گسترده آمد ده
کروه تفاوت هم دارند بست و سیوم در بڑوڑ که هشت کروه آن را فصل است
از شاهجهان پور بار از بارگی گشوده آمد بڑوڑ از متعلقات الور هست و در این موضع
تربت صاحبدلی هست که دل گرفته در آنجا کشایش و جان بیتاب آسایش پذیرد
بست و چهارم در کوت پتلی که هشت کروه تفاوت دارد و آرمیده شد از
مضافات کهتری هست جمعی از والهان صاحبدلان در اینجا آسوده کلن شاه نام
که از بیخبران آگاه و سرمستان هشیار هست و بصفت جذب و دیوانگی شهره شهر
و دیار هم این بقعه قرارگاه بیقراری اوست بست و پنجم در بهابهره که بمسافت دوازده
کروه واقع هست اقامت واقع شد این موضع در خرابی رشک وادی جنون
و سر آغاز عمل جیپور از اینجاست بست و ششم منوهر پور که بتفاوت هفت
کروه افتاده نزول جای افتاد بست و هفتم اجرول که هفت کروه دارد ورود
را پذیرفته آمد بست و هشتم سواد جی پور مضرب خیام گشت نه کروهی
است جی پور شهر وسیعی هست بازارهائی فراخ دارد عمارتش غالب سنگین است
آبادی دلخواه در روست گل و سبزه بوفور هست گلزار خوشی دارد گویند که انبه درین
مرز کم خیزد و هوایش بگرمی منسوب هست با سید رحمت علی سجاده نشین مرحوم

مولوی ضیاء الدین که حضرت او از خلفاء مولانا محمد فخر الدین علیه الرحمه بوده و درین
بلده آسوده تلاقی دست بهم داد شخصی است گزین و وارسته مرد لیست متین
و شکسته تا مدت چار روز این بلده مطمح نظر شوق مانده چهارم محرم سال
هزار و دوصد و پنجاه و پنج رخت سفر بربسته در بگرو که ده کروهی جیپور است
محمل و زنگله از ناقه گشاده شد اکنون کروه های راه را بسی دراز شمردی و ده را
پانزده گمان بردی پنجم در دودو که بفاصله ده کروه از بگرو است توقف رو داد و اینجا
حکومت جی پور انقطاع یافت درین هر دو منزل هنگامه حرامیان بسیار است
و مهمانسرای نیست آری مسافرکشان را مسافرنوازی رسم نیست ششم
کشن گڑه که دوازده کروهی دودو است فرود آمدن را گزیده آمد ایرمان سرای
که فیض الله خان بنگش در ظاهر شهر بسمت اجمیر ساخته است مسافر آسایش
نیکو جائی است هفتم به دار الخیر اجمیر که هشت کروه فصل دارد و اکشیدم نخست
که درین معموره روی آورد سعادت زیارت آرامشجای خواجه بزرگ معین الدین
بود قدس الله سره العزیز وصف دلربائی درگاه و خوش برکاری مسجدی که متصل
روضه همایون بنا کرده شاهجهان بادشاه است در کیل تناهی نگنجد طرز عمارت
شهر بر اسلوب جی پور است درین هنگام که ولات عصر همت بر آبادی آن
گماشته و عمارت جدید ساخته اند رونقی دگر دارد گویند که پیش ازین بازارش
اینمایه گرمی نداشت و دکانش را باین پایه فروغ نبود و درینجا با سید تفضل حسین خان
که از اکابرزادگان خیرآباد است شناسائی رو داد و چه شناسائی که محبت
در جیب مودت در آستین داشت دیدن همان بود و مهر ورزیدن ایشان
بر نظر لیث و در دسند ولی تخلیق او رحمته بنظر آمد بوم و زاد و نام نژاد از و میپایند
دالنستی مناقب سراپائش ادیده حریص دیدار داشته اکنون که شنیده

گزشتند و راست ست اندازه سنج دوستی که تواند بود و پس از اقامت چهار
تا پنج دوازدهم در نصیرآباد که از اجمیر هفت کروهی است و فرودگاه فشون
انگریزی است پالان از شتر و نطاق از کمر گشوده شد سیزدهم موضع بهناه که بهفت
کروه فاصله دارد مهبط نزول گشت اینجا فرمان روائی انگریزان که از اجمیر انجامش
و تمام پذیرفت چهاردهم موضع آگوچه که بهشت کروه تفاوت دارد بستر جای
افتاد و نه همین جای سا و سرای بنیاد نهاده اند کتابچه و ده هم چنین داد همراه تهیا
داده اند و این بوم به میوار مشهور است و سرانجام عمل او دیپور است پانزدهم باندازه
نه کروه ره نوردیده در بهیلواره بار از جهاز و فرود آورده شد شانزدهم و دهیلواره
دم گرفته آمد فصلش از بهیلواره پنج کروه گفته اند هفدهم در سوانات که دلبی است
هفت کروهی بهیلواره طرح سکون ریخته شد هرچند مقالم در همیرگده میبایست
کرد اما همیرگده پنج کروهی بهیلواره کوتهی این مرحله منزل آینده را دراز تر میکرد لاجرم دو کروه
دگر رفتن صوابدید وقت آمد هجدهم جای وره دهنوبر که دو هفت کروه از سوانات
فاصله دارد و درینجا قلعه ایست بر قله کوه که درازی و پهنائی و متانت و بلندی
و همواراست هر آینه در حصون دیگر کمتر باشد مخفی که از دژهای معروفه هندوستان
است خربزه اینجا از گفتار معشوق شیرین سخن [illegible] است و از بدل احراجیب
تلخی [illegible] لذت از [illegible] عمل او دیپور انجا گسیخته شد و از نصیرآباد تا
کا خفای انگریزی رهبرو اکستیمن را ساخته انعاما دادا از دست [illegible] که توپ
پاسخ [illegible] داشته و شنیدن در حوالی آن نخلهای فراوان برگ که در سایه [illegible]
توان گرفت وجود وی ندارد دستم تر آنکه در بعض جا چشمها [illegible] غالب سنگین است
از زمین برود در اقامت آنجا همرهان دود و آب [illegible] دارد گویند که آب درین
خاصه در موسم تموز لهذا جائیکه چنین محظور است بدید رحمت علی سجاده نشین

الآمر ظاهر قصبه و قریه جنید زدیم نوزدهم در نمیه هیڑه که نه کروه است شب گزارده
شد این قصبه از متعلقات تونک و تحت حکومت نواب محمد وزیر خان
خلف الرشید نواب محمد امیر خان مرحوم بوده است بستم ذی الحجه که مسافت
هفت کروه دارد منزل گزیده شد اگرچه از مضافات گوالیار ست اما عمال انگریزی
ایدون قیام دارد و نیچ برنخ است در میانه میواڑ و مالوه بعد قیام شش روزه
بست و هفتم از نیچ روانه شدیم و در تلهار گڑه که هفت کروه فصل دارد واقامت
ورزیدیم بست و هشتم در مندسور که هفت کروه است وا کشیدیم مندسور شهری
کلانی مسموع میشد اما هر انچه دیدیم بدین نمی ارزد از متعلقات گوالیار است و نهم
در کچناره هفت کروهی مندسور بای ره پیما به سکون اشنا شد سی ام جاوره
مضرب خیام گردید فصلش از کچناره شش کروه مرزبانی اینجا به نواب غوث محمد خان
فرزند نواب غفور خان مغفور علاقه دارد آن نکو دیدن بدیدن من آمدم و مراسم
دلجوئی و مهمانداری که زیاده تر از ان نتوان بعج رنج بکار برد با آنکه عزم مسجد مکه میاده انست
دو روز در لاتش الرحال سعی کرد و فرو نگذاشت کم سال است و بسیار کیاست نوعمر
بست و کهن اندیشه نسخه جامعه ادب و حیاست و منتخب مجموعه جهره و نازکی
نویسش خوش ست و چشم و ابرویش درست سیوم صفر در رتلام
گاه کوهی جاده گزر افتاد این موضع را چندان عرض و طولی است که حکم مصر
انجا نتوان کردن اما چون همه عمارتش از چوب است بازارش از رونق
که از اکابر زمین مالوه کسیست کم پایدار است بنا بر آن بنای عمارتست که
در جیب سودش استواریست که پهلو به لعبه راستان میزند و این
بر نظر لطیف و دردمند و طلاق مست جاش نه و گه نواله مستور بیاده آسیب ظاهر
دانخستی مناقب سرایانش زرین مسائل قطعاً کسستیا سبب نجود لاجرم بحکم

اضطرار بفتوی امام مالک علیه الرحمة رفتیم که بعض جاها گنجائی مذهب شافعی را
هم منتافت اکنون که در منازل آینده زیاده تر آب نایاب شنیده میشود
دیده باید کدام شرب گزیده آید از تلاطم بحر و ده لب طریق میتوان رفت
واکثرش تا امین نظر برین تفحص حال را یکروز در تلاطم مقام کرده بتاریخ نهم
روانه شده شش کروهی ترنام مهیا نه جوئی که مسمی به جهی است اقامت ورزیدیم
چون درینجا آبادی نیست آرد کاه و روغن کوه ازینجا فرمانروائی راجه جهاپور فاخ
شده ششم کر راه دگر شش کروه تفاوت دارد محل ارود گشت قرارگاه سردار
بهت لاوواست که یک کروه بیشتر از کر راه دهست اما چون شنیدم که در تیلا
رو سایه اشجار کمتر است و آبی خوش گوار ندارد ناچار هم درینجا خیمه زدیم که فی الجمله سایه
درختان داشت و آبش بد نبود هفتم در بهاکور که هشت کروه از کر راه دیگر
فرود آمدیم این هشت کروه را اگرچه از شانزده گروه دیار ما نتوان گفت و شاید که
تو نگوئی ذکر سختی کرده ها بیشتر بمیان آمده است تکرار یعنی چه سلک العدامی عزیز
اکنون حدیث فراخی میرود که در درازی از فراخ این مرز و بوم هم میگذرد
این منزل آب نیست بلکه در بهکور هم نیز اما جوئی هست که درین موسم روانی
ندارد سکانش تا زمانیکه آب رفته بجوی باز آید یکدو دست زمین جوی را کنده
آب می برآرند و هیچ جای نرسیدیم که یکدو جوئی در راه ندیدیم ولی درین هنگام
تابستان هست آبی روان ندارد الا ما شاء الله و درین وادی
شیران بسیار اند و اقامت جای ما گذرگاه مرآنان راست پس از گوسپندان
درین موضع که تا دیر باز گرد خیال ولغال سیاهی نمود جویای سبب شناخت
روشنی پذیرفت که رو بسوی بهکور کردن خطا بود خطا صواب آن بود که
بیشتر کرده رفتیم نشگفت که لب روان از پیش بینی راست خرام افتاد و با

باسجاه شب همدرینجا سحر کرده بهشتم روانه شدیم برجوی اناس چهار کروهی
بیکوتر رفقا با اروس و کالا برخوردند همدرینجا خیمه زدیم و این جا عیست نا آباد
و خرابه نگاه مرزبانی جهابوه نهم قصبه دوحد شش کروهی اناس از مضافات
گوالیار مطار رحال آمد و کاخی بر سکه چشمه بیرون قصبه و رود جای گشت و
دوحدا ازان خوانندش که حد فاصل است میانه مالوه و گجرات عالمگیر بادشاه
همدرینجا طیلسان هستی بر دوش کشیده شاهجهان بادشاه لبعد رسیدن
تختگاه بصرف سیصد هزار این شهر آباد آن ساخت و ازینجا سختی از
کروه هار طرف شد دهم در جیکوت چهار کروهی دوحد که متاسست بخیر محور
قیام ورزیده آمد ازانکه بیشتر آب جز به باتهی دره نتوان یافت و آن هفت کروه
از جیکوت یازدهم ناخوشی در ورودگاه و زبونی فرود آمدن جای در باتهی دره
اذن محمل کشائی نداد تا جرم یک کروه پیش رفته در موضع پانیا زین ازتگاه
فرود آوردیم اینجا هم آب از حاجت کمتر و اشیای خوردنی چنانکه در جیکوت
و باتهی دره نتوان یافت همچنان درینجا نیز از متعلقات راجه باریه و لبعه
میانه جیکوت و پانیا هفت کروه دوازدهم در اوژواژه که هشت کروه
فاصله دارد بر لب چشمه خیمه زدیم اینجا هم سامان خورش بدست نمی آید گر
در بهوتیا که در عرض راه واقعست دکان روستائی هست ازانجا میتوان گرفت
سیزدهم در گودره که هفت کروه است رسیدیم و این قصبه معتبر است ودرگا
گوالیار پوشیده مباد که از تلاطم تا گودره خارستانی است که هوا ازانجا
دامن کشان میگزد هما ما ازهمین بیم آستین وادی گریزان است شعر اگر
مژگان کمان ابروان را در جگر کاوی و دلدوزی با ناوک دستان تشبیه
میدهند اگر بجا را این وحشت نسبت کنند همه آئینه با اغراق و مبالغه قریب تر

باشد و با صنعت شاعری که اکذب آن اطیب است ملایم زاری حسن
از خلاء خارجه الی المعنی از طبع سکنه این دشت که قوم بهیل است بازگوی در
پی سبب آزاری مثال ایشان با مار و کژدم درست بود و در خون آشامی
تشبیه ایشان با گرگ و پلنگ راست اما سنت خدای را که نه نوک خاری در
دامن آویخت و نه آب دشنه آتش فتنه افروخت رعایت دل فرزندان
امام خان که از گزین دوستان پدر بزرگوار بود در آن داشت که یک روز در آنجا
توقف بر روی کار آمد لهذا بتاریخ پانزدهم از گودره رحلت اتفاق افتاد
موضع کاول که مهبط نزول گشت هفت کروه از گودره مسافت دارد از گودره
تا کاول هر آنچه از نزهت صحرا و خرمی راغ بنظر آمد زبان فصیح در وصف
آن چند سر اثنا خامه شکسته زبان چه سخن تواند راند فی الجمله از تراکم اشجار
گونه گونه و از وفور گلهای رنگارنگ دستمایه رشک چمن زار است و از جلوه گری طیور
رنگین و آواز موسیقی مرغان خوش آیین نوا عشرت گاه حریفان شادخوار منوزانه
خام و آن مایه برگ که انبه های پخته بلاد دیگر هموزن آن تواند شد و نه یک شجر را
این چنین ثمر است که هر شجر چنین ثمر باروَر شانزدهم جمرود فرود آمدن گاه
شد و این موضع در عمل کاکوار که عبارت از راجه تروده است مقیم
در تروده رسیدیم نواب حسام الدین حسین خان فرزند نواب کمال الدین حسین خان
مرحوم که از اعاظم امرای سرکار کاکوار اند با وجود ناآشنایی پیشینه و عدم
تعارف دیرینه بیرون شهر پذیره شده بکاشانه خود فرود آوردند و
کاخ میزبانی را پایه دیگر افزودند و بساط مهمانداری را بیاری جد بی از حد
افزونی لوازم اندازه بیرون طراوت دیگر بخشیدند ملکات پسندیده و صفات حمیده ایشان شرح
نتوان کرد نواب کمال الدین حسین خان عم ایشان بحیثیت دیدجهای فخر اوان استحکام آینا

میثاق القیام آمدند و به برخورد ایشان خاطر بهره اندوز مزید شادمانی آمد که اهل فضل وکمال اند در مراتب ورع و تقوی بی نظیر و بیمثال و رفته رفته وصول بهارستے شایان با ایشان ست کسب نسبت باطن بطریق چشتیه فرموده اند و بیعت طریقت با جناب مولوی غلام قطب الدین خلف الصدق مولانا محمد فخر الدین رحمة الله علیهما نموده صفای وقت وخاص نیت ایشان در زید وعمر محبوبی که از عالم دگر است گاهی سری بسخن هم میکشند قطبی تخلص مر ایشان راست بهر سه لفظ که تازی و پارسی و ریخته باشد فکر میکنند بیتی چند از نتایج فکرت ابدار بدست گهربار نوشته برسم یادگار براقم لطف فرمودند وازنامه نگار هم چنین درخواستند بعض ابیات ایشان هم بنظر رضای احباب وهم به نیت تبرک درین رساله آورده می شود که بقدسی انفاس چنین مبارک دمی برکت جستن از غنایم است قطعه بزبان عربی در اظهار سر آنکه قبل از هنگام پیری دندان ایشان شکسته شدند قطعه

كَمْ نِكْبَةٍ لِلّٰهِ فِيْهَا رَحْمَةٌ ÷ وَلَرُبَّ ضَرٍّ مَسَّنَا لِمَنَافِعٍ ÷ كَذَهَابِ أَسْنَانِيْ قَبْلَ مَشِيْبِيْ ÷ كَيْ لَا أَعَضَّ عَلَى الشَّبَابِ أَصَابِعِيْ ÷

رباعیات

خرشیوه صمت از جوئی اولے
در راه فضول رانیزی اولے
چیزیکه نگویند نیز ستے بهتر
هیزیکه نپسند نگوئی اولے

دستت چو فراخ نیست دل تنگ مکن
جز تن برضا سپردن آهنگ مکن
این اهل عیال ونفس اعدا لی اند
با دوست برای دشمنان جنگ مکن

و آنچه درین بلده بالا مهدی صفاهانی
تقارعت رفت داو پاره قابلیتی دارد مثنوی یوسف زلیخان نیز گفتم خود بشیوه مثنوی مولانا جلال الدین رومی قدس الله سره العزیز بهمران بحر گفته است داستانها برمیخوانند و مراشعری

سخاطر نماند در عدم ایراد معذور دیگر با حافظ غلام حسین که از روسای معتبر این
این معموره اند سلسله مصادقت درازی پذیرفت و هنگامه موافقت گرمی
گرفت وصف ایشان به بیان راست نیاید و هر آئینه اگر صفاتیکه در ایشان است
مختار آید گرفتاران رسم و عادت در قبول آن باز ایستند و رقم سنج این
شگرف نامه را بفضولی متهم سازند بنا بر آن اعراض اولی نمود ترووه مستقر
آباد انار و فور خنازیر که در سرکوی و برزن آواره اند تفرج را نشاید فواکه بکثرت
لاسیما انبه و درین هنگام با آنکه گرمی هنگامه تابستان نه خورشید به تاب
دیگر شعله فشان است و نه از سموم و صرصر نام و نشان است طه خان باوزیر
الملک نشان دهند نواب حسام الدین حسین خان را اصرار آن بود که ایام برشکال
درینجا گذارده شود لیکن چون طبع آزو بیشتر و دل مشتاق جای دیگر بود جای
نمی آسود بیست و ششم ازینجا پای خالی کردن اتفاق افتاد و در [illegible] که هشت
کروهی است بود و باش اقامت رو داد بیست و هفتم در نگاریه که چار ده کروه فاصله
دارد شب گذارده شد بیست و هشتم در برج که شهریست معروف و به بعد
هشت کروه از نگاریه واقع قیام ورزیده شد فرمانده آنجا با انگریزان علاقه
دارد برج آسایش جای اکثری از غنودگان بیدار دل است داعی بتجلیل اداء
بزیارت دو مزار کثیر الانوار بهره اندوخت یکی شهید سید اسمعیل [illegible]
که ایشان را میر جیتر گویند کرامت سید تا حال مشهود و موجود است که گرد
مزار ایشان آب جاری است بعمق یکدست و بعرض یکوجب و هنگامی که اگر مزار را
مردم ازین آب سیراب شوند آب بحال خود است و دوم راحت گاه
سید احمد بن شیخ عیدروسی رحمة الله علیه و درین بلاد مشایخ سلسله
عیدروسیه از زنده و مرده بسیار اند در تحقیق لفظ عیدروس از زبانی بعضی

ت اتفاق افتاد که یکی از مردان خدا را که نیک پاک سرشت و خوش روشن روان
و لبس مبارک نفس بود هنگام جامه گذاشتن نزدیک رسید و به درونی فروغ این
راز پیر تو پیدائی گرفت خواست یکی را بر سجاده خویشتن نشستن فرماید ولی [illegible]
آن مایه خاطر فراهم نداشت که ناآزموده بجای خویشتن نشاند لاجرم بتصرفی که داشت
ابلیس را به پیکر انسانی عبا در بر و عمامه بر سر در صدر بزم نشستن فرمود و مردم را اصلا
حام در داد لقصه تا آنکه هر که مرا و را بشناسد شایسته این پایگاه و بایسته این جایگاه
بود لبسی از یزدان شناسان گرد آمدند و اهرمن را کسی نشناخت ناگاه کودکی [illegible]
آن جمع افتاد آشفته و بیتاب درون بزم در آمد و با صدرنشین درآویخت و آبرو
بر خاک ریخت همگنان لشگفتی در که با پیری چنین کودکی چنان را ستیز از چیست و
خانه خدا بود که از گستاخی باز نمیدارد و ش این اعراض از کجاست تا وسوسه دیو فرو
و پیکر خیالی دفع شد حیرت بر حیرت افزود لیسر پس از فرو نشستن فتنه راز
باز گفت که ابلیس و سجاده شیخ نهادم بی آرام شد تا کردم آنچه کردم پیر مرد سر انجمن
در پیران بجست در طفل یافت آن طفل را جاری مجرای خود ساخت و کلاه و
خرقه مر او را داد و از آن روز باز آن پسر به عیدروس شهرت گرفت که بی محابا از
سرها در گذشته بود و از عیدروس به عیدروس انجامید نام نامی او سید عبدالله
و آرامشگاه او تریم از بلاد حضرموت طریقه عیدروسیه منسوب بحضرت اوست
سخن کوتاه بشروچ بکنار رود نربدا واقع و تا اینجا جزر و مد بحر محیط میشود و درین هنگام
که هنگامه بدستی بجز است آب نربدا شور و در برشگال و زمستان شیرین میباشد
بیست و نهم از نربدا عبور نموده بموضع انکلیسر که گروهی بشروچ زین از نهب
و بار از بارگی بر کشادیم از آنکه در کشاکش عبور آفتاب بوسط السما آمد غره
ربیع الاول در جهی که هشت کروه از انکلیسر است فرو رزیدیم از بروده تا سورت

در هر منزل پارسیان ره نوردان را کشیدن را مکانها ساخته اند و آزادی
عرف این دیار دخمه مشالا گویند و نیز قصور انگریزی برای فرود آمدن بزرگان
هر قوم مهیا دوم در بندر سورت فایز شدیم سورت شهریست کلان و معمور لیستا
آبادان اما کوچه‌های تنگ و تار دارد و با همه هنگامه آبادی رونق از طالع بازرو
فروغ از جبهه دکان گرفته اند هوایش بارد و رطب است و با محرور مزاجان مناسب
آبادی شهر بر کنار رود تپتی و تپتی مانند نربدا جز رود مدی دارد از جنس امرا در اینجا
معمر و معزز اند نواب قمر الدوله افضل الدین خان بهادر حشمت جنگ و نواب
معین الدین خان که ایشان را بخشی میگویند و با نواب قمر الدوله پیوند خویشی نیز
مر ایشان راست نواب معین الدین را با نامه نگار رابطه اتحاد میش آمد شخصی
فرخ و سبکروح است فرود آمدن گاه رهی خانه ظفریاب خان بود که سابق
فرمانروای این معموره بود و باز بسته بود و باز جذب محبت نواب سابق الالقاب برآن
آورد که بجوار شان در دریا محل که از ایشان است استقرار اتفاق افتاد کار و
مشایخ درین خطه بسیار اما بزرگانی که نامه پرداز را با ایشان در خور در روی نوی
ذکر شان اندرین عجاله بیاورم سرخیل مشایخ اینجا سید محمد عید روسی
عمر شریف ایشان از هشتاد گذشته است با پیرانه سالی خنده رو خنده خو
شگفته طبع کشاده دل خیلی بمحبت پیش آمدند صحبت ایشان اثرها دارد و از ان فوج
طائفه اند که سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ و تکلف برطرف
چنین بلد در کمتر خواهد بود دیگر از عظمای شیوخ شیخ پیر دلجویی و النواز
و شستگی و محبت در نهاد ایشان بسیار مزار منور و مرقد لوامع مظهر حضرت
مولانا محمد کرم الله طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در جای باش شیخ پیر اندرون
روضه حافظ بهادر است حافظ بهادر از زمرهٔ اولیا و از طائفه اصفیا بوده الله

راقم بزیارت تربت پرنور مولانا سعادت اندوخت و دلی خالی کرد مولانای
مرحوم از اساتذهٔ فقیر اند شفقتی که بالاتر ازان حوصله گمان برنتابد بامن داشتند
وطن شریف ایشان حضرت دهلی یکبار حج گزارده مراجعت فرموده بودند کرت
ثانی کوچ کردند در سورت بمرض سرطان رجوع بوطنگاه اصلی فرمودند ماه شعبان
بود و سال هزار و دو صد و پنجاه و دو [1252] از فضائل ایشان چه شرح دهد که صحایف تحریر
گنجائی نیست و صفاسح ازگردآوری مستمند الخلاصه حضرت جامع علوم ظاهر و
باطن بودند از منزلتی که در فن حدیث داشتند کمتر پرس از جاهی که در حقایق و معارف
ایشان را بود کمتر جوی مشغولی باطن بآئین نقشبندیه مجددیه بود و در فن قرارت
و تجوید خود امروز نظیر ایشان نیست مناقب جناب مولانا پایانی ندارد لاجرم
باز بر سر مدعا رویم دیگر از کبار مشایخ و سرکرده اهل علم این دیار سید میان
مانند ایشان فاضلی گرانمایه درینجا نیست و در صفت خلق و محبت یگانه روزگار
دیگر از اکابر شیخ خوب میان نبی صاحب مروت و فتوت و خیلی اهل تمکین
و وقار و خرابین بزرگ سنشان با دیگر شرفا و معتبران این معموره نیز ملاقی دست
بهم داد که اگر ذکر هر یکی جداگانه گزارش افتد سخن دراز گردد اما از ذکر حکیم کمال الدین
خاموش نتوان بود که آنجا یسه لطفه مهرورزی دراز کردند که آن سرش نیابی
کم روزی بوده باشد که جلوه نفرموده باشند و پرس و جوئی ننموده باشند
بگزین نخوت اتصاف دارند متانت و وقار در طینت ایشان مودع و مهر و
وفا در آب و گل ایشان سرشته سفت کروهی سورت مقامی است بر
دریای شور ڈومس نام گویند که هوایش باعتدال ست روزی رفتیم و شبی بسر
بردیم نهان مبا د در زمانیکه یارا در رود سورت اتفاق افتاد موسم سفر
دریا گذشته بود و وقت از دست رفته براه دریا از سورت بمبئی رفتن صعوبت

نداشت پس حرکت منحصر شد در خشکی و چون هنگام بارش آغاز گشت راه خشکی نیز
هم نتوانستیم رفت کرناک این ملک نیز گل شد گام بران نتوان نهاد تا
وا ماز نو فرود رفتن باران هرچند بحساب دریا هنوز در شروع برشگال ماهی تمام باقی
است [illegible] بیشتر و بیشتر بارد سحاب امر هجوم آورد و برق تا
راه درین بوم و بر که باران [illegible] آغاز تمادی از رسیدن منبی شد چهار ماه را یکی شوق
شعله زن شد در [illegible] آغاز تمادی از رسیدن منبی شد چهار ماه را
آواره خرام تماشا چون تشنگی بند دل وحشی انیز کی کدام مشغله فرید و محبت [illegible]
منزل مقصود طوفان سر نه هرچند و هم سیر بحر دوازده منبی هم در حال نتوان
تا بحکم آنکه مصرعه قدم عشق بیشتر [illegible] ناصبوری هر نفس در دل
تا بعد چندی که ابر باد و فروشد فقدری راه دکشا [illegible] کشتی سامی [illegible]
چون مسیو دکر سینین تا [illegible] زنیم شهر یاران در بار زد
[illegible] در باز آمدن جیل جوئی تا چون [illegible] جنون شوق گریبانگیر
نیز نزد انها فرو توانستی شناخت و اندر سکوتی را از سبزه و سرا [illegible]
جدا کرد و هم روز دوم [illegible] الثانی با زکوب و دست نشان آشنائی گرفت
بمکان هم که جای یاران پیر سر رشته قطع را منقطع میکرد و مرا که برکرم
کریم کار رساند دل خوش شد و لقا جستن باشیخ آمان کراکر [illegible] هیچ آید کشما
می اندیشند پس [illegible] مجالس [illegible] دانه و علماء دوراقا در شهر آباد و دوستان
یکی است سخن کوتاه در [illegible] صفت کرده بی صورت [illegible] کزیده بسیار زلال
سید ابراهیم با قوت علی خان معروف به نواب [illegible]
است در لسان نجا که بر سر رودی از شعب دریا شور [illegible]
[illegible] خلق بی نهایت با دست بر زبان کوچک [illegible] این دانه
لسان [illegible] سیر و دسری به شعر و اردو مثنوی میر حسن پارسی [illegible]

ازان برہن خواند بتاریخ سیوم نوساری که بفصل پنج کروه واقع است را نگاه
ورود کرده دیده نوساری قصبه بزرگ است همه جنس مهیا دارد و درینجا بعضی از پارسیان
خفته اند و مشهور ترین همه سید نور الدین علیه الرحمه ایشان را نبیره امام همام
جعفر صادق سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام میگویند الا ای دانای فن تاریخ چون
در آوان دولت خلیفه عادل سرور دادگر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه عجم کشایش
پذیرفت و عجمیان کشته شدند بقیة السیف که بهر گوشه خزیدند طائفه از آن در عهد
خلافت هارون الرشید بهند افتاد فرمانروای هند ایشان را درین قصبه [illegible]
فرمود و شرطی چند درمیان آورد که نخستینه آن این بود که یکی از شما شمشیر بمیان
نه بندد و تیر و کمان بدست نگیرد دوم در شادی و ماتم در زنش رسم هنود شیوه
تان باشد الی اخر الشروط و امروز اگرچه در اکثر بلدان گجرات و کوکن منتشر اند و در
در سورت و بمبئی ولیکن اصل ایشان ازینجا شمرده میشود و آن طائفه به پارسی مشهور
است فذلکة الکلام چهارم برسر رودی که از شعب پامی شور است و قصبه
بلساڑ بکنار آن واقع شب بسر بردیم از آنکه هنگامیکه برسر ساحل رسیدیم هنگامه
جوش مد داشت بی سفینه گذشتن محال بود و چون بلساڑ از نوساری هفتده کروه
فاصله دارد ازین رهگذر نشستن پالکی و خورشید یکی افتاد و بدین علت طبیعت در
تاب و کسل بخاطر جاگزین و اضمحلال راه یاب عبور را توان برتافت پنجم
پیش از وقت مدعا برشدیم که آبی نداشت به بلساڑ رسیدیم و تا نیمروز در آنجا
گذرانیدیم بلساڑ قصبه کلانیست و رونقی شایان دارد پنج کروهی بلساڑ قریه ایست
پارڈی نام شب در آنجا سحر کردیم ششم به دمن که هفت کروه از پارڈی
بوده از پشت شتر بروی بستر آمدیم دمن دو بوده است یکی خورد و یکی کلان
و هر دو بر ساحل بحر محیط بجانب شرق واقع و درینمقام شعبه از دریا بر آمده

که در میان هر دو دمن روان است دمن خورد آنطرف و بر کنار آن دمن کلان
آنطرف و هر دو باهم محاذات دارند از جهت نظاره گاهی دلکشاست اتفاقاً
جای ما دمن خورد بود آخر روز با تنی چند بطریق تفرج از شعبه عبور کرده به دمن کلان
رفتیم و باز آمدیم حکومت این هر دو جای با دیگر توابع آن خسرو پرتگال راست و
دمن کلان قرارگاه حاکم معتبر مهای کوکن و گجرات اینجاست هفتم
بستیاری سنبوق از شعبه مذکور گذشته به جمرگانو که ده کروه تفاوت دارد
آرسیدیم جمرگانو نیز کنار شعبه دریاست از بمبئی در یک روز دو بار کار با سفینه افتاد
اجرای زبونی راه از سورت تا بمبئی در ایام برشکال سابق گذارده شده است
نظر برین درین ایام از دمن از طریق قدیم برکران شده کنار دریای شور سیر ونم
که اینجا گل و لای را وجودی نیست و تا دمن که دریای شور اتصالی ندارد راه دیگر
گزیدن امکانی ندارد لازم کردگار مبین که با وجود خبث ابر و ابر غلیظ و لمعه فروشی برقها
و شور نوازی رعد که بینندگان را جگر می شگافت و روندگان را زهره آب میگشت
قطره آبی نچکید و راه صعب گذار باسانی انقطاع پذیرفت آری و من یتوکل
علی الله فهو حسبه بالجمله بعد انحراف از سبیل سلوک کنار دریا و تماشای گلها
لطفی که دست بهم میدهد بدین علاقه سند سخن را اینگونه مذکورات رابعه فوز منزل
مقصود بطریق اجمال بجای بیاریم که هر آنچه دیده میشود تحت هر منزل نگاشتن
دل و دماغ میخواهد و ما سرسری میگذریم اگر در نامه سرسری گذشتیم شکوه سنج و
عتاب مکن که از تماشاگاه هم بی التفات گذشته ایم بیت چشم نبندیم و با
در باغ و بستان می نهیم * در گلستان گل شناسان را تماشا دشمن است *
پیشکش گجرات رفتیم باز سر سخن آئیم ای شگفت کوکن و گجرات متصل و میانه مالوه
و کوکن گجرات اهل باز کرده و کوکن را با کرده مالوه سواخات از چه راه و باکرده گجرات

منافات از چه روی هشتم به ڈینو که ده کروه بعد دارد فایز شدیم ششم از رود
که از شعب دریای شور است عبور کرده به مرسه که دیهی است خراب بتفاوت دوازده
کروه از ڈینو رسیدیم دهم به دنتور که دوازده کروه است محمل از ناقه
و زین از تگاور کشودیم و درینجا نامه نگار را آزار شکم پدید آمد یازدهم به لبسی که
نه کروه از دنتور است بدین تفصیل که براه دریا که عبارت از شعبه دریا است دو کروه
و براه خشکی هفت کروه ورود اتفاق افتاد لبسی نیکو قصبه ایست عرضی و طولی دارد
چون آزار در فزودن و طاقت در کاستن بود دیگر روز بمقام باشیدن ضرورت
افتاد لهذا سیزدهم گهربندر فرود آمدن گاه گشت فصلش از لبسی سه کروه بطرف
دریا که در میانه هر دو شعبه از دریای شور میرود لبسی بطرف سورت متصل ساحل
آن واقع و گهربندر سمت جنوبی بر کنار آن چهاردهم نیمروز به مهایم که در دوازده
کروهی گهربندر است فایز گشتیم اینجا نیز شعبه از دریای شور روان است مخفی نماند که
صرف ذکر رود هایی که بی سفینه از آن نتوان گذشت در ضمن مقامات نگارش
پذیرفته ورنه شعب خورد و کلان از سورت تا اینجا اگر غلط نکنم از هشتاد فزون تر
خواهد بود و اکثرش جزر و مدی دارد و هنگام مد کوچکترین شعب جلوه بر کنگ و جیحون
میفروشد و بعد جزر اکثری خشک میشود و بعضی قدری آب دارد و چون جزر و مد در
دهر شب است رهروان را انتظار فرو شدن آب بسی میباید کشید و از سورت
تا مهایم غیر از دو سه جایی که هیچ خللی هنگامی بیجا فرود آمدیم منزلی نیافتیم که در مرم
سالانه داشته باشد و معنی این لفظ سابق گذشته است فلیت کی و اکثر این بناها
ریخته پارسیان است و شاید که ترا النکیدن افسانه حسن سبیل فی لی نگران باشد که هش
ازین شمیمی ماغت سازم و سلی بالین افشانده نیمی وقت غنوده باشی و نیمی بوده استبار
بشنو که این راغ در خرمی و طراوت و سرسبزی و نضارت نظیر باغ است

شقایق متنوعه را آن وفور که به دامن دشت در شگفتی گلهای رنگارنگ را آن هجوم
که بسبب سپهر نمیتوان بر داشت دشت نیست لاله زار است صحرا نیست طبله
عطار است غزالان ختن را اگر چراگاه این سرزمین است نافه مشکین چرا ست
اینجا هر گل را چون ورد رنگ با بوی بهم سید هندلستان دشت برین کجاست شجرها
پر از میوه بنگر میوه ها پر از ذوق دریاب نه آنرا حد طلب کنی این را اندازه
در خوابان انصاف بده جائیکه یکجانب او دریا بوسعتی که تو دانی موج زن و یک سمت او
گل و ریحان بطریقیکه من گفتم جلوه گر بس موضعی دگر ازین دلاویز تر تواند بود تا بجلل
مبنئی سر کرده از مهایم و مهایم را باب بمبئی گویند مزار فقیه علی مصنف تفسیر رحمانی
هم درینجا است ایشان از همعصران مولانا عبدالرحمن جامی اند قدس سرهما نامه
طراز اعمال و اثقال در مهایم گذاشته هم درین روز به بمبئی رفت ولی یک شبانروز
تاریخ پانزدهم شامگاه برگشت چون اماکن قلعه و شهر را صحن از نشیمن
عنقا و نگارخانه صحیفه خوبتر کرده و سعت فضا ایرا در کمیت بازی که هم بیرون شهر است
وهم متصل به شهرستانی دلکشا و دلکش و قصری بصفا و نقش گزیده بشته روز
بانتظار ترتیب منزل در مهایم بوده تاریخ نوزدهم بمقامیکه ذکر یافت
گذشتیم از مهایم تا بمبئی آبادی یکدست انگیجی دکان و بازار نشسته و فرو
و خریدار فی الاقصود لبیز برود دلربا و حدایق خوش انداز و خوشنما جلوه گر است
حبذا شهر بمبئی شیرین کاری عمارت ایوانهایش دل فرهاد از کف شیرین ربود
خوش پرکاری نموده دکانهایش از کار ارم ذات العماد پرده کشا از سلوب
مربع و فراخی اسواق و وسعت ارباع و فراوانی اجناس و انبوهی اشیا که
آن نوآئین شهر دارد اگر سخن بسط رود گویا کالیوه گردد و نیوشا ستوه خوشتر
آنکه وصف جامع و مانع گذارده آید جز آنکه آب و هوای خوشی ندارد هر چند

گر پژوهی اندران بابی ز هر حسنی که خواهی در آن بینی بیت جز اینقدر نتوان گفت در
جمال تو عیب + که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را + لیکن ای سخن فهم سخن سنج طبعی
که از اصل روی در بهم آورده باشد فرح کی عقده از ابروی بیش تواند گشود و دلی که با گیتی
ستیزه داشته باشد با سنبلی چگونه آشتی تواند نمود بیت آب و هوای دهر بمن سازگار نیست
یارب کجا برم دل بیمار خویش را + مردم از هر دیار و از هر کیش چه هند و چه سند و چه شام
و چه روم چه ترسا چه مسلمان و چه جهود همه درینجای فراهم پی تجارت آمده یکی بجانب تجارت
یکی به بسیج عرض هنر نزیل است و یکی را جوشش شوق حرم خضر سبیل و از متوطنان
این معموره کوکنیان اند و پارسیان نخستین شافعی مذهب و دومین مجوس پارسیان که
پیشتر نشناخته و اما کوکنی گروهی است که در زمان یوسف ابن حجاج ثقفی از آزار و
ستمهای او بجان آمده از دیار عرب رحلت کردند و در ملک کوکن آبادان شدند و به
کوکنیه با این لقب شهره پذیر آمدند و جز ایشان قومهای دگر هست بکثرت ایشان نیست
و آنچه بیشتر از این آتش پرستان زردشتی کیش پارسی نژاد کسی نیست یکی از پارسیان
فیروز نام داشت ده سال کم بیش باشد که آن جهانی شد با ایران زمین رفته بود
و پارسی آموخته و شعر ورزیده ورنه این طائفه را آموختن پارسی رسم نیست جز هندی
و گجراتی ندانند و بعضے انگریزی نیز دانند وی مثنوی نظم کرده است در شرح آمدن انگریزان
به اقلیم هندوستان در بحر شاهنامه و آنرا جارج نامه نام کرده که در آوان نظمش خسرو
انگلستان جارج بود و آن مثنوی آراسته دفتریست که رهی نظر اجمالی بر همه کرد و از سر آغاز

نامه دو نیمش فصلے نوشته میشود	مثنوی
بنام نگارنده دو جهان	برازنده [illegible]
خداوند گرداننده گردون سپهر	در او آفریننده ماه و مهر
شب و روز تاریک و روشن ازو	پر از خار و گل باغ و گلشن ازو

اگر آسمان ست دگر خاک راه
اگر ایزد پرست و گر بت پرست
جدا نیست نزدیک داننده کس
به بتخانه و خانقه هر دو اوست
اگر کعبه گر بیت مقدس بود
بمسجد درون شیخ و راهب بدیر
چو موبد فروزد بجشن سده
بفرمان زردشت و یزدان پاک
گرفته بکف نامهٔ زند و است
جز او نیست در آشکار و نهان
لبسولیش دو بیننده را او نیست
خردمند گوید که چشم خرد
خرد بر درش کمترین بنده ایست
روان و خرد دانش و هوش کی
بود آنکه بیرون ز چند و ز چون
فرشته که دارد سرشت از خرد
چه یارا که آلوده آب و خاک
خداوند دار ایست و ما بندگان
کند آنچه او را بود کام و خواست
یکی را گردون برد از زمین
یکی را کند ز آسمان سرنگون

بهستی او هست یکسر گواه
بود از پی یاد او هر دوست
ز بانگ مؤذن نفیر جرس
براهی کند هر کسی یاد دوست
دران یاد آن ذات اقدس بود
نیارد بجز یاد او یاد غیر
فروزنده آتش بآتشکده
کند قبله آن آتش تابناک
نخواند بجز نام ایزد نخست
ز بینش آشکاری نهان از جهان
کس از گوهر پاکش آگاه نیست
خرد آفریننده را نگرد
ز بس ناتوانی سرافکنده ایست
نیارد شناسائی او بجای
شناسد کس او را چسان و چگون
نیارد بهستی او پی برد
تواند شناسد خداوند پاک
بفرمان او بست باید میان
بهر دو سرا سر بسر پادشاست
سرش بر فرازد ز چرخ برین
سنجاک [illegible] هر جوی

کند روبه ناتوان را دلیر / که از پنجه آرد برون مغز شیر
سری کلّه را دهد تاج زر / ز زرین کلاهان ستاند کمر
رامی کند خوار افکنده را / کند بر شهان کامران بنده را
براند جهان داوران را ز تخت / بخواری و سازد سیه روز بخت
یکی را که باشد خداوند مرز / خداوند گنج و زر و جاه و ارز
ز دستش ستاند زر و جاه او / سپارد به بیگانه گاه او
نیارد کسی دم زد از چند و چون / چرا سربلند این و آن سرنگون
شد آن از چه بالا و این از چه شیب / یکی چون فراز است و دیگر نشیب
چو خواهد کند کوه چون خاک پست / دهد خاک را بر ثریا نشست
اگر آتش و باد و آب است و خاک / دگر آسمان و اختر تابناک
فرشته و گر مردم و دیو و دد / اگر زشت و خوب است و گر نیک و بد
همه بسته بند فرمان اوست / از یرا که هر دو جهان آن اوست
اگر دو جهان تا دم رستخیز / کند در ستودن سر خامه تیز
ز دریا یکی قطره نارد ستود / که بیرون بود او ز گفت و شنود

از و باد یارب مرا تا زبان / کشایم به گفتار پیغمبران

و درین بلده رقم سنج نامه را نخست با معلّم ابراهیم که خطابت جامع منبئی بایشان
تعلق دارد برخورد روی داد و علاقهٔ غایبانه معرفت سالهاست که داشته چگونه
از اینکه ایشان از اخلاّی ابنهٔ حضرت مولانای مرحوم محمد کرم الله بوده اند و قرائت
از ایشان آموخته نژاد جناب معلّم از حضرموت است و مولد و منشا بندر سورت
حاله پنج سال به بمبئی بسر میبرند در فقه شافعی کمترین دستگاهی دارند و
شب و روز تا رنگ گیتی است و چنانکه در مراتب ورع و تقوی پایه بلند

۱۲۹

فرمایه ارجمند دارند بیجان در بیجا آوردن شرایط مهر و وفا پیش بردن لوازم
صفا بهره وافی مر ایشان راست دیگر با مولانا محمد صالح بخاری راه و رسم محبت درمیان
آمد هم مرا بخدمت ایشان ارادت در افزودن و هم ایشان را با من التفات در ...
تقریب شکیبائی فقیر درین ویرانه آباد صحبت مولاناست و مولانا را هم درین تیره
روزگار که مخاطب صحیح از جابلق و جابلس برنمی آید هم سخنی با چون من ناشناسی نیمک
که غنیمت کبری است جلائل مکارم و شرائف مناقب ایشان بگفت درنیاید و اگر
گفته نیاید سخن از دائره می افتد و سلسله ربط برهم میخورد لاجرم بین الاجمال و التفصیل
سر میدهد ذات نجسته صفات ایشان جامع منقول و معقول و حاوی فروع و اصول
در حقایق و معارف نیز بر اوج آگهی خرامش دارند استحضار در هر فن بغایت خصوصی
است بهر سوالی پاسخ بی تامل میشنوی جواب هر مسئله بی رجوع به باستانی نامها
بلی و طبع شعر نیز دارند بیتی دو از ایشان نگارش مییابد بیت خط چه اقلیم
حسن یار گرفت + همه آئینه با غبار گرفت + عالمی تا جلوه گر در پرده یک نقطه شد
هر نفس آئینه تقویم چندین سال است وطن اصلی ایشان سمرقند پس از کسب
فلسفه و تحصیل اصول و فقه بدیار عرب آمدند و فن حدیث را از شیخ عمر عبد الرسول
علیه الرحمه که اعلم علمای مکه و اکبر کبرای مکه بود با استیعاب فرا گرفتند و بعد از ان بهند
آمدند و به مدراس و حیدرآباد بسر بردند اکنون تا قامت جاے ایشان اورنگ آباد
دکن است یکسال و نیمی میشود که به بمبئی جلوه افروز اند دیگر با محمد روگی که از مردم کوکن
و از بازرگانان بزرگ این دیار است ملاقات دست بهم داد و در پای الفت اهل اسلام
از و جامند تری نیست وی را آئین مهر و مدارا و راه بشری فی شیوه اش
شیوه و منش شکوه است بهانا بمبئی را رونق از وست دیگر با محمد حسین ابن محمد سعید
روگی که وی نیز از اعیان این معموره و مجلس سابق الوسعت را بزرگ ...

برادر است شناسائی بهم رسید و از شناسائی بآشنائی کشید سلمه الله شخصیست
دلجوئی پریشان خوئی خلق و صفتی از صفتهای اوست و حلم جزوی از اجزای او
و جز این بزرگان با دیگر اکابر شهر که شناخت روی ننمود اگر داستان بتفصیل باز
گویم هر چند داستان مایه برای خواب ناز سرمستان هشیار نما نیکو سرانجام میباید ولیکن
بیدار مغزان نیز در جهان بوده اند چون دریا و ابر که اینجا به وقت فرو ریختن بارها بجود
کدام دستور است که در آن هنگامه گیر و دار یاری کند و بپاسخ مددگاری نماید
و از شگفتیها که درین بوم و بر جلوه نمود هنگامه باد و باران است نمیشود که وقتی چشم
ستاره و رخ خورشید و جبین سپهر بنظر آید اگر همی ازین بارش به بلا دمار دو دهد
کشتها تلف گردد و قریه ها در کار سیل شود و در پنجاب که همه زراعت برنج است هر قدر
آب افزونتر نفع افزونتر و زمین را قوت جذبی است که اگر صد دریا در کشد نمی ارزد
نامهای آنکه نم رشحه فیض در ساحت خاطر تو از دیگران کمتر است باید که تهمت بخل
بر سید فیاض ننهی و بر روزگار خویش گریه کنی که ریزش مدار فیض بر حسب قبول
قابل است هر کرا استعداد قبول بیشتر تراوش ابر کرم بیشتر نه زمین یکی است
و آسمان یکی است چون است که در هر جای انداز بارش یکی نیست ای شناسای
رموز معنی آنرا که زمین استعداد ناقص افتاده از کثرت فیوض چه حظ برد یکی
که باکشت هیچ جوشش ابر بهاران چکند و آنجا که ساحت استعداد کامل است اگر
نم کرم کمتر بارد با جرائیش بچه انجامد ندانی که با کشت برنج یکی باران میکند جذبی بیاره
استعداد خویش بیارای و ریزش پی هم ببین کوششی ورز و قوت کششی
بهم رسان و طغیانی سیل کرم بنگر سبحان الله خامه چه آواره خرام است کدامی نقش
می بندم و طرح که امین نگارش انگیزد و بنا دهم چه مایه بی آرام است چه میسرایم و از
لب چه فرو میریزد افسانه خوانم نه اندرزگوی سرطرازم نه نصیحت گر ما با این

لفسکو کار مرا آن باید گفت که در بمبئی بنای بیوت بر چوب است که چنین هنگامی
ابر و باد را عمارتی دگر بر نتابد بلکه از تلاطم تا اینجا اگر قریه خورد است و اگر مصر بزرگ
عمارتش همان وابسته بچوب است آ هر جا ضرورتی دگر است چنانکه سختی ارسال
در ذکر تلاطم گزارش یافت ان ربنا لنظر هنالک مخفی نماند از روزیکه
از شاهجهان آباد بدر زدیم اختلاف آثار و تفاوت اطوار در هر شهر و دیار
که مشاهده کردیم اگر چند گزاردن به آن رونقی می افزاید ولیکن نیا وردن آن
هم شکستی در کار این کارنامه نمی آرد چه هر آنچه گزاردن آن ناگزیر است کمتر
فرو میگذاریم از همین جنس است عرض این حکایت که در هر منزل و مقام از جهان آباد
تا اینجا سکه سیم سکه های گوناگون رواج دارد و کیل و ذراع هم مختلف میگردد
یکجای رواج دارد در جای دیگر جا بسر که زبان مینی و بیا که بیاید مقام گذشته
هم وزن در منزل آتی مخواه که کمتر یابی و همدرینجا از دیار عرب جانوری آورده
که گردن شتر داشت و شاخ و پای گاو و رنگ و داغهای پلنگ عرب مرا او را
زرافه گویند و عجم اشترگاو پلنگ خوانند کذا فی القاموس از عجایب صنایع آفریدگار
است بالجمله قریب چهار ماه با انتظار فرو نشستن اشتلام دریا و طغیان هوا بمبئی
نشستیم اکنون که تا تأثیر او صبحگاهی باد مراد جهت اهتزاز آمده وقت است که زورق
سر دهیم با دلی پرداخته از وهم و سری پاک از بیم بسم الله مجریها و مرسیها
ان ربی لغفور رحیم گفتار دوم مشتمل بر سخنهائی متعدد و سخن اول
در شرح ماجرای سفر دریا از روز روانه شدن از بمبئی تا رسیدن
حدیده بتاریخ یازدهم شعبان المعظم در مرکب نشستم و لنگر برداشتند و بتاریخ بیست و نهم
چهاردهم روز از روانگی کوه فرطش جلوه نمود پنجم ماه مبارک رمضان در عدن لنگر انداختند در آن
روز به عدن رفتم عدن شهری است مشهور تا امروز قریه ... نیست سکان

انجا را اکثر خانه از کاه است و آرایش سقف و جدار از بوریا و چند بیوت
پخته دارد آبادی آن بر کمر کوه و حد انتهای حضرموت و سر آغاز یمن اگرچه
حضرموت نیز قطعه یمن است و از اینجا تا زبردن سو شمالی شود مزار سید ابوبکر
عیدروسی فرزند سید عبدالله عیدروس که ذکر جمیل ایشان در گفتار اول در ضمن
ذکر بندر موج گذشت در اینجاست فرود آمدن گاه راقم خانه سید زین بود که از اکابر
این معموره و از مشایخ مشهوره است سید ابوبکر عیدروس علوی او را از نیاگان است از
فرط اخلاقش دگر چگویند همین بس که با ناشناسائی به شیوه لطفی که با احباب صمیم
کرد بارها بجا آورد ایشان را سه فرزند بوده است کلانتر همه سید علوی که نامه نگار را
با وی عهد ازل که در محبت هم بود بتکرار تازه گشت لطیف کسی و نجیب مردی
تقوی شعار و ورع شعار اوست سلمه الله تعالی و ابقاه و الی مدارج الکمال
رقاه عدن الیوم در دست انگریزان است هفت ماه میگذرد که از حاکم سابق
گرفتند و بانیان وا دیدا اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و سبب چنین استماع افتاد که ارباب دول
انگلشیه را از بهر مراکب دخانی که از طریق سوئیس به لندن آمد و شد دارند
قرارگاهی جهت مهیا داشتن سامان آب و آتش مطلوب بود با حاکم عدن مقام
انداختند که زائد از محاصل عدن گرفته باش و از حکومت بگذر و مملکت بگذار
امیر عدن که اعرابی بود ساده لوح ناشناس کار و فن لا یعرف سر از من بپیچید
را است نظر نکرد و لیست و بلند مدید و پیمان نامه رقم زد و چون وفا و عهد
خواستند نه همین از سر عهد که از سر جان برخاست و دست از جان شست و از
ملک برداشتن نخواست لاجرم انگریزان با وی در منازعت آمده عدن
عنوةً از او انتزاع کردن و خلعت عهد ایفای عهد عطیه را محل نگذاشت

ودرین زمانه که داعی وار داست اعراب بمحاربهٔ ایشان فراهم آمده اندیکه
یکروز پیش از ورود من مقاتله اتفاق افتاد بندر عدن که از ساحل دریا
ست کروه فاصله دارد بعدش زورق نشینان را که رفتن بلده خواهند بایه آزار
خاطر بست که در ایاب وذهاب اهتمام تمام میباید کرد وباین تقریر گمان نبری
که عدن از ساحل چنین دورتر افتاده فی عدن بر سر ساحل تا از جائی
که لنگر سفائن می اندازند فاصله که گفتیم دارد القصه دو شب در عدن ماندن
کرده بتاریخ هفتم باز گشتم وبتاریخ هشتم بادبانها کشودند نهم جهات
هنگام از باب المندب که بین الناس به باب سکندر معروفست وموسمی
خطرناک ومخوف لسلامت گذشته شطری از روز باقی بود که به بندر مخا لنگر
انداخته آمد بتاریخ دهم به مخا رفتم کوچه های تنگ دارد حمامش تخته
وسفید است خضراوات بسیار در آنجا یافته میشود حتی که فواکه البستانی درین
موسم که آغاز زمستان است مثل خربزه وخیار وعنب وجزان فراوان
است چون مدت قیام همگی دو روز بوده اهل علم اینجا را دیدن توانستم وبر احوال
ایشان وقوفی یافتم اما با دانشمندی که از اهل زبید است ومحمد جمال نام اوست
برخوردی داد در جامع مخا درس بخاری میگوید هم فقیه دقیق نظر است او
وهم پایه اش در اهل صلاح بلندتر وچرا نباشد که جامهٔ تقوی ولباس علم برتن است
زیبای اهل یمن دوخته اند صنعا که اشرف البلاد یمن ومتکانه امام است فاضل
همه محدث خیر امروز علم حدیث چنانکه در آنجاست گمان نمیرود که باین فراوانی
وباین وسعت بجای دگر باشد وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَتَوَکُّلِی
عَلَیْهِ از شوکانی که قاضی القضات صنعا بود شاید که خبری دارد
باشی بگوئی که بعد از سلف بوفور احاطه واطلاع او در فن حدیث کسی برفا

در فروع تقلید ائمه نمیکرد و عمل اجتهاد خویش داشت و این معنی نه خاص اوست که
همه اهل حدیث آنجا بدین شیوه خرامش دارند و عامه مردم صنعا بروش نه بدین
گرم رفتار اند و صنعا با وصفی که ذکر یافت اوصاف دیگر هم مثل خضرت سواد و
خرمی راغ و تراکم اشجار گوناگون و فور میوه های رنگارنگ و هجوم شقایق و ریاحین
دارد و زبید چنانکه معدن اهل علم و دانش است لعل و یاقوت ولایت یمن از آنجا آورده
گرده می آمد بالجمله اگر ارض یمن مسکن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چندین اصحاب
نجات و فلاح آمد شگفت چیست که خواجه کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات
در خصوص او فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة بحسرتی
حدیث این تا کجا سخن از حجاز گوهی افسانه سرائی بهل و آهنگ سفر ساز کن
بان وهان بتاریخ دوازدهم از مخا به سفینه باز آمدم سیزدهم بام فلک بجنبش
آمد و شام قریب حدیده لنگر انداخته شد که شبانگاه نزدیک ساحل توان رفت
چهاردهم در بندر حدیده بادبان فرود آوردند و لنگر انداختند پانزدهم بحدیده
رفتم و منزلی بکرا گرفتم و آن در قرب مسجد آدینه بود قماش آبادی حدیده
بر نمط مخا است اما از آن کلان تر الیوم مخا و حدیده و پاره دیگر از ارض یمن در تصرف محمد علی
پاشای مصر است و او اسپهبدی اینجا به ابراهیم پاشا سپرده و وی محمد علی را
اخذر و احمد پاشا را که فرمانروای حجاز با او وابسته است کوچک برادر از مشاهیر
فقهای این دیار شیخ عمر سندی حنفی و حسن خطیب شافعی که با حسن خطیب ملاقات اتفاق افتاد
و با فقیه عمر مکرر اجتماع دست بهم داد شخصی است سپید نامه روشن روان سبکروح
پاکیزه نفس مولد و منشای ایشان دیار سند و کسب علوم درین بلاد کرده اند
کتب نفیسه نزد ایشان فراوان ده کروهی حدیده قریه ایست موسوم بمراوده
و آن جای باش جناب سید محمد عبد الباری چون جمعیت فضائل و مناقب

ایشان درینجا تواتر سامعه افزود رشد طبع آرزومند دیدار گشت لهذا شب
نوزدهم ناقه و محمل خواست و بعزم مراد و برخاست سپیده دمی بمقصود جای
دم آرامش برگرفت خدمت سید خلقی که در میان آورد از جهد و صفت آن
برنتوان آمد خلاصه که اکرام ضیف از ایشان توان آموخت گویند در مراتب
از اهل تمکین است عمر شریف ایشان تخمیناً سی و پنج ساله در بر آورد کار مردم عظیم
التفاتی دارند و مساعی ایشان مشکور است و سپارش ایشان با اثر تا ... که ایلی
حکم فرمان سلطان دارد ملکه بحسن قبول گرانمایه تر سید را پنج برادر دیگر اند که هر یکی
منتخب و منتجب است یکی سید حسن که علم را با عمل بیشتر از و بسته هم در بزم دانشمندان
و ساده مزاور است و هم در کوی عزلت نشسته دیگر سید علی و وی از وفور داد
غیبه مغلوب الحال است با کسی نتواند آمیخت دیگر سید احمد که در کسر نفس و کثرت
تواضع مرا او را همالی کمتر توان یافت دیگر سید سلیمان و او کوچکترین همه سید عبد الله
وی در حدیث دقیقه نکاتی بایسته دارد وجودت و نطافت از روش بسیار دور
ورزش محبت و فراوانی خلق او را سهیمی نه بینی مگر در دودمان بیت این خانه تمام
آفتاب است این سلسله از طلای ناب است خدمت سید مقتضای رسم مهمان
نوازی که اهل آن ابن شیمه کریمه مفطور اند و همت ایشان برین شیوه مقصور
میخواست بی آنکه دو سه شمار روز بهم بسر برده شود فراق رو نماید ولیکن چون بر جناح
سفر بودم زیاده یک شبانه روز مجال توقف ندیدم شب لستم تودیع بزرگان
نموده سحرگاه به حدیده رسیدم شیرینی آب مراد و ازتلافی نیکو داشت آب حدیده
از کام مشکل میرفت دیار یمن گرم سیر است درین زمانه آفتاب در برج قوس دارد
و هنوز گرمی بدر نرود سکنای بلاد یمن اکثر شوافع و قرات شان قرات لان کثیر
و یکی از اولیای مشهور این فرخ سرزمین سید احمد مقبول دریزهی

در مراتب کشف و شهود مر ایشان را شانی عظیم است اگرچه مآثر ایشان در مثنی
نوازش فرمائی بر دو گوش آمد و دل بهوای وصل ترنم فروش آمد ولی در اینجا
شوق انجمن جناب سید محمد چندان هجوم آورد که در حضرت سید احمد نتوانست
رسید عَرَفْتُ رَبِّي بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ سخن دوم در ذکر روانه شدن
از جدیده و شکستن سفینه و یافتن جزیره و بسر بردن در آن و بالطاف
یزدانی از آن دشوار جای آسان بر آمدن و رسیدن به مکه معظمه
تاریخ بست و هفتم جهاز از جدیده بجنبش آمد و بعد سه روز که شب سی ام کمتر
از یک نیم پاس شب رفته ناگهان لشبی که در دریا پنهان بود زد و به شعب زدن پهلوی آن
بود شکستن همان تا کشتی شکست دل بشکست که مرگ زبان بان گوشه نقاب از رخ بر می افکند
و زندگی دمبدم مقنعه بر روی فرو می هشت از گیسو تلاطم امواج جهاز را بر میداشت و
بر کوه میزد و از دگر سو آب اندرون کشتی می آمد و جگر خون میکرد و شب چون دل
دشمن سیاه و با کس خبری نی که این کدام محل است و چه جایگاه و همگنان باین نظر دیده
بر سحر دوخته که اکثر شعب و جبال در قرب ساحل میباشد اگر جا نست و تا صبحدم کشتی
از هم نریخت باشد که جان بسلامت بریم و لابد قصه با عزیزان وطن خواهد گفت
سرگذشته ازین ورطه بساحل بریم القصه چه شرح دهم حال سیاهی و درازی آن
شب که نه مژه بان در درازی و نه زلف به آن سیاهی بیت شب تاریک و
بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها تمام
و امید شب گذشت و روی سحر نمودار شد مردم چپ و راست می نگریستند
و در میانهٔ دریا ساحل چون شتر بر بام می جستند پس از خیره گشتن چشمان و تیره
شدن دیدگان روشن آن شد که از ساحل نشانی نیست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ بارے چون مهر را تابانی و خورشید را درخشانی

افرود جزیره کوچکی بنمود جلوه جزیره پاره عمارت ساز دلهای خراب آمد دوم
کشتی صغیر از جهاز برآورده بدریا انداخته شد و در آن نشسته آمد از سیلی موج
زورق چون برگ کاه غلطان و از جنبش آب برنگ برگ بگرد باد آمده پریشان
گاهی کشتی بر روی آب میرفت و گاهی آب بر روی کشتی نشستنان را از فرق تا
قدم و از آستین تا دامن نمناک ولیکن در آن حال چه بیم و چه باک ع
أَنَا الغَرِيقُ فَمَا خَوْفِي مِنَ البَلَلِ همه حال بدین نوع بان جزیره رسیده دیده شد
جزیره بود و چه جزیره که چشم حاسد از ان فراختر و دل لئیم از ان کشاده تر و هیچ
نهالی که بسایهٔ آن توان نشست و نه درختی که از میوهٔ آن بهره توان برداشت
نه آب را در آن وجودی و نه دانه را در ان نمودی نه راهی که از آنجا توان گذشت
و نه ساحلی که تا آنجا توان رسید حال جزیره باین خرابی که گفتم طور سفینه بآن
زبونی که شنیدی اکنون چه باید کرد چون چارهٔ دگر نبود لاجرم بجزیره فرود آمد
و تا اجل مقدر بهر اینجا گذرانیدن ضرورت افتاد و هرچه از اسباب و کالا از آب
بالا بود از جهاز بدریا انداخته آمد که تدبیر فرود آوردن این بود و بس بس که آنچه
پیش ماندنی بود بحکم خالق بحر و بر باد شرطه و موج دریا شرطه زورق و ملاحی بجا
آورده باسپرده و هر آنچه رفتنی بود بسبب دیگر برده سپاس خدای را عز و جل که
بسیار آمد و کمتر رفت اما در آن حال نه از رفتن حزنی و نه از آمدن سروری
و همچنین برابیل آب شیرین عبر دریا انداخته شده رفتنی رفت و آمدنی آمد و
کذلک از اجناس خوردنی هرچه بر آوردن آن در حوصله امکان گنجید
اکثرش برنج و باجره بود که اهل کشتی بتجارت بار کرده بودند بعد فرو نشستن غوغا
چارهٔ سگالی را بزم آراست و از سپاس برای نزدن نشست گفتگوی بیان
آمده این بود آب و دانه در اینجا وجودی ندارد و آب موجود بشت بر سیل وام

یاد دیدو صد کس و بیست که اینقدر آب سرمایهٔ چند روزه تواند شد و تا خبر
بجای نرسد رسیدن سفینه معلوم و راه خبر بسته اند چگونه تا گره از کار گشاید همه
بیک بیت زبان گشودند که کار از دست رفته است و آب از سر گذشته تدبیر بندیم
و چاره نتوانیم جز اینکه در آن کوچک سفینه چند از سر جان برخیزیم و نشینیم تا چه پیش
آید و از پس پردهٔ غیب چه رو نماید هر چند اندیشه بر تابد که چنین کشتی از جهان دریا
بسلامت بگذرد اما اندیشه یعنی چه آنجا خوف اگر از آب بحر است اینجا از آتش عطش
ترسیدن و عذاب تشنه سیری از آب چون تواند رسید لاجرم بحکم اَلْغَرِیقُ
یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشِیْشٍ دران زبون زورق که حشیشی بیش نبود هفده تن را
که بعضے ازان خود و سرخیل آنها مولانا فضل علی بودند باشندی از کشتی بانان و
یکی مولوی برهان الدین که با نگارنده این فرخنامه مواسات تمام دارند و بعنی [illegible]
راشناسا آمد از اهل پنجاب اند فطرتی سلیم و فکرتی مستقیم ایشان راست و حج
سابق گزارده حالیا العزم سکونت در اشرف البلاد قبلهٔ کل حاضر و با دیر فقند [illegible]
چهار روز برین واهبه تا تاریخ چهارم شوال توکلا علی الله نشانده و سر داده رحمت [illegible]
منتظر نشستیم سحر که برخیزیم رو بدریا نخیزیم و هر شام که بخوابیم بر فسانهٔ سفینه نخواب
دوازده روز از رفتن کشتی و شانزده روز از شکستن جهاز سپری گشت تا آنکه
دو کشتی خورد نمودار شد و شب سیه روزی را بامداد پدید آمد پس از شادی آن زبان
که فلک در دریا از هلال عید بر فلک والاتر نمود دانستیم رفتگان آمدند چون
ملاحان فرود شدند دیدیم یکی از آنان نیست در شگفت زار افتادیم هنگام پرسش
بدینگونه داستان سرائی کردند که بعد هفت روز فرستادگان شما به قنفذه که
کوچک معموره ایست بر ساحل دریا رسیدند و پیشگاه حاکم که عرب دوله خوانند ماجرا
گزارش آمدند و بیاری او با هفت سنبوق ره پیما شدند چند شبا روز در میانهٔ دریا هم

بتفحص جزیره پرداختیم چون از جزیره سراغی نمود ملاحان آن پنج کشتی را بسمت مقصود
بر گردانیدند هر چند که مولانا فضل علی و دیگران منع کردند سودی نداشت و بادیه
نموده بسمت بحر عجم گرم تلاش شدید شد لیکن کسی با مشکور آمد و گوهر مراد بکف
افتاد القصه در دور و روزی خورد و کوب این جم غفیر صورتی نداشت لاجرم
یکی را بعد سه روز و یکی را بعد شش روز سر قدر مردم که گنجید نشانیده سر داده
و خود تکیه بر لطف کارساز نموده بمیان شور شکده توقف پذیر آمد لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ
بَعْدَ ذٰلِکَ اَمْرًا از انجا که خداوند کار را با بندگان خود رحمتی برتر از وسعت
بروز بیست و پنجم از شکستن کشتی دو کشتی دیگر شاهد شد بذیل عبدالنایه رنگ بوی
داشت که نفحات آفرین بمشام میرسید که هوشان ما را جنبش نسیم توفیق بجو داد و
و گم کرده راهان ما را خضر تحقیق آن آواره خرامی آشنا نیند چون بکنار رسیده باز
همان نواهای نا آشنا است و همان شمایلهای بیگانه تا هنگام گفت و شنود آغاز و
زبان سر گرم پرسش باز گشت و انمودند که آن پنج کشتی که ره بجای خبر در اقصد و
گرفت رسیدن همان بود و باز گردیدن همان که اسیر را از تیغ مغضب وی گرفت و غرق
فرو نشست تا از جای بر نخاستیم و یک کشتی دیگر افزود چند روز بهم جستیم عاقبت
از تلاطم امواج و جوشش باد جدا شدیم که تا کجب بخت و اتفاق بساحل مقصود
گذر کردیم او را کیست رهبر در وادی محبث طوفان بود و مسلم دریای بیکران را از
کار دیگران تجبرهیم که هنوز آب نگیل می بیایند و باد در او ن میباشید یا نه عزم خانه کرده
و رخ بسوی وطن آوردند بعد رسیدن سفائن عزم جزم شد که این بار بر طور طلب
مزد بان را بنجا نیم غایت الامر از سامان و اسباب هر چه گنجید بگذاریم این خیال
مصمم شده و عزم روانگی در پیش آمد مقارن آن حال طوفان باد و جوش باران و
اضطراب امواج پدید آمد سفاین هیچ و راچه یارا که در این هنگام پا از حد خویش

فراتر نهند مصرع چراغ مرا باد و باران لبی است دو روز سبب توقف این شد
چون هنگامه ابر و باد فرو نشست بعزم سفر برخاستیم و بتاریخ پنجشنبه ذیقعده
وقت عصر آن خرابه را خیرباد گفته در کشتی نشستیم و رخ بسمت الیپی کردیم شماره ایام
اقامت آن جزیره یکماه و پنج روز است چون دریای عجم موجی نه باندازه دارد
غالب بیم هلاک بود و بحریان خطرناک اما انجا که صیانت ایزدی باشد هیچ آب و آتش
گزند نتواند رسانید سالماً و غانماً بتاریخ هشتم نصف النهار بساحل لنکه رسیدیم
الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً ان الله بر شوراً و جبوراً و کان امر الله قدراً
مقدوراً حالیا پیش از آنکه سخن از باب دگر گوئیم ماجرای آب بر زبان آریم که با آن
مایه کمی تا این زمانه دراز با این همه مردم که اندازه کثرت شان پیشتر گفته چون وفا
کرد تا بدایع قدرت کامله آفریدگار دریابی بشنو که جامی شام و جامی پگاه چون
ساغر مهر و کاسه ماه بخش هر یکی بود و با این احتیاط چشم آن نبود که تا پانزده بیست روز
روی آب بینیم و هنگامه هنگام قسمت دیدنی داشت هر چند که کس مینا دا ما لبالب
روشن نادیده بدیده مردم جلوه و هم هجوم تشنگان گرد صاحب تقسیم بمثابه انبوه
باده خواران چپ و راست میفروش با همان جوش و همان خروش عطش زده
پیش سبوی آب چون مستی بپای خم شراب بیخود افتاده تشنه را با کاس آب
آن معاملتی که می نوشته را با جام باده یکی نوای العطش العطش بگنبد مینا
رسانیده یکی زمزمه پیمانه گران تر ده بآن سیر آهنگی سر داده که زهره از غصه بزم
نشاط برچیده ای حریف زیر و بم پیشکش سخن ساده گوئی داستان ماتم را با دف
و نی سرای شعر درد انگیز را الصوت حزین درد انگیزتر مکن حدیث پر شور را بجای حیث بیان
تمکین تر مساز افیون در شراب میامیز پیکان دل با مرشک مریز از نظیر و مثال بگذر
ساده بر سر داستان طرازی شو بگو تا دگر چه میگوئی چون در دو جام که قسمت

از عطش آنجا مان بجستن را سرمایه گونا کام بخت طعام از آب شور بود تراوش ابر
رحمت بین که سحابی آمد و بارانی بارید معنا که کندند آوند ها نهادند قدری
آب فراهم آمد و دوسه روز ساماان شراب و طعام بروجه بالیست جیا گشت
ازین پس بخاطر حقیر گزرانیدند که اگر آب دریا چون عرق بکشیدن آید شاید
که بکشیدن ارزد و نوشیدن را شاید امتحان درست اندیشه وا نمود سلسله طعم
عرق وا داشت اما دران جایگاه نوشین‌تر از آبحیات و شیرین‌تر از شراب قند و
نبات بود طول کوتاه درین هنگام که پیدا صورت سختی داشت پنهان چه موهبت
جلیل و عطیه‌های جمیل که ارزانی نداشتند اگر همه بگزارم از تهمت ریا و سمعه ترسم
واگر همه بگزارم از تهمت کفران نعمت می‌ترسم نعمتها از خداوند دیده‌ام و اما
بنعمة ربک فحدث نشنیده خاموش چون توانم بود دیگویم هرچه
باداباد تا بستی آئین صحابه کیش سنت چنگ زده دامن عبدالله بن عمر میزنم و باقتدای
ایشان زمزمه سنج خدا از آفت ریا نگاه دارد موهبت نخستین آن بود که دلی
عطا کردند صبور وزبانی سپاس گزار دل محو قصه حمد تنها و لب سرگرم ثنا از بدا
تا نهایت ناشکیبی گرد سراپرده ضمیر نگشت و از آغاز تا فرجام بیقراری در پس کوچه
خمول ماند اگر با و بیداری که دروغ گفتن روا نیست سخن را با ورکن لا و
وکزاف مدان و شگرف مگیر و این نه حد چون منی بود مهر آئینه لطفی بود از لطیف
جل شانه و عم نواله چون لطف او کارفرما شود ذره خورشیدی کند و قطره دریا
دگر در وادی بی آب و دانه آب و دانه چگونه عطا فرمودند باز از چنان دشوار
جایی چه آسان برآوردند دیگر یکی هم از خیمه آسیبی ندید و گزندی نیافت کار افتاده
شناسد که در صورت چنین تقالیم ایمنی بس نادرست وارد و بس دگر آلام رسیده
اندکی را از صد یکی رفت شماره آلای ایزدی از نیروی تنومندان بالاتر است

تا از ناتوانی چه آید خوشتر آنست که سوال فراوانی نعم بیشمار تا روز شمار و خواستگاری
سواهب بیحساب تا روز حساب نموده صرف نفس بداستان طرازی کند مستوفی
مبادا که بتاریخ سیزدهم در لیث آمدیم قریه مختصر لیست شب چهاردهم از لیث براه صحرا
عزیمت مکه معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً و مهابة نمودیم و پاسی از شب رفته کاروان
محبت را صلا زدیم و تخنیان عشق را حدی سرا شدیم و پاره از روز بلند شده بود که در
خضرا محمل از ناقه فرود آوردیم خضرا جاهی دارد آبش گوارا است در دیار عرب
بعد و قرب مراحل بوقت است نه میل و فرسخ لهذا حالیا بجای ذکر کرده زمان نزول
و رحیل گفته آید و سیر و سفر بهنگام شب عادت است اما وقت شتر سعال بعلت درازی
و کوتهی منازل مختلف از ین سکر بتاریخ چهاردهم قبل از غروب ستاره روز در
حرکت آمدیم و پانزدهم پیش از طلوع ستاره سحری به سعدیه که میقات اهل یمن است
فایز شدیم و پس از ینجا آوردن شعار احرام پیش از نماز شام گرم سفار گشتیم و
شانزدهم قبیل سحر بمقامی که نامش از خاطر رفت راحله بر حله سر دادیم و چون منزل
آتی از منازل گذشته دراز تر است ایرا پاسی از روز مانده کار کاروان با سائق و
قائد افتاد و بتاریخ سعید هفدهم در وادی مقدس بطحا نزول رو نمود الحمد لله
ثم الحمد لله جمال کعبه همه غمها از دل برچید جان شوکت خرمی گل تا در رونق باغ
سبز آهنگی نغمهای بلبل گرفت جلوه کسوت سیاهش سبز پوشان را نشاط آتش
لباسان ارزانی داشت و خاطر افسرده را که همرنگ بستان خزان رسیده بود
عشوه سبز پری عطا فرمود و لب به تقبیل حجر اسود نازش بوس پایه عرش عظیم کرد
و دست به استلام رکن یمانی جلوه ید بیضا آورد و جبین بازسودن بعتبه نورانی
بر دوش از التزام ملتزم غالیه فشان آمد شربت زمزم بشارت شفای اسیر آورد
و طواف بیت العتیق توحید عتق من النار داد و دست به تشبث استار کعبه

چنانکه بذیل باید زد و باز سعی بین الصفا والمروه از صعود و هبوط کوه آتشین
برآمدیت چون احرام تمتع بسته بودم هم در روز ورود از احرام برآمدم و در بین
خیر البلاد سکون گزیدم در مدرسه شریفه که از وجوه اعیان این شهر رفیع بنیاد است
ملحق حرم محترم بسمت باب العمره اتفاق افتاد بعد شش روز از نزول مرا اخوی مولانا
فضل علی با برادرانی که از جزیره جدا شده بودند رسیدند و بسلامت آمدن ایشان
منجمله سرور تازه گشت و چهره از نشاط دگرباره برافروخت سپاس ها گزاردم
فزایش گرفت نمایش ساز فرح سرمایه به نوکیف افتاد حالیا سرگذشت ایشان هرچه از
گوش رسید بر زبان می آید هرچند شطری شگفت اما چون سخن تمامی گفتن و طبیعت
داستان طراز نیست اعراض از تکرار نتوانست نمود بدانکه تا نیم شوال کشتی از جزیره
روان شد آب و طعام که بقدر صرف سه روز با ایشان حواله شده بود در سه روز
بانجام رسید و هنوز از کرانه نشانی نی دل بر هلاک نهاده میرفتند که سه روز بی آب
دانه گذشت ملاحان طاق شد ناتوانیها زور آور و ضعف قوت گرفت خستگی استیلا
یافت معلم بتحیر افتاده اسطرلاب که بنید ملاحان بیهوش همگان کردانند
بر بدن کشتی سفینه کلانی را که قبله گویندش بر سر وقت ایشان که زاغ واصحاب قبله
راست نظاره کوچک زورق در آن محیط بی ساحل سرمایه حیرت آمد و دیگر
آسیمه سری و شوریده حالی کشتی نشینان بیابان شگفتی را افزایش داد از چون دیگیر
رسیده چون بپاسخ فرو مانده دیدند بر بیطاقتی ایشان بخشوده مردم را از کشتی بر داشتند
در کشتی خود و همه کشتی آویزان کرده روانه شدند نان و نمکی که مهیا بود در پیش آوردند خود
ستانان سرناقی بین که کجا چگونه دم آبی و لب نانی کرامت کرد آری آنکه کرم از
سنگ برگ سبز و هر مگس پران را روزی عنکبوت لیلی بال کند نظر بمیزگی قدرت
او چه جای عجب و حیرت است با مجملها بعد یکروز بساحل تنفذه رسیدند و لنگر انداختند

وآینده ماجرای رفتن ایشان پیش امیر بیاری او بازگشتن باکشتیها ونیافتن
سراغ جزیره وجدا شدن دو کشتی وبرگشتن زورقهای دگر بقبضه وبازگردانیدن امید
ملاحان را بزجر وافزودن سفینه تا دمیکه دو کشتی دگر باره جدا شد پیشتر در ضمن بیان
رسیدن سفاین بجزیره بتفصیل دانسته لهذا این سرگذشت را باجمال طی کرده آنچه
ازرو داد ناشنوده میگذارد اگر دماغی داری گوش بر حدیث نه ازان پس که دو سنبوق
در نوبت دویم از ایشان جدا شد جهازی از دور نمود و از دریک قدر از باز گفتن نام
را بشنیدن دروغ آلود افسانه رنگ جمشید و بعضی را در جهاز برداشته و شده روز
بر حسب نشاندادنشان بجستجوی جزیره چپ و راست تگاپو نمود عاقبت الوس شکست
ایشان را عذر خواست وراه خویش پیش گرفت در آن پریشان حالی این اجما
در سر افتاد که از جزایر بحر عرب چه خورد و چه کلان نماند که بدان نرسیدیم باشد که
آن جزیره در بحر عجم باشد بعد این همه بیجا خرامی و بیراهه روی یک اندیشه بجا و
خیال درست در خاطر جا کرد و فرد تمامی عمر ضایع کرد فریاد همین یک پیشه آخر
پس ازین قرار داد مصلحت آن دیدند که نخست بخط مستقیم بساحل بحر عجم روند
و از انجا ربانهای پرکار که از جزایر دریای عجم وقوفی داشته باشند باخویش گیرند
وانگاه بجستجو برآیند القصه دو سه روز بر کنار رسواکن که بندر نیست از الکای حبشه
لنگر انداختند و پیش مرزبان انجا سمر گذار آمدند رقت و عیش او انبزی تماشا
نگذاشت و بجوئیهای فراوان بکار برد و آیین میزبانی بجا آورد و یک اغلبه بار ربان
شناسا با ایشان روانه کرد ربان بحدس صحیح بعد روزی دو بهمان جزیره رسید
چون آن بیشه را خالی یافتند اگرچند وهم خیالی چند تراشید اما چون آن اندیشه
را علامتی پیدا نبود ظن غلبه همین جانب کرد که ایزد جهان آفرین واماندگان را بعهودی
دیگر ازین مهلکه رستگاری بخشید عزم لیث کردند و در لیث لبشارت نزول همگنان

بسلامت رسیده حمدکنان بمکهٔ معظمه رسیدند **سخن سیوم در مناسک حج**
چون غرض اصلی از ترتیب این رساله و مطلب کلی از تهذیب این مجاله نفع حجاج
است ناگزیر است بارهٔ بیان مناسک نیز پس درین سخن یعنی سخن بسط برود و چرا
نرود که گویا این سخن مقصود است و ما عدا از جنس مبادی اما نه آنمایه که شرط اختصار
از میانه برخیزد سخن پس استیفا و استیعاب جمیع مسائل چشم نتوان داشت و بهر گاه
در گزارش مسائل بمذهب اسلوب این باشد که اختلاف مذاهب و سر دادن و
توفیق مخالفات و تطبیق معارضات و بیان وجوه ترجیح را مجال کو و مع ذلک
مقتضای مقام هم نیست چه غرض مناسک گو اولا و بالذات مطمح نظر باشد اما
در سلوک ثمر خیر تقریب و استطرادیست بالجمله درینجا مجرد مذهب حنفی مذکور است
و آن هم بآن اقتصار که از بیان اختلاف باهم حنفیه نیز قطع نظر است آنجا که دو روایت
است غالب یک روایت مذکور شود الا ما شاء الله آن دو روایت یا هر دو درجه
یافته است یا صحیح و ضعیف و ثانی اول متعین باشد تا در قسم اول هر دو آورده
شود در ثانی که این ترجیح بلا مرجح باشد این معنی منحصر بر جو مسلم وقت است تا چه عمل
کند و اکثر درین نامه اقتفای اثر مولانا سید محمد هاشم سندی است رحمة الله علیه آنکه
که ببرکت اقتدای آن مبارک دم دری از فیض و بابی از جنت برخ ما هم گشایند
فردوسی پرند بدان را بطفیل نیکان رشته و البس نعمه آنکه گیر مسکین دو ازمین
سخن مبنی بر دو نسک آمد **نسک اوّل** در بیان فرائض و واجبات و سنن
و مستحبات و مکروهات و محرمات و مفسدات حج و عمره و درین نسک ایجاز بر نظر است
و اجمال بر تفصیل است **نسک دوم** که در معنی شرح نسک اوّل است مشتمل است بر
دوازده باب **باب اول** در احرام **باب دوم** در صفت دخول مکهٔ معظمه **باب**
سیوم در طواف **باب چهارم** در سعی میان صفا و مروه **باب پنجم** در احکام

مابین السعی والوقوف **باب ششم** در وقوف عرفات **باب هفتم** در نزول مزدلفه
باب هشتم در مناسک متعلقهٔ آن **باب نهم** در طواف الزیارت **باب دهم** در رمی
جمار **باب یازدهم** در طواف وداع **دوازدهم** در احکام عمره علی الاجمال

فصل اول در بیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و مکروهات و محرمات
و مفسدات حج و عمره اما فرائض حج اول احرام و این شرط است دوم وقوف عرفات
سیوم طواف الزیارت و این هر دو رکن اما فرائض عمره یکی احرام و دیگر طواف
اول شرط و ثانی رکن **ف** حکم فرض آنست که در ترک آن حج و عمره صحیح نباشد
و جبر نقصان نکند ادای دم اما واجبات حج ۱ احرام بستن از مواقیت یعنی تجاوز
نکردن از میقات بی احرام و پیش از میقات خود افضل است مر آنرا که پرهیز از جنایات
تواند کرد ۲ سعی بین الصفا والمروه ۳ ابتدا بالصفا ۴ سیر در سعی راجلا ۵ دوام کردن
در وقوف عرفات تا آفتاب تمام فرو نشیند ۶ بیتوتت در مزدلفه در شب عید نحر و لو کا
نت ساعةً ۷ وقوف در مزدلفه بعد ظهور صبح از روز نحر و لو کانت ساعةً
۸ نماز مغرب را با عشا در وقت عشا در مزدلفه گزاردن ۹ رمی جمار در سه روز کردن
یعنی بروز نحر و روز دوم و سیوم آن ۱۰ رمی جمرهٔ عقبه پیش از حلق ۱۱ رمی
جمرات هر روز رمی در آن روز ۱۲ حلق یا قصر ربع راس هنگام اراده برآمدن
از احرام ۱۳ وقوع حلق یا قصر در ایام نحر ۱۴ وقوع آن در ارض حرم اگرچه غیر منا
باشد ۱۵ اتیان اکثر طواف الزیارت در ایام نحر که عبارت از چهار شوط است
۱۶ ادای سه شوط آخر اگرچه در غیر ایام نحر باشد ۱۷ اینجا آوردن طواف خارج
از حد حطیم ۱۸ ابتدای طواف از حجر اسود و اینجا اختلاف در وجوب و سنیت
کرده اند ۱۹ طهارت بدن در حال طواف از نجاست حقیقیه و حکمیه ۲۰ ستر عورت
در حال طواف ۲۱ طهارت القدر از جامه که ساتر عورت باشد ۲۲ مشی در طواف

راجلاً مرقادر را ۲۳ تزیین کعبه گرد ندن ۲۴ ادا کردن دو رکعت نماز بعد از طواف
۲۵ طواف وداع غیر مکی را چون توطن نکند در مکه **مسئله** این واجبات که مذکور
یافت شامل است مفرد و قارن و متمتع را و این چهار واجب که آنها ذکر میشود مخصوص
است بقارن و متمتع زیرا که بر مفرد ذبح هدی نیست ۱ ذبح هدی ۲ تقدیم رمی جمار
بر هدی ۳ تقدیم ذبح هدی بر حلق ۴ ذبح رمی در ایام نحر تنبیه در میان این
واجبات که بمعرض بیان آمد بعض واجباتی است که خصوصیت بحج و عمره ندارد
چون ابتدای طواف از حجر اسود و طواف کردن خارج از حطیم و مثل آن که از واجبات
طواف است یا مشابه آنست در سعی و عدم رکوب در سعی که از واجبات سعی است
پس آوردن آن در اینجا از آن جهت است که طواف و سعی فرع حج است و از واجبات
در فرع واجب است در اصل فقه **طواف** واجب آنست که بر تقدیر ترک آن جبر
بدم و صدقه توان کردن **مسئله** از این واجبات مستثنی کرده اند چهار واجب را
بر وجه اطلاق که بترک آن بعذر یا بی عذر دم لازم نیاید و آن ۱ ترک رکعتین
طواف ۲ ترک تاخیر نماز مغرب برای جمع آن با عشا در مزدلفه ۳ ترک بیتوتت در
مزدلفه ۴ ترک ابتدای طواف از حجر اسود **مسئله** مستثنی کرده اند شش واجب را
بتقیید عذر در عدم لزوم دم ۱ ترک سعی در میان صفا و مروه از جهت رنجوری
یا روانه شدن رفیقان و جز آن ۲ اتیان طواف و سعی در حال رکوب ۳ ترک
وقوف مزدلفه بعلت ضعف و مرض ۴ ترک حلق بعد از مثل وجود علت در سر
و نیافتن آلۀ حلق را عذر نداشته اند ۵ تاخیر زن طواف الزیارت را از ایام نحر
بواسطه حیض یا نفاس ۶ ترک زن طواف الوداع را اصلاً بعذر حیض یا نفاس
اما واجبات عمره ۱ احرام بستن از مواقیت ۲ سعی در میان صفا و مروه با تمام
واجبات آن ۳ ادای اشواط ثلاثه اخیره طواف ۴ جمیع واجبات طواف

۵ حلق یا قصر ربع راس هنگام اراده تحلل از احرام اما سنن حج پس ازین‌ها
۱ طواف قدوم در حق آفاقی که مفرد باشد یا قارن ۲ خطبه امام در مکه
مبارکه بروز هفتم و در عرفات بروز نهم و در منا بروز یازدهم ۳ خروج بسوی منا
در روز ترویه که هشتم ذی الحجه است بهر ادای پنج نماز در منا ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر آن فجر روز عرفه است ۵ بیتوتت اکثر شب عرفه در منا ۶ خروج از
منا بجانب عرفات بعد انتشار ضوء شمس روز عرفه ۷ غسل در روز عرفه ۸ بیتوتت
اکثر شب عید در مزدلفه ۹ خروج از مزدلفه بسوی منا پیش از طلوع آفتاب
۱۰ بیتوتت اکثر شب یازدهم و دوازدهم در منا و آنرا که تاخیر کند در نفر تا روز چهارم
بیتوتت شب سیزدهم نیز ۱۱ نزول در محصب بگاه رجوع از منا بگو باندازه
ساعتی باشد ف حکم سنت موکده آنست که مسی شود تارک آن اگر ترک
کند بعد و واجب نگردد جزا اما سنن عمره پس انچه در احرام و طواف و سعی
و حلق سنت است در عمره هم اما مستحبات حج و عمره و مکروهات
پس از اندازه حصر افزونتر اند و ذکر آنها را این عجاله متحمل نیست اما محرمات
حج و عمره پس محرم ترک واجب و واجبات را بیشتر دانسته اما مفسد
حج و عمره پس یکی است و همانست مفسد احرام نیز و باب الاحرام موعد ذکراو
نسک دوم که در معنی شرح نسک اول مشتمل است بر دوازده باب
باب اول در احرام که اول فرائض حج و عمره و شرط صحت حج و عمره است
مشتمل است بر چند نوع نوع اول در فرائض و واجبات و سنن و مستحبات
احرام اما فرائض ۱ نیت است و بسنده است بدل ۲ تلبیه اما واجبات ۱
ابتدای احرام از میقات ۲ اجتناب باز ارتکاب محظورات و انچه بدیل از آن واجب است
بتمام احرام لهذا ذکر کنیم محظورات را در نوع چهارم مشتمل ذکر محرمات و مکروهات

و مباحات است تا فصل نهم در بیان ذکر محرمات و مکروهات و مباحات احرام
سخن میرود در مسائل واجب اول که بستن احرام از میقات است و تقسیم میقات
که مواقیت دو قسم است مواقیت مکانیه احرام و مواقیت زمانیه احرام اما مواقیت
مکانیه پس پنج است مر آفاقی را ۱ ذو الحلیفه اهل مدینه را و هر که عبور کند بر ایشان
۲ جحفه اهل شام را اگر مرور کند بر مدینه منوره و الیوم موضع جحفه بطریق تعیین معلوم
نیست لهذا قرار داده اند برای احرام رابغ را که رابغ بالتخلیع از جحفه بهتر است ۳
قرن ارباب تجد را و هر که گذر کند بر ایشان ۴ یلملم اهل یمن را و هر که گذر کند بر ایشان
یلملم کوهی است و امروز بسعدیه شهرت پذیر است ۵ ذات عرق اهل عراق را
مسئله واجب نیست تعیین میقات و حرم احرام گاه او هم در حج و عمره از
حل است و احسن در خانه اوست مسئله اهل مکه را احرام از میقات حج از
حرم است والافضل باب بیته و میقات عمره از حل و الافضل التنعیم
اما مواقیت زمانیه پس زمان احرام حج اشهر معلومات است که آنرا اشهر حج
خوانند آن شوال و ذی قعده و عشره اولی از ذی الحجه است مسئله تقدیم احرام از اشهر
حج مکروه است اما سنن احرام ۱ بستن احرام بعد اشهر حج پیش از زمان ۲ بستن
احرام از میقات بلد خود یا طریق خود ۳ غسل برای احرام ۴ پوشیدن دو جامه
یکی ازار و دیگری ردا ۵ بوی خوش بکار داشتن در بدن پیش از احرام و قید بدن برای
احتراز از جامه است ۶ گزاردن دو رکعت سنت احرام الا در وقت کروه و نماز فرض
قایم مقام سنت میشود ۷ تعیین تلبیه با ثویه ۸ بکرر کردن تلبیه سه بار و هر بار که گوید
۹ رفع صوت در تلبیه مردان را اما مستحبات احرام پس بسیار اند و از آنجمله است
۱ ازاله موی بغل و زهار ۲ چیدن ناخن ۳ پست کردن شارب پیش از غسل
۴ لبس ازار و ردای نو یا غسیل ۵ لبس نعلین اگرچه جائز است کفش

وعربی که زور تر باشد از استخوان مرتفع در پشت قدم ۶ اتصال نیت احرام بر
انواع از سنت احرام در حالیکه بر جای خود نشسته است مستقبل قبله ۷ اکثار تلبیه
لاسیما عند تغیر الاحوال والامکنة والازمان **نوع دوم** در انواع احرام احرام چهار
قسم است سه از آن مخصوص بحج و یکی مخصوص بعمره اما مخصوص بحج ۱ قران
و آن جمع کردن حج و عمره است در احرام واحد ۲ تمتع و آن بجا آوردن عمره در
اشهر حج و حج کردن همدران سال با احرام دیگر مسئله شرط صحت قران و تمتع
آنست که واقع شود اکثر اشواط طواف عمره در اشهر حج اگرچه احرام پیش از
اشهر حج بسته باشد ۳ افراد و آن گزاردن حج است بغیر عمره اما مخصوص بعمره و آن
احرام بستن بعمره مجرد است **نوع سیوم** در کیفیت احرام با رعایت شرائط و
واجبات و سنن و مستحبات چون خواهی که احرام بندی قص شارب کنی و ناخن
چینی و موی بغل و زهار گیر و غسل کنی و بوضو همان غسل احرام بندی و تدهین موی
و تطییب بدن کنی لیکن جامه خوشبو نکنی بطیبی که باقی ماند اثر او و چه افتد که از تو جدا شود
و چون باز پوشی آنرا گوئی بوی خوش بکار برده باشی در حال احرام و بپوشی ردا
و ازار طاهر نو و خته سپید رنگ و بگزاری دو رکعت نماز اگر وقت مکروه نیست و بخوانی
در رکعت اولی سورة الکافرون و در ثانیه سورة الاخلاص و بعد سلام از نماز سر
برهنه کنی و نیت و تلبیه گوئی با دانم که نشسته رو بقبله در جایگاه نماز و الفاظ نیت
اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ وَاَعِنِّیْ عَلَیْهِ
وَبَارِکْ لِیْ فِیْهِ نَوَیْتُ الْحَجَّ وَاَحْرَمْتُ بِهٖ لِلّٰهِ تَعَالٰی
ای محرم اگر پیش ازین حجی نکرده باشی نیکوست که بگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ
الْحَجَّ الْفَرْضَ الخ اگرچه فقیری که اگر بعد ازین غنی بیکند ترا رت کریم این حج
قایم بمقام فرض میشود نزد شافعی نیز رحمة الله علیه مسئله این بیان حج مفرد است

وانکه هر دو نسک احرام می بندد ذکر کند هر دو را یعنی بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ
الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ الخ مسئله بدنیت متصل تلبیه گوید که ملا علی قاری
فی النقل عنه فی حیات القلوب آورده نیت قلب با تلبیه شرط گفته است
مسئله تلبیه ماثور دانسته لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ
لَکَ ... الفاظ ماثوره در تلبیه جایز
نیست ... احتراز از تمام محظورات
دوسه گاه ذکر ان فصل محرمات آمده مسئله پس تلبیه درود فرستد بر رسول کریم
علیه وعلی آله افضل الصلوة والتسلیم وافضل کیفیات درود تشهد است مسئله
پس دعا کند واز دعوات ماثوره درین وقت این دعا را گفته اند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْئَلُکَ رِضَاکَ وَالْجَنَّةَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَالنَّارِ مسئله اکثار
کند در تلبیه خصوصا هنگام تغیر حال ومکان وزمان چون در وقت اقبال لیل
ونهار ودر ساعات اسحار وبگاه هبوط وصعود وقیام وقعود وخروج ودخول وبرکوب
ونزول وعقب صلوة وعند التقاء الجماعات وزمان اراده نوم ووقت استیقاظ
ودر حال طلوع وغروب نجوم وهبوب ریاح مسئله انکه احرام حج بسته لازم است
گوید تا شروع کند بر رمی جمار ودر رمی اول جمره قطع کند تلبیه را مسئله آنکه
متمتع است زمان قطع تلبیه او اول شروع در طواف است مسئله تلبیه در تمام حج
وعمره واحکام مرد وزن یکی است الا در دوازده چیز اول آنست زن حرمه هر لباس
مخیط اگر باشد بی طیبه رنگین نشده مثل زعفران وعصفر ۲ جایز است پوشیدن
سر پوشیدن روی جایز نیست وبر تقدیر پوشیدن لازم آید اثم وجزا اما اگر بوجهی
پوشیده که دور است از مساس وجه جایز است بلکه مستحب بلکه واجب نیز گفته اند ۳
اخفای صوت در تلبیه ۴ نکردن رمل در طواف ۵ نکردن اضطباع در طواف

۶ ترک استلام حجر در حال ازدحام رجال و کذلک استلام رکن یمانی ۷ گزاردن رکعتین طواف خلف مقام بجا و از دحام ۸ در سعی لشتاب نرفتن در میان میلین ۹ صعود نکردن بر صفا و مروه در زمان هجوم مردان ۱۰ قصر کردن موی سر در وقت برآمدن از احرام نه حلق ۱۱ در تاخیر طواف الزیارت جزا بر او نیست اگر پیش از طواف الزیارت مریضه و محبوسه و حائض و نفسا شده و این حکم آنگاه است که نیافت در ایام نحر آن مقدار از وقت که ادا میکرد طواف را و الا ملکیا الدم ۱۲ اگر حیض آمد پیش از طواف الوداع و همراهانش آهنگ رجوع دیار بر جا ساختند ساقط گردد طواف وداع از وی مگر آنکه پاک شود پیش از مفارقت بنیان مکه که درین صورت واجب است اتیان طواف و الا لازم آید دم مسئله حائض را سجا آوردن همه افعال حج رواست ماسوی الطواف زیرا که دخول مسجد جائز نیست و معنی عدم جواز حرمت فعل است نه عدم صحت فوع چهارم در محرمات و مکروهات و مباحات و مفسدات احرام اما محرمات احرام پس محرم ترک واجب است او در نوع نخستین ازین باب در حین ذکر اجبات گفتیم که در احرام دو واجب است یکی بستن احرام از میقات و دوم اجتناب از ارتکاب جنایات و مسائل بستن احرام از میقات انجا شرح کردیم و محظورات را در بنجا بیان کنیم انشاء الله تعالی بدانکه محرم را لازم است احتراز از رفث و فسوق و جدال و رفث علی الاختلاف با جماع است یا ذکر دواعی جماع عام تر ازانکه با رجال باشد یا با نسا این مقید بحضور نسا رو مراد بفسوق جمیع معاصی ست و مراد بجدال مخاصمه با مردم مسئله اگر محرم مرتکب فسوق و جدال را بنده کار بود و جزا لازم نیاید هکذا قال علی القاری علیه الرحمة ما نقل عنه ابو هاشم السندی فی حیات القلوب مسئله واجب است محرم را پرهیز از جماع و مسیلین و از دواعی آن چون قبله

ولمس ومعانقه واحتراز از ازاله موی بدن و پوشیدن سر دزدوے
رشتن سر وریش بخطمی وخضاب سر وریش با حنّو بخاؤ بسه بالشت مطبوع چون لحنما و کلاه
و دستار و پیراہن و شلوار و اکل طیب منفرده و تلفل و زنجبیل و الا یجی را
از طیب شمرده اند و اجتناب از تدہین بدن اگر از دہن مطیب وغیر مطیب و پرہیز
از کشتن سپش و دور کردن آن و انداختن جامه در آفتاب ہلاک سپس را
و احتراز از کشتن صید بری و امر کردن بغیر و از اشارت و دلالت بسوی
صید و از اعانت غیر محرم بر انخذ صید و بیع و شرای صید تنبیه مراد بصید
جانداری است که بسره گیرنده با تقوایم و جناح و متوحش باشد بحسب سرشت چون
آہو و کبوتر و استیناس عارض در حساب نیست قف در اکثر این محظورات
لازم آید جزا بارتکاب آن اما مکروہات پس ذکر آن حواله بناسک نامہ ہائے
طولانی است اما مباحات احرام بستن ہلمه و منطقه و استظلال بخانه یا بدیوار
یا بخیمه یا به محمل یا به جامه که مرفوع باشد بچوب از سر و کشیدن سر بقصد سنت و
قطع ناخن شکسته و فصد و حجامت بی ازاله موی و چاک کردن قرح و نہان
سر و رخسار با خه بن بر بالین و خوردن گوشت شکار وحشی که اصطیاد و ذبح نمود
است او را غیر محرم از غیر حرم و امر و اعانت و دلالت ننموده است از محرم و تحرم
و ذبح ذبح اشتر و گاو و گوسپند و کشتن ہوام چون مار و کژدم و مگس و پشه
و جز آن اما مفسدات احرام مفسد احرام یکی است و ہمان ست مفسد حج و عمره
و آن جماع است در راه رکه در سبیلین پیش از وقوف عرفات در حج و پیش از طواف
عمره در عمره مسئله چون واقع شد جماع پیش ازین از احرام در حج پیش از وقوف
عرفات فاسد شود حج و حکم فساد حج آنست که واجب شود سه چیز اول کشتن
گوسپند دوم ادای بقیه افعال حج درین سال چنانچه در حج صحیح میل وقوف

بعرفات وبمزدلفه ورمی جمرات وجزآن واجتناب از تمامه محظورات وبرتقدیر
ارتکاب محظورات لازم شود جزا چنانکه در حج صحیح سیوم قضا کردن آن حج را
در سال آینده باحرام جدید مسئله اگر واقع شد وقاع بعد از وقوف بعرفات
پیش از طواف الزیارت حج فاسد نشود اما ذبح بدنه لازم آید بسبب عظم جنایت وبدنه
شتر است یا گاو مسئله اگر مباشر بجماع شد بعد از احرام در عمره پیش از طواف
فاسد شود عمره ولازم آید ذبح شات واتیان بقیه افعال عمره وقضای آن عمره باحرام
دیگر مسئله اگر وطی کرد بعد طواف عمره پیش از حلق سواء كان قبل السعي او بعد
السعي ذبح گوسپند واجب شود نوع پنجم در کیفیت خروج از احرام مسئله
خروج از احرام حلق یا قصر چهارم حصه از سر است در وقت
مسئله ونمک مسنون برای حلق بعد از رمی جمره عقبه است در حج وبعد از سعی
در میان صفا ومروه است در عمره مسئله اگر حلق وقصر نکرد برنیاید از احرام اگرچه گردد
شهور واعوام وهربار که بفعل آرد محظوری لازم شود جزای جداگانه الا بتقدیر
ارتکاب محظورات به نیت رفض احرام یک جزا لازم آید مسئله چون تمام شد
احرام بوجهی که گفته شد ای آفاقی وقت آنست که داخل شوی در مکه مبارکه بشنو
کیر آداب دخول آن باب ششم در صفت دخول مکه معظمه يا أيها الحاج
چون برسی باول حدود حرم فعليك بالسكينة والوقار الا تسمع
بیت حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر کرا نیست ادب لايق صحبت
نبود بخشوع وزاری دعا کنی وبخوانی این دعا که ذکر کرده اند درین مقام اللهم
إن هذا حرمك وحرم رسولك فحرم لحمي ودمي وعظمي على النار
اللهم أمني من عذابك يوم تبعث عبادك واجعلني من
أوليائك وأهل طاعتك وتب علي إنك أنت التواب الرحيم

فابتسکم اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم وسلطانه
القدیم من الشیطان الرجیم بسم الله والحمد لله
والصلوة والسلام علی رسول الله اللهم اغفر لی جمیع
ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک وادخلنی جنتک
وچون نظر افتد بر کعبه معظمه سه بار تهلیل وتکبیر گوید. وبگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انت السلام
ومنک السلام والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام تبارکت وتعالیت یا ذا الجلال
والاکرام وبگوید اللهم زد هذا البیت تشریفا وتعظیما و
وتکریما وبرا ومهابة وزد من شرفه وعظمه
ممن حجه واعتمره تشریفا وتکریما وتعظیما
ودعا کند هر انچه خوش آید که دعا هنگام رویت بیت مستجاب است بعضی گفته اند
ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار
بخواند که جامع خیر دنیا وآخرت است واز امام اعظم رحمة الله علیه منقول است که دعا کند که
مستجاب الدعوات شود تا در هر مکان وزمان مسئلت او مقرون بعز قبول باشد
ورفع ایدی نکند هنگام رویت بیت وچون داخل شد در مسجد متوجه شود بطرف
حجر اسود وشروع کند در طواف طواف قدوم باشد یا غیر آن ومقید نشود بتحیة
المسجد که تحیة این مسجد طواف است یا رب مگر خوف فوت صلوة مکتوبه باشد
ونماز جنازه وغیر آن که آنگاه آنرا بیشتر از طواف باید گزارد با جماعت [illegible]

در ذکر طواف و آن مشتمل بر پنج نوع است **نوع اول** در ذکر انواع طواف باید
انچه مخصوص به حج و عمره است چهار طواف است سه مخصوص حج و یکی مخصوص
عمره اما مخصوص به حج یکی طواف قدوم است که سنت است آفاقی را که مفرد باشد
به حج یا قارن و وقت صحت آن از وقت دخول مکه است چون اشهر حج باشد تا
وقوف عرفات و وقت فضیلت آن در حین اول قدوم است بلکه دوم طواف
الزیارت و آن رکن حج است که صحیح نمیشود حج بغیر آن و وقت جواز آن از طلوع
فجر از روز عید نحر و واجب است ادای آن در ایام نحر و بر تقدیر تاخیر اثم شود
و لازم آید دم اما همه عمر وقت جواز اوست سیوم طواف الوداع و آن واجب است
آفاقی را مفرد باشد یا قارن یا متمتع و اول وقت جواز آن بعد طواف زیارت
مستحب است ادای آن در حال انشای سفر اما طواف مخصوص به عمره
طواف عمره است و آن رکن است و وقت صحت بعد احرام است و نیست اول
آخر بلکه جمیع عمر وقت اوست مسئله سه طواف دیگر که خصوصیت به حج و عمره ندارند
۱ طواف نذر ۲ طواف تحیة المسجد ۳ طواف نفل **نوع دوم** در شرایط
صحت طواف و واجبات و سنن و مستحبات بدانکه یکی از شروط صحت
طواف نیت است چنانکه در سایر اعمال و لیکن بسنده است بر وجه اطلاق و با تخصیص
تعیین فرض و نفل یا تعیین طواف القدوم یا طواف الزیارت مستحب است دوم
دیگر از شروط صحت مکان است و آن حوالی کعبه است داخل مسجد الحرام دیگر از شروط
صحت طواف اتیان اشواط اربعه است که قدر فرض همانست تنبیه این
شرط در طواف است مطلقا اما طوافهای ثلاثه حج و طواف عمره را شرط چهارم
نیز هست و آن زمان اوست انفا ذکرش گذشت اما واجبات طواف ۱ طهارت بدن
از نجاست حکمیه یعنی از حدث اصغر و اکبر ۲ ستر عورت ۳ دیگر اشواط ثلاث

اخیره ۴ بپای رفتن مرآنرا که تواند ۵ تیامن یعنی یمین کعبه را بر یسار خود داشتن ۶ طواف خارج از حطیم کردن ۷ رکعتین طواف گزاردن مسئله اگر ترک کرد یکے از واجبات را واجب بود اعادۂ طواف بر وجه کمال و چون اعاده نکند بجون گوسپند جبر کند الا طواف زیارت که اگر آنرا بجنابت کرد ذبح بدنه لازم آید وآن شتر ست یا گاو اما سنن طواف ۱ استلام حجر اسود در شوط اول شوط آخر و در دیگر اشواط مستحب است ۲ استلام حجر بهنگام اراده سعی درمیان صفا و مروه ۳ اضطباع در همه اشواط طوافی که سعی بعد ازان مشروع ست ۴ رمل در سه گردش اول طوافی که سعی بعد ازان مشروع ست ۵ رفع یدین در ابتدای طواف بوقت تکبیر مقابله حجر اسود و در رفع یدین در دیگر اشواط هنگام تکبیر مقابله حجر اختلاف ست ۶ ابتدای طواف از حجر اسود وقیل واجب ۷ استقبال حجر اسود در ابتدای طواف و استقبال آن در هر شوط مستحب ست ۸ موالات درمیان اشواط طواف و اجزای اشواط ۹ موالات درمیان طواف و سعی ۱۰ طهارت جسم و جامه از نجاست حقیقیه وقیل واجب اما مستحبات طواف آغاز طواف از حجر اسود بنوعے که مرور جمیع بدن بر حجر واقع شود و استلام حجر سه بار و سجود بر حجر و تکرار آن و استلام رکن یمانی بی تقبیل و سجده و اشتغال در حال طواف بادعیه ماثوره و غیر ماثوره و اخفاء در قرائت اذکار و ادعیه و طواف کردن در قرب خانه بشرطیکه موذی باذیت دیگران نشود و طواف کردن خارج شاذروان و از سر گرفتن طواف بر تقدیر قطع آن بعذر یا بی عذر و حفظ نظر از هر چه خلل اندازد در حضور **نوع سیوم** در ذکر کیفیت طواف مع رعایت از شرائط تا مستحبات چون خواهد که شروع کند در طواف پس اگر طوافی ست که بعد ازان سعی میباید کرد اول اضطباع کند پس اضطباع در طواف عمره مطلقا سنت بود

روند طواف قدوم چون وصل کند سعی حج را بادی واگر سعی را بعد طواف الزیارت
بجا خواهد آورد زیرا که مخیر ست که سعی حج بعد طواف قدوم ادا کند یا بعد طواف الزیارت
پس اضطباع در طواف قدوم سنت بود و در طواف الزیارت چون حلال
شده ست اگر پوشید ثیاب مخیطه را اضطباع متعذر ست واگر جامه دوخته نپوشیده
پس اضطباع مسنون باشد بشرطیکه ادا نکرده ست سعی حج را پیش ازین و چنانکه
گفتیم و در دیگر اقسام طواف اضطباع مسنون نبود زیرا که نیست سعی در عقب آن و
اضطباع عبارتست از در آوردن میانه ردا را در زیر بغل راست و انداختن هر دو طرف
ردا بر شانه چپ و برهنه داشتن شانه راست مسئله بعد فراغ از اضطباع بایستد نزدیک
بجانب حجر اسود از سمت رکن یمانی و نیت طواف کند تا مرور جمیع بدن بر حجر واقع شود
مسئله از ما بین رکن یمانی و حجر ابتدا نکند که خلاف سنت ست مسئله نیت کند
بقلب و لسان باین الفاظ اللّٰهم انی ارید ان اطوف هذا البیت
الحرام سبعة اشواط لوجهك الكريم فيسره لي وتقبله مني
پس سعی کند بجانب یمین خود تا بایستد مقابل حجر اسود و بگوید اللّٰهم ایمانا
بك وتصديقا بكتابك و بهتر ست که این الفاظ در هر شوط بگوید چون
در محاذات حجر و بردارد هر دو دست در وقت تکبیر مقابله حجر اسود چنانکه در نماز
در آغاز طواف ارفع یدین در هر شوط در وقت تکبیر محاذی حجر مختلف فیه ست و
آورده اند از ملا علی قاری که گفت گاهی برداشته شود دست و گاهی نه نقلا بالقول
و بعد از تکبیر استلام کند حجر را باین صفت که بنهد دهان خود در میان دو کف خود
و بوسه دهد بی آنکه صوت برخیزد و سجده کند بوضع جبهه بر حجر و اگر باین صفت
تقبیل میسر نشود پس مسح کند حجر را بباطن کفین و بوسه دهد کفین خود را و اگر مسح
بدست نیز میسر نشود بسبب هجوم یا بسبب تلطخ حجر مطیبات وطایف محرم ست

پس مسح کند حجر را بچوب و جز آن و تقبیل کند آنرا و اگر این هم میسر نیاید بایستد
محاذی حجر و اشارت کند بهر دو دست بسوی حجر بنوعیکه گوئی نهاده است هر دو دست
بر حجر و ببوسد کفین خود را **مسئله** در صورت هجوم خلق در اثنای طواف توقف
نکند برای رفع هجوم جهت تقبیل حجر بلکه اشاره کند و بگذرد اما در ابتدا و انتهای طواف
باید که توقف کند بانتظار زوال ازدحام برای استلام **مسئله** بعد فراغ از
استلام حجر روان شود بجانب یمین خود که باشد کعبه در جانب یسار و هفت شوط
بجا آرد از پشت حطیم **ف** از ابتدای حجر تا انتها بحجر یک شوط است **مسئله** چون
مرور کند برکن یمانی استلام کند آنرا در هر طوفه در صورت امکان بدست راست فقط
و بر تقدیر عدم امکان اشاره نکند بجانب آن **تنبیه** استلام دو رکن باقی که شامی
و عراقی است بدعت است **مسئله** رمل کند در سه شوط اول از اشواط هفت گانه
در حوالی جمیع بیت معظم **ف** رمل عبارتست از سرعت رفتار با تفاوت خطوات
که نه دویدن باشد و نه جنبیدن و تحریک هر دو کتف **مسئله** سنت رمل خاص
بطوافی است که بعد از وی سعی است پس سنت باشد رمل در طواف عمره مطلقا
و در طواف قدوم اگر ضم کند سعی حج را با وی و اگر ضم کرد سعی را با طواف زیارت رمل کند
در طواف زیارت نه در طواف قدوم **مسئله** اگر سهو کرد رمل را در طوفات سه گانه
قضا نکند در طوفات باقیه اما اگر سهو کرد در بعض اشواط سه گانه ترک نکند در باقیه
چه ما لا یدرک کله لا یترک کله **مسئله** مشتغل باشد در سایر اشواط باذکار مسنونه
ختم کند طواف را باستلام حجر **مسئله** پس از استلام باید بملتزم و آن موضعی است
در میان حجر و باب کعبه و متعلق شود بآن و بنهد بر آن سینه و شکم گاه رخسار راست
و گاه چپ و گاه وجه و دراز کند یدین را فوق راس و ملصق شود بستار بیت
و بخشوع تمام مسألت کند نکوئی دارین را پس بیاید بمقام ابراهیم و دو رکعت

طواف بگزارد خلف مقام مسئله تقبیل یا استلام نکند مقام را مسئله پس باید
بچاه زمزم رود مستقبل شود کعبه را و بنوشد آب به سه نفس و در اول و آخر هر جرعه ؛
بسم الله والحمد لله گوید چنانکه داب شرب آب است در هر وقت و هر مکان
و سیر بنوشد آب او نظر کند در چاه و در حال نظر کردن سه بار تکبیر گوید و بیرون آرد
دلو بنفس خود اگر قدرت داشته باشد پس باید بجانب حجر اسود و استلام کند
و بی تاخیر روان شود بسوی صفا و شروع کند در سعی و این عود بجانب حجر جهت
افتتاح سعی است پس بعد طوافها یکه سعی بعد از آن مشروع نیست عود بحجر ما
نیست نوع چهارم مشتمل بر ادعیه و اذکار ماثوره و غیر ماثوره در وقت طواف
چون خواهد که طواف کند متوجه شود بسوی حجر اسود و بعد از بسمله و تکبیر و حمد و صلوة
کما تر بگوید اللّٰهُمَّ اِيْمَانًا بِكَ وَتَصْدِيْقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ وَاتِّبَاعًا
لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ ط
اللّٰهُمَّ اِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِيْ وَفِيْمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِيْ فَاقْبَلْ دَعْوَتِيْ
وَاَقِلْنِيْ عَثْرَتِيْ وَارْحَمْ تَضَرُّعِيْ وَجُدْ لِيْ بِمَغْفِرَتِكَ وَاَعِذْنِيْ مِنْ مُضِلَّاتِ
الْفِتَنِ چون برسد بمحاذات ملتزم بگوید اللّٰهُمَّ اِنَّ لَكَ عَلَيَّ حُقُوْقًا فَتَصَدَّقْ
بِهَا عَلَيَّ وَعَلَيَّ لِلنَّاسِ قِبَلِيْ تَبِعَاتٌ فَتَحَمَّلْهَا عَنِّيْ اللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ
لِكُلِّ ضَيْفٍ قِرًى وَاَنَا ضَيْفُكَ فَاجْعَلْ قِرَايَ مِنْكَ الْجَنَّةَ و در محاذات باب
بگوید اللّٰهُمَّ هٰذَا الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَهٰذَا الْحَرَمُ حَرَمُكَ وَهٰذَا الْاَمْنُ اَمْنُكَ
وَهٰذَا الْمَقَامُ مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاَعِذْنِيْ
مِنْهَا و چون برود در میان رکن و مقام اللّٰهُمَّ قَنِّعْنِيْ بِمَا رَزَقْتَنِيْ وَبَارِكْ لِيْ فِيْهِ وَاخْلُفْ
عَلٰى كُلِّ غَائِبَةٍ لِيْ بِخَيْرٍ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و در مقابل میزاب شریف گوید
اللّٰهُمَّ اَظِلَّنِيْ فِيْ ظِلِّكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ وَاسْقِنِيْ بِكَاْسِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ

تعالی علیه وآله وسلم شربة لا اظمأ بعدها ابدا یا ذا الجلال
والاکرام ۔ و در مقابل رکن شامی بگوید اللهم اجعله حجا مبرورا وذنبا
مغفورا وسعیا مشکورا وعملا مقبولا وتجارة لن تبور یا عزیز یا غفور
یا عالم ما فی الصدور اخرجنی من الظلمات الی النور ۔ اگر باشد طواف حج
یا عمره و در طواف‌های نافله همچنین بگوید اللهم اجعل ذنبی مغفورا وسعیی مشکورا
وعملی مقبولا وتجارتی لن تبور یا عزیز یا غفور ۔ و در برابر رکن یمانی بگوید
اللهم انی اسئلک العفو والعافیة فی الدین والدنیا والآخرة ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ۔ و بگوید
اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر والذل ومواقف الخزی
فی الدنیا والآخرة و درمیان رکن یمانی و رکن حجر بگوید ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ۔
تنبیه در کتب مناسک ادعیه و اذکار بسیار ذکر کرده اند و ما پاره از آن آورده ایم
و بجهت رعایت اختصار ماثوره را از غیر ماثور جدا نکردیم مگر بدانکه صاحب سفر السعادت گفته
است که در هیچ مکانی دعای مخصوص نیست که باسناد صحیح ثابت شده باشد مگر در میان
رکن یمانی و حجر اسود که آنجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار انتهی ۔ لیکن در آثار سلف در هر موضعی از مواضع طواف دعای
مخصوص آمده چون فارغ شود از طواف و باید بملتزم بگوید یا واجد یا ماجد
لا تزل عنی نعمة انعمت بها علی الهی وقفت ببابک والتزمت باعتابک
وارجو رحمتک واخشی عقابک اللهم حرم شعری وجلدی
علی النار ۔ اللهم کما صنت وجهی عن سجود غیرک فصن وجهی عن
مسئلة غیرک اللهم یا رب البیت العتیق اعتق رقابنا ورقاب

آبائنا وامّهاتنا یا کریم یا غفّار یا عزیز یا جبّار ربّنا تقبّل منّا
انّک انت السّمیع العلیم وتب علینا انّک انت التّوّاب الرّحیم پس
از رکعتین طواف بگوید اللّهمّ هذا بلدک والمسجد الحرام وبیتک الحرام وانا
عبدک وابن عبدک وابن امتک اتیتک بذنوب کثیرة وخطایا جمّة واعمال
سیّئة وهذا مقام العائذ بک من النّار فاغفر لی انّک انت الغفور
الرّحیم اللّهمّ انّک دعوت عبادک الی بیتک الحرام
وقد جئت طالبا رحمتک مبتغیا مرضاتک وانت مننت
علیّ بذلک فاغفر لی وارحمنی انّک علی کلّ شیء قدیر
و چون قصد کند شرب زمزم را وایستاده نوشیدن بهتر است پس بگوید در وقت ارادهٔ
شرب اللّهمّ انّه بلغنی انّ رسول الله تعالی صلّی الله تعالی
علیه وآله وصحبه وسلّم قال ماء زمزم لما شرب له
اللّهمّ وانّی اشربه لتغفر لی ذنوبی ولترزقنی علما نافعا
ولتشفینی عن مرضی فافعل بی ذلک بفضلک

نوع پنجم در ذکر محرّمات ومفسدات ومکروهات ومباحات طواف امّا محرّم طواف
علی الاجمال ترک واجبست امّا مفسد طواف پس بالخصوص مفسد طواف حجّ نیست
امّا مکروهات طواف کلام فضول ای زائد بر حاجت وبیع وشرا وخواندن شعر ورفع
الصّوت بالذکر والدّعا وطواف در جامهٔ نجس وترک رمل واضطباع در طوافیکه مشروع
وترک استلام حجر وتفریق کثیر در میانهٔ اشواط وجمع در میان دو اسبوع طواف بی
رکعتین الّا در اوقات مکروهه وطواف در حال خطبه هر خطبه که باشد
طواف افتا واستفتا مسایل دینیه ترک اذکار وادعیه قطع در مقابل میزاب شریف گوید
بضرورت طواف کردن ودر حال کرب بعذر تذنیب در دو ... واسقنی بکاس محمّد صلّی الله

صلّی فیه وخلف ... الذی فی

مسئله طواف در هیچ وقت مکروه نیست اگرچه وقت طلوع بود یا غروب یا استوا مسئله اگر وضوی شکست بیرود و وضو کند و بر باقی بنا نماید و لازم نیاید چیزی مسئله اگر در اعداد اشواط شک افتاد پس طواف فرض چنانکه طواف الزیارت بود و در طواف واجب چنانکه طواف الوداع استیناف کند از سر و بنا نکند بر غالب ظن و در طوافهای تطوع بنا کند بر ظن غالب و قیل حکم شک در طواف حکم شک در نماز است مسئله ادای رکعتین طواف در وقت مکروه صحیح باشد مع الکراهة و حسن اعاده است باب ۴ چهارم در ذکر مسائل سعی بین الصفا والمروة و ما یتعلق بها بدانکه سعی از واجبات حج و عمره است و مر آنرا شرایط صحت و واجبات و سنن و مستحبات و محرمات و مفسدات و مکروهات و لهذا این باب مشتمل بر شش نوع آمد **نوع اول** در ذکر شرایط صحت و واجبات و سنن و مستحبات سعی اما شرایط صحت ۱ وقوع سعی در میان صفا و مروه نه خارج از حدود آن ۲ وقوع سعی بعد طواف اگرچه تطوع باشد **ف** اگر یکی احرام حج بسته و میخواهد که سعی پیش از طواف زیارت بجا آرد طواف نفل کند و ادا کند سعی را و درین طواف رمل و اضطباع سنت باشد ۳ شرط است تقدیم احرام بر سعی مسئله اگر سعی کند بعد طواف قدوم بقای احرام شرط است و اگر سعی کند بعد طواف زیارت شرط نیست بلکه نبودن احرام سنت است ۴ وقوع سعی در وقت و آن اشهر حج است برای سعی حج و اما در اشهر حج شرط نیست الا قران و تمتع را مسئله مراد بتوقیت اشهر حج در سعی حج آنست که تقدیم جایز نیست الا اگر طواف الزیارت کرد بعد روز عید نحر جایز باشد سعی بعد آن اما واجبات سعی ۱ سیر در سعی باقدام اگر عذری ندارد ۲ بقای احرام در سعی عمره ۳ قطع جمیع مسافت که در میان صفا و مروه واقع است ۴ اما سنن سعی ۱ موالات در میان طواف و سعی ۲ موالات ۳ نیت سعی ۴ صعود بر صفا و مروه ۵ هر ولد در میلین

و از جواز ... على التاريخ اللهم ... مسئله غبارك اللهم

وشی بر نیت سکونت و وقار و در مسافت باقی ۶ ستر عورت اما مستحبات سعی
اشتغال با دعیه و اذکار ماثوره ۲ طهارت جسم و جامه از نجاست حکمیه و حقیقیه ۳
خشوع و خضوع و طول مکث برای دعا بر صفا و مروه ۴ استیناف سعی اگر واقع شد
تفریق در اشواط ۵ ادای دو رکعت نماز در مسجد حرام بعد فراغ از سعی تمام شد نوع دوم
در گزارش کیفیت ادای سعی که حاوی باشد از شرائط تا مستحبات. چون خواهی
شروع کنی در سعی نخستین بوسه دهی حجر اسود را پس برائی بسوی صفا از باب صفا و نگاه
داری بنگاه خروج از مسجد آداب خروج را چون بر آوردن پای چپ پیشتر از راست
و خواندن دعائی که دانسته و متوجه شوی بسوی صفا و چون برسے بصفا بگوئی
ابدأ بما بدأ الله تعالى إن الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج
البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما ومن
تطوع خيرا فإن الله شاكر عليم ط و در حین چند بر صفا برائے
چندانکه ببینی کعبه را و مستقبل شوی کعبه را و نیت سعی کنے بدل و بزبان اللهم
إني أريد أن أسعى بين الصفا والمروة سبعة أشواط لوجهك الكريم
فيسره لي وتقبله مني پس برداری دستها را طرف آسمان تا بر دوشانه
و سه بار تکبیر گوئی و حمد و ثنای خدای عز و جل بجا آری و تهلیل کنے و درود بر حضرت
رسول علیه الصلوة والسلام فرستی و دعای خیر کنے خود را و جمله مسلمانان را و سه بار
گوئی این جمیع اذکار را مع التکبیر و رفع کنی یدین را با هر تکبیر و ارسال کنی دستها را
چنانکه در نماز و چنین رفع الیدین بطریق دعاست و کیفیت خواندن اذکار مذکوره
بر وجه کمال اینست که بردارد دستها را و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر
ولله الحمد الحمد لله على ما هدانا الحمد لله على ما أولانا الحمد لله الذي
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لا إله إلا الله وحده

لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيدك الخير وهو على كل
شيء قدير لا اله الا الله وحده وصدق وعده ونصر عبده
وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين
ولو كره الكافرون سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم صل على سيدنا محمد وعلى
آل سيدنا محمد وآله وصحبه واتباعه الى يوم الدين ٥ اللهم انك
قلت ادعوني استجب لكم وانك لا تخلف الميعاد واني اسألك
كما هديتني للاسلام ان لا تنزعه مني ولا تنزعني منه حتى
تتوفاني وانا مسلم وقد رضيت عني اللهم احيني على سنة
نبيك محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وتوفني على ملته
واعذني من مضلات الفتن ونيز بگويد اللهم اعصمني بدينك
وطواعيتك وطواعية رسولك اللهم جنبني حدودك اللهم
اجعلني ممن يحبك ويحب ملائكتك ورسولك وعبادك
الصالحين اللهم يسرني لليسرى وجنبني العسرى واغفر لي
في الآخرة والاولى اللهم اجعلني اوفي بعهدك الذي عاهدت
عليه واجعلني من ائمة المتقين ومن ورثة جنة النعيم واغفر
لي خطيئتي يوم الدين ونيز بگويد اللهم اغفر لي ولوالدي ولمشايخي
وللمسلمين اجمعين ٥ وسلام على المرسلين والحمد لله رب
العالمين ٥ وتطويل كند در قيام بر صفا كه اينست مقام اجابت دعا مسئله مشتغل شود
به تلبيه در حال سعي اگر سعي كرده ست بعد طواف القدوم اما در سعي كه بعد طواف الزيارت باشد
ودر سعي عمره تلبيه نيست مسئله بعد فراغ از اذكار هبوط نمايد بجانب مروه وبگويد در وقت هبوط

اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَتَوَفَّنِي عَلٰى مِلَّتِهِ وَأَعِذْنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ٥ بگوید میان صفا و مروه رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ
عَمَّا تَعْلَمُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ و نیز بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا
وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ اغْفِرْ لِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ٥ و نیز بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و نیز بگوید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

وسعی کند میان المیلین الاخضرین بشتاب و در مسافت باقیه آهسته رود مسئله شتاب
رفتن بین المیلین در جمیع اشواط سنت بخلاف رمل در طواف که آن تنها در سه شوط
اول سنت مسئله زائد باشد سعی بین المیلین از رمل و راکب حرکت دهد مرکب را در میان
دو میل مسئله چون برسد بمروه صعود نماید بمقداری که ببیند خانه را اگرچه ممکن نیست
دیدن خانه درین زمانه که حاجب شده است بناها لیکن سنت کرده و بکند بسوی خانه کعبه
مسئله بکند بر مروه هرچه بر صفا کرده بود از رفع یدین و تطویل قیام و غیر آن پس این
شوط بسوی صفا مسئله ادا نماید برین وجه هفت شوط را مسئله ابتدای سعی از صفا
و انتها بمروه مسئله ذهاب از صفا بسوی مروه یک شوط است و ایاب از مروه بسوی صفا
یک شوط مسئله بعد فراغ از سعی اولی است که گزارد دو رکعت نماز در مسجد حرام

نوع سیوم در ذکر محرمات و مکروهات و مباحات سعی اما محرمات پس محرم نما
ترک واجب است در واجبات گزارده آمد اما مکروهات ۱ تفریق کثیر در اشواط مگر بحاجت
۲ عقد بیع و شرا ۳ کلام فضول ۴ ترک صعود بر جبلین ۵ ترک شتاب بین المیلین

۶ تاخیر کثیر در اتیان سعی از وقت آن بعید ـ اما مباحات پس علی الاجمال سه
در طواف آنچه مباح ست مباح ست اینجا ☼ باب پنجم در ذکر مسایل ما بین السعی الوقوف
مشتمل بر پنج نوع نوع اول در ذکر اعمالیکه واقع شود میان السعی و الوقوف بدان ای حبیب
که چون ادا کردی سعی پس اگر احرام تو بعمره مجرد بود یعنی از اشهر حج یا متمتع بودی در اشهر
حج اما سوق هدی نکرده بودی پس حلق کن یا تقصیر بر آ از احرام و ساکن شو در مکه تا روز
ترویه پس احرام حج بند و اگر احرام تو بحج صرف بود یا قارن بوده و یا متمتع اما سوق
کرده هدی را پس اقامت کن در مکه باحرام مسئله اگر قارن و متمتع سایق الهدی
مباشر شود یک محظور را لازم آید دو جزا و مفرد بحج را یک جزا مسئله احرام البتن بعمره
جایز نیست مفرد و قارن و متمتع سایق الهدی را و جایز ست طواف تطوع نوع دوم
در ذکر خطبات گانه حج بتاریخ هفتم ذی الحجه سنت ست امام را که خطبه خواند در مکه معظمه بعد نماز
پیشین یک خطبه و بیاموزد مردم را مناسک حج و این خطبه اول ست خطبه دویم بتاریخ نهم در عرفات
پیش از جمع بین الصلوتین خطبه سیوم بتاریخ یازدهم در منا قبل الظهر نوع سیوم در بیان
کیفیت احرام حج مر مکی را چون آید روز ترویه آنکه احرام ندارد احرام بندد برای حج در ان روز
و آنکه صاحب احرام ست او را تجدید احرام حاجت نیست پس آنکه احرام می بندد غسل کند و
نماید بوجهیکه ذکرش در فصل احرام گذشت پس بیاید بمسجد حرام و طواف تحیت کند و ادا کند
رکعتین طواف پس بگزارد رکعتین احرام پس احرام بندد بنوعیکه گفته ایم و شنیده
مسئله اگر تقدیم سعی بر طواف الزیارت میخواهد بجا آرد طواف نفل مضطبعا و رمل نماید
در آن طواف پس سعی کند نوع چهارم در ذکر رفتن از مکه معظمه بمنا روز ترویه که هشتم
ذی الحجه باشد بر آید با امام از مکه بسوی منا بعد طلوع آفتاب و بگزارد پنج نماز را در منا یعنی
ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر روز عرفه مسئله سنت ست بیتوتت در شب عرفه در منا
نوع پنجم در ذکر رفتن از منا بعرفات چون طالع شود آفتاب بر روز عرفه و منتشر شود ضحو او

برمشعر روانه شود بسوی عرفات بسکون ووقار و مشتغل باشد به تلبیه و اذکار و ادعیه و
استغفار و درود فرستد بر حبیب پروردگار علیه الصلوة من الله العزیز الغفار و علی آل
الاخیار و صحابه الکبار و بگوید اللهم اجعلها خیر غدوة غدوتها قط وقربها من رضوانك
وابعدها من سخطك اللهم اليك توجهت وعليك توكلت ووجهك اردت فاجعل
ذنبي مغفورا وحجي مبرورا وارحمني ولا تخيبني وبارك لي في سفري واقض
بعرفات حاجتي انك على كل شيء قدير **مسئله** برود بعرفات بطرف
ضب بازگرد بطریق مازمین اگرچه ترک کرده اند اینرا اکثر مردم طریق مازمین را از بکثرت
کثرت غبار را **مسئله** چون برسد نزدیک عرفات و ببیند جبل الرحمة را مصروف شود
بتهلیل و تکبیر و تسبیح و تحمید و صلوة و استغفار و تلبیه و تا واین دعا مرویست از حضرت عبد الله
بن مسعود سبحان الذي في السماء عرشه سبحان الذي في الارض موطئه سبحان
الذي في البحر سبيله سبحان الذي في النار سلطانه سبحان الذي في الجنة
رحمته سبحان الذي في القبر قضاؤه سبحان الذي في الهواء روحه سبحان الذي
رفع السماء سبحان الذي وضع الارض سبحان الذي لا ملجأ ولا منجا الا اليه

باب ششم در وقوف عرفات که فرض دوم حج و رکن اعظم است و فوت میگردد حج بفوت
آن چنانکه در حدیث آمده الحج عرفة و مسائل متعلقه این باب در شش نوع است

نوع اول در بیان قدر فرض از وقوف و شرائط و واجبات و سنن و مستحبات آن اما
قدر فرض از وقوف توقف یک لحظه است داخل حدود ارض عرفات در وقت آن خواه
در انجا قائم باشد یا قاعد یا مضطجع باشد یا از سواری باشد یا ساتر محدث باشد یا جنب یا حائض
باشد یا نفسا یا عالم باشد به بودن در ارض عرفات یا جاهل بآن نیت حج داشته باشد یا نه خفته
باشد یا بیدار مست باشد یا هشیار مجنون باشد یا عاقل کرده باشد یا طائع و آن وقفه حج
باشد یا در رد **مسئله** تمام عرفات موقف است مگر بطن عرنه که داخل عرفات نیست

ا صحت این وقوف وقوف ست بر سه چیز که آنرا شرائط گویند یکی تقدیم احرام حج پس وقوف
بی احرام یا باحرام عمره صحیح نباشد دوم مکان آن ارض عرفات ست سیوم وقت و اول آن زوال
شمس ست از روز عرفه و آخر آن تا طلوع صبح صادق از شب عید اما واجب در وقوف یکی ست آن
دراز کردن وقوف ست از ابتدا تا بعد غروب بقید باید ازان کردیم که اگر وقوف کند از وقت
زوال واجب باشد امتداد وقوف از وقت زوال تا غروب و اگر وقوف کند از وقت عصر واجب
امتداد وقوف از وقت عصر تا غروب مسئله این واجب مر کسی را بود که وقوف کند در روز و اگر
واقف شود در شب واجب نباشد چیزی اما سنن وقوف ۱ غسل برای وقوف ۲ خواندن خطبه
در مسجد نمره ۳ وقوع خطبه بعد گشتن آفتاب پیش از نماز پیشین ۴ جمع بین الصلوتین
بر تقدیر وجود شرائط الا صحت جمع ۵ مبادرت فراغ از جمع در میان ظهر و عصر متوجه شدن بعرفات
برای وقوف ۶ رجوع با امام نه قبل ازان بشرطیکه رجوع کند امام بعد تحقق غروب و الا انتظار
رجوع امام نباید اما مستحبات وقوف ۱ اکثار تلبیه و اذکار و ادعیه و استغفار با کمال خشوع
ظاهر و باطن ۲ محکم کردن امید بقبول دعا ۳ وقوف نزدیک امام اگر میسر آید بی ایذای
انام ۴ سوار بودن در حال وقوف مسئله در فتاوی عالمگیری از قاضیخان نقل کرده
که حج بر حمار مکروه ست و بر جمل افضل ۵ وقوف کردن نامحرم نه تنها ۶ مستقبل قبله شدن
در حال وقوف ۷ مهیا بودن برای وقوف پیش از زوال ۸ نیت وقوف کردن ۹
رفع یدین بسوی سما بهنگام سوال دعا ۱۰ تکرار دعا سه بار ۱۱ افتتاح و اختتام دعوات
بحمد و صلوة ۱۲ عقب هر دعا آمین گفتن ۱۳ پاک کردن ظاهر و باطن خود ۱۴ خارج
بودن در آفتاب بسایه نا گرفتن الا بعذر ۱۵ ترک خصومت و جدال با رفقا و جمال
۱۶ اکثار در اعمال خیر در حال وقوف چون بذل صدقات بر فقرا و مساکین و رحم ازراه
بر بینوایان و ضعیفان و بر سر لطف بودن با عاجزان و در رضای احسان کردن
با همسایگان و خویشان و رعایت جیران و تحریر رقاب و خورانیدن طعام و نوشانیدن

آب اشال آن نوع دوم در محرمات و مکروهات وقوف اما محرمات وقوف چون محرم ترک
واجبیست و واجب در اینجا یکی ست محرم نیز یکی باشد و آن خارج شدن از حد عرفات
ست پیش از نشستن آفتاب اما مکروهات وقوف ۱ در ناکردن وقوف بعد فراغ از جمع
دو نماز ۲ وقوف با عدم حضور دل ۳ تاخیر در رجوع بعد الغروب ۴ ادای نماز مغرب
با عشا در عرفات یا جای دیگر غیر مزدلفه تنبیه صاحب حیات القلوب از ملا علی قاری
آورده که گفت گزاردن مغرب با عشا در غیر مزدلفه حرام است زیرا که جمع آن در مزدلفه واجب
ست اما چون ممکن ست تدارک آنها با عاده آنها در مزدلفه بعضی از علما بدین سبب شمار کرده اند
او را در مکروهات انتهی ۵ اسراع در زمان بازگشتن چون منجر شود به ایذای نفوس
و اگر فرجه یابد اسراع مسنون باشد و الله تعالی نوع سیوم در کیفیت نزول عرفات
و جمع بین الصلوتین چون بعد طلوع شمس روان شد از منا و رسید بعرفات احسن آنست
که نزول کند خارج عرفات نزدیک مسجد نمره پس غسل کند در قرب زوال شمس برای وقوف
و بعد برگشتن آفتاب برود بمسجد نمره مسئله آنکه در عرفات نازل شده بهتر است او را
که پیش از زوال سایه مسجد نمره تا تحقق [illegible] وقوف در عرفات پیش از جمع بین
الصلوتین مسئله خوانده شود دو خطبه در مسجد نمره و آموخته شود مردم را بقیه مناسک
بعد از خطبه گزارده شود فریضه ظهر با اقامت صرف و بعد از آن بلا فصل فریضه عصر با اذان
و اقامت مسئله مکروه است نماز نافله بعد جمع روز عرفه اگرچه وقت نماز ظهر باقی باشد
مسئله سنت ست هم کردن نماز پیشین و دیگر در عرفات و روا نبود جمع آن مگر با اجتماع
که تقدیم بود احرام حج بر آن و واقع شود جمع در وقت ظهر پیش از رسیدن وقت عصر
یعنی تنها جمع روا نباشد و جز این شرط سه شرط دیگر نیست که از رسائل مطوله توان
دریافت نوع چهارم در کیفیت وقوف بعرفات بعد فراغ امام از جمع بین الصلوتین
موقف برود و نیت وقوف کند مسئله فضل است وقوف را که با [illegible] مسئله افضل

موقف سرور کائنات است علیه وعلی آله افضل الصلاة مسئله صعود در جبل رحمت را
اصلی صحیح از سنت نیست مسئله افضل است توقف در قرب امام و افضل جهات
پس پشت امام است ثم الیمین ثم الیسار ثم التجاه مسئله در وقت وقوف
مستقبل شود بقبله و رفع کند ایدی را و بسط کند آنها را و بخواهد چون خواهنده مسکین فقیر را
تمام جهد نماید در دعا و مقرون کند دعا را بزاری و ابتهال و سعی کند در آن و قوی دارد امید را
باجابت و مکرر کند هر دعا را سه بار و مشغول باشد به تسبیح و تکبیر و تمجید و تهلیل و تلبیه و حمد
و استغفار و صلوة بر سید انس و جان بهتر پیغمبران صلی الله علیه وآله وسلم و مصروف باشد
بخواندن اذکار و ادعیه ماثوره و استغفار کند برای نفس خود و والدین خود و اساتذه
و مشایخ خود و اقارب و احباب و معارف خود و سایر مومنین و مومنات الاحیاء منهم والاموات
و تقدیم کند توبه را بر همه امور بالجمله مشغول باشد بوجهیکه مذکور شد تا آفتاب تمام فرو نشیند
نوع پنجم در ذکر اذکار و ادعیه مخصوصه بوقوف بگوید در موقف عرفات اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
مِنْ خَیْرِ مَا سَئَلَكَ مِنْهُ نَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ
مَا اسْتَعَاذَكَ مِنْهُ نَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ و نیز بگوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ
و نیز بگوید رَبِّ اجْعَلْنِیْ مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ
وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَابُ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّیَانِیْ
صَغِیْرًا و نیز بگوید رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَلَا
تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ
در معجم اوسط طبرانی آمده که گفت رسول مقبول در وقوف عرفات لَبَّیْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْكَ
اِنَّمَا الْخَیْرُ خَیْرُ الْاٰخِرَةِ اللّٰهُمَّ لَا عَیْشَ اِلَّا عَیْشُ الْاٰخِرَةِ

از عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہما آمده کہ در وقت وقوف عرفات بر داشتی دستہا را گفتی
اللہ اکبر وللہ الحمد سہ بار بعد از آن گفتی لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملک
ولہ الحمد اللہم اهدنی بالهدی ونقنی بالتقوی واغفر لی فی الآخرة
والاولی سہ بار بعد از آن گفتی اللہم اجعلہ حجا مبرورا وذنبا مغفورا
وبعد از آن ہر دو دست فرو آوردی سکوت کردی بمقدار قرأت فاتحة الکتاب پس باز رجوع
کردی خواندی ادعیہ مذکوره را بہمین طور تا رجوع از عرفات وسید نا علی مرتضی کرم اللہ وجہہ
در عشیہ عرفہ گفتی اللہم لک الحمد کالذی نقول وخیرا مما نقول اللہم لک صلاتی ونسکی
ومحیای ومماتی والیک مآبی ولک رب تراثی اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر
ووسوسة الصدر وشتات الامر اللہم انی اسألک من خیر ما تجیء بہ الریاح واعوذ
بک من شر ما تجیء بہ الریاح واعوذ بک من شر ما تجیء بہ الریح واز عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما
بسند جید مروی در عشیہ عرفہ اللہم اهدنا بالهدی وزینا بالتقوی واغفر لنا فی
الآخرة والاولی بعد از آن گفتی اللہم انی اسألک من فضلک وعطائک رزقا طیبا
مبارکا اللہم انک امرت بالدعاء وقضیت علی نفسک بالاجابة وانک لا
تخلف وعدک ولا تنکث عهدک اللہم ما احببت من خیر فحببہ الینا ویسره
لنا وما کرہت من شر فکرہہ الینا وجنبناه ولا تنزع منا الاسلام بعد اذ ہدیتنا حضرت عبداللہ
بن عباس رضی اللہ تعالی عنہما از دعای رسول خدا علیہ الصلوة والسلام در عشیہ عرفہ روایت کرده اللہم انک
تری مکانی وتسمع کلامی وتعلم سری وعلانیتی ولا یخفی علیک شیء من امری انا البائس
الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المقر المعترف بذنبی اسألک مسألة المسکین وابتهل الیک
ابتهال المذنب الذلیل وادعوک دعاء الخائف الضریر من خضعت لک رقبتہ وفاضت لک
عینہ ونحل لک جسده ورغم انفہ اللہم لا تجعلنی بدعائک رب شقیا وکن بی
رؤفا رحیما یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین

و از جابر بن عبد الله رضی الله تعالی عنهما آمده که فرمود رسول مقبول علیه الصلوة والسلام هر که
صبح مسلم که وقوف کند متوجها الی القبله و بخواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ صد بار و پس بخواند سورهٔ اخلاص صد بار پس بگوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ
حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ صد بار مگر آنکه حکم نماید حق عز وجل فرشتگان را
که ای فرشتگان من چیست جزای بندهٔ من که تسبیح کرد برای من و تهلیل کرد برای من و تعظیم و
تکریم نمود مرا و شناخت مرا و ثنا گفت بر من و صلوة گفت بر پیغمبر من پس گواه شوید ای
فرشتگان من که بدرستی من آمرزیدم او را و قبول کردم شفاعت او را برای نفس او و اگر
سوال میکرد این بنده از من هر آئینه قبول میکردم شفاعت او را بر جمیع اهل موقف. در رحمت
القلوب ذکر کرده که اخذ کرده اند بعضی علما ازین حدیث که بدرستی باید گفت در موقف
سُبْحَانَ اللّٰهِ صد بار وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ صد بار وَاللّٰهُ اَكْبَرُ صد بار وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ صد بار و استغفار صد بار و ختم کرده شود اینها را بآنچه مذکور شد در حدیث
صریحا انتهی. و مرویست از زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه که شنیدم من پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم را که میخواند این آیت شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ
وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ
بعد ازان فرمود وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِيْنَ يَا رَبِّ و از حضرت علی مرتضی
آورده اند که فرمود پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که اکثر دعای من و دعای انبیای
پیشین بعرفات اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيْ سَمْعِيْ نُوْرًا وَّفِيْ بَصَرِيْ نُوْرًا وَّفِيْ قَلْبِيْ نُوْرًا
اَللّٰهُمَّ اشْرَحْ لِيْ صَدْرِيْ وَيَسِّرْ لِيْ اَمْرِيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ وَشَتَاتِ
الْاَمْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي اللَّيْلِ وَشَرِّ مَا

يَلِجُ فِي النَّهَارِ وَكَثِيرِ مَا تَهُبُّ بِهِ الرِّيحُ وَشَرِّ بَوَائِقِ الدَّهْرِ
ونیز در روایت آمده که اکثر دعای سلم درینوقت این است رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي
الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و از عمر بن شقیق آمده که گفت یافتم سالم بن عبدالله را در
عرفات که میگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
وتکرار کرد این الفاظ را تا اینکه آفتاب غروب شد و از علی کرم الله تعالی وجهه آمده که گفت نیست روزی
روزی که بسیار شوند در وی آزاد شدگان از روز عرفه پس بسیار گویند در وی اَللّٰهُمَّ أَعْتِقْ
رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ لِي فِي الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَاصْرِفْ عَنِّي فَسَقَةَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
سعد بن یسار رضی الله عنه نقل کرده که روز عرفه قرائت قرآن افضل است و از فضلترین دعا در وقت
وقوف این دعا است اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّنَا وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ
بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا قَيُّومُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَافِي نِعَمَكَ وَيُكَافِئُ مَزِيدَكَ كَمَا لَكَ الْحَمْدُ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ الْحَمْدُ بِجَمِيعِ
مَحَامِدِكَ مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ سُبْحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْمَنِّ الطَّوْلِ
يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ يَا دَائِمَ الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ مَعْرُوفُهُ أَبَدًا وَلَا يُحْصِيهِ
غَيْرُهُ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ وَسِعَتْ رَحْمَتُكَ كُلَّ شَيْءٍ وَعَنَى لَكَ كُلُّ عَظِيمٍ
بِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْكَبِيرِ الْأَكْبَرِ الَّذِي مَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ
وَمَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَىٰ مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ
أَعْلَمْ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِمَجْدِكَ الْأَعْلَىٰ
وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِكُلِّ وَسِيلَةٍ وَأَسْتَشْفِعُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا وَكُلِّ
شَفِيعٍ مِنْ عِبَادِكَ أَتَوَسَّلُ بِكَ إِلَيْكَ وَأَقِفُ مَوَاقِفَ الْخُضُوعِ وَالضَّرَاعَةِ

ماذا اليك بالفاقة والاستكانة جامعا كل رغبة مستعينا بكل ماذ
من كل حجاب وشيطان وحرمان افتح لي ابواب رحمتك واجابتك صل على
محمد كلما ذكره الذاكرون وصل عليه كلما غفل عن ذكره الغافلون ثم
وصل اللهم عليه وعلى آله وعلى النبيين وآلهم وسائر الصالحين بما
ما ينبغي ان يسئله السائلون اللهم وخص نبينا بالمقام المحمود والوسيلة
والفضيلة والدرجة الر...

اليك يتطفلني ومحسن ا...

بحولك عليك فارحمني وارحم ذلي وعجزي وقلة حيلتي وانقطاع حجتي
الهي تعبني سفري اليك واقدمني رجائي عليك ولا وسيلة لي سواك فان تدن
فبفضلك وان ترد فبعدلك وقت غروب شمس قبل از رجوع اللهم لا تجعل آخر العهد
في هذا الموقف وارزقني ابدا ما ابقيتني واجعلني اليوم مفلحا منجحا مرحوما
مستجابا دعائي مغفورا ذنبي واجعلني من اكرم وفدك واعطني افضل ما
اعطيت احدا منهم من الرحمة والرضوان والتجاوز والغفران والرزق
... ارجع اليه من اهل
لا تخيبني من رحمتك

فما اسوء حالي ان رجعت عنك خائبا اعوذ بك يا سيدي من ذلك
الهي عيناي امالي اليك ناظرة وايادي مطامعي الى جودك حاشرة

پس درود و سلام فرستد بر سرور انبیا و بر آل و اصحاب او تنبیه اینکه روزی روزگار
شد این سعادت سترگ و باریافتی بچنین موضع شریف و بزرگ برتست که فرو ریزی اشک از چشم
و آب از چشم که همین است نشانه سعادت همین است علامت اجابت ورنه بتباکی پرداز تا سیل
کرکلفت بی تکلفی گردد و چندانکه توانی در دعا کوش و به تسائل راضی مشو و در سوال و دعا

وخشوع وبجا طهارت جان، پاکی تن پاکیزگی ظاهر وباطن رعایت کن وبگاه دعا اقربا
واحباب خود را فراموش مکن ونگارنده این نامه را نیز بیاد آر وبخواه از خداوند آمرزگار مغفرت
ذنوب او وفرج کروب او الهی الهی سید ومولای این بنده زبون وزار خود را وگر به نیل
این سعادت وفوز این کرامت مشرف گردان آمین ثم آمین یا رب العالمین ✦ اَللّٰهُمَّ
اَجِبْ غَوْثِي وَاقْضِ حَاجَتِي سُؤْلِي بِجَاهِ سَيِّدِنَا وَشَفِيْعِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ط
+ + + وبسیاری کن از اعمال خیر درین سعادت که همین است خلاصه ساعات ونقاوه
اوقات همین است آن وقت که از برای آن سالها ست که از خانه بیرون شده همین است
آن زمان که برای آن دوری از یار ودیار گزیده همین است آن مکان که برای آن خرج اموال
کرده پس حیف باشد که درین وقت تقصیر کنی چنانکه سید ابو هاشم گفته رحمة الله
علیه محروم باشد آن کسی که تقصیر کند درین روز الهی وچون بینی هنگامه خلق را یاد آر آنجمع
روز حساب در حضرت رب الارباب جل جلاله وپرهیز از استعمال حرام در اکل وشرب
ولباس وراحله ونظر وکلام بالجمله برست امروز ایشان جمیع آنچه شاید وپرهیز از جمیع
آنچه نباید وبهد الموفق **نوع ششم** در ذکر کیفیت افاضه از عرفات بجانب مزدلفه
چون آفتاب تمام فرو نشست روان شو با امام بجانب مزدلفه بصفت تمکین ووقار ودر راه
مشغول تکبیر وتلبیه واذکار وادعیه بگوی اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَفَضْتُ وَمِنْ عَذَابِكَ اَشْفَقْتُ
وَاِلَيْكَ رَغِبْتُ وَمِنْكَ رَهِبْتُ فَاقْبَلْ نُسُكِيْ وَاَعْظِمْ اَجْرِيْ وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِيْ
وَارْحَمْ تَضَرُّعِيْ وَاسْتَجِبْ دُعَائِيْ وَاَعْطِنِيْ سُؤْلِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ط
[illegible] مشغول نشوی بامر اجنبی تا برسی بمزدلفه **باب هفتم** در نزول مزدلفه **نوع اول**
[illegible] یت دخول مزدلفه غسل کن اگر توانی برای دخول مزدلفه وبگوی در وقت دخول مزدلفه
[illegible] جمع اَسْاَلُكَ اَنْ تَرْزُقَنِيْ جَوَامِعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ فَاِنَّهُ لَا يُعْطِيْهَا غَيْرُكَ

اللّهمّ ربّ المشعر الحرام وربّ زمزم والمقام وربّ البیت الحرام والمیزاب العظام اسألک
ان تبلغ روح سیّدنا محمّد افضل الصّلوة والسّلام وان تصلح لی ذرّیّتی ودینی وتشرح
لی صدری وتطهّر قلبی وترزقنی الخیر الّذی اسألک ان تجمع لی فی قلبی وان
تقیننی جوامع الشرّ فانّک ولیّ ذلک والقادر علیه ؏ مسئله
افضل است نزول بمزدلفه نزدیک جبل قزح مسئله امّا نزول بجانب راست از طریق یا پیش
یا از چپ مکروه است نزول بر نفس طریق مسئله مشعر حرام نام قزح است وفضل اجزا
مزدلفه آن است نوع دوم در کیفیت جمع مغرب وعشا در مزدلفه چون رسید بمزدلفه
شتاب کن در جمع بین الصلوتین یعنی پیش از آنکه فرو گیرد بارها را تحریمه مغرب بربندد
بشرطیکه رسیده است وقت عشا والا منتظر دخول وقت عشا باشد مسئله چون رسید
وقت عشا اذان واقامت گوید مؤذن دیگر ادا امام فرض مغرب را بجماعت بعد از آن عشا را
واذان واقامت نگوید برای عشا ودر میان صلوتین ادا کرده نشود سنت مغرب
بعد العشا مسئله از شرائط این جمع است تقدیم احرام حج وتقدیم وقوف عرفات در روز
وقت عشا و وقوع جمع در مزدلفه نه غیر آن مسئله در جمع شرط نیست جماعت چنانکه شرط است
در جمع بین الظهر والعصر نوع سیوم در بیتوتت مزدلفه مسئله سنت است بیتوتت
در مزدلفه در شب عید نحر تا طلوع صبح مسئله جد ورزد در دعا در مقام که درین مقام
دعا می پذیرند وبطلبد ارضای خصوم از حق جلّ وعلی مسئله این دعا را درین مقام ذکر
کرده اند اللّهمّ انّی اسألک ان ترزقنی فی هذا المکان جوامع الخیر کلّه وان تصرف
عنّی الشرّ کلّه فانّه لا یفعل ذلک غیرک ولا یجود به الّا انت
نوع چهارم در ذکر وقوف مزدلفه مسئله واجب است وقوف در مزدلفه بعد
طلوع فجر روز عید مسئله ادا میشود واجب بوقوف یک لحظه نیت کند یا نکند دانسته که
این مزدلفه است یا ندانسته خفته باشد یا بیدار مست باشد یا هشیار طاهر باشد یا غیر

توقف کند و اتن اگر کند ازان مسأله سنت است امتداد وقوف از آغاز صبح تا نزدیک
آفتاب بر آمدن مسأله اگر بر آید از مزدلفه پیش از طلوع صبح دم واجب شود که ترک کرد واجب
را آن وقوف بود مگر آنکه بعد از مرض یا ضعف اش یا زن ترسد از ازدحام پس هیچ لازم نشود
مسأله وقوف در وادی محسر جزء مزدلفه هم نشود مسأله مزدلفه کلها موقف است مسأله وادی
محسر داخل مزدلفه نیست **نوع پنجم** در کیفیت وقوف مزدلفه با رعایت آداب آن چون طلوع
شد صبح نماز صبح ادا کن امید است که ذریعه جمع در غلس بجماعت پس بیا همراه امام در مشعر حرام
رو بقبله آر و وقوف کن و به تلبیه و اذکار و ادعیه و استغفار مشغول باش و دعا کن و دعا کردن
بجای وقوف مزدلفه مستحب است و دعوا یکه در انجیل آورده اند آورده شود اللهم کما وقفتنا
فيه واريتنا اياه فوفقنا لذكرك كما هديتنا واغفر لنا وارحمنا كما وعدتنا بقولك وقولك الحق
فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هداكم وان كنتم
من قبله لمن الضالين ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور
رحيم و مکرر بگوید ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار و هم بگوید اللهم انت خير مطلوب وخير من دعي ان لكل وفد جائزة
فاجعل قراي في هذا المقام ان تقبل توبتي وان تجاوز عن خطيئتي وان تجمع على الهدى امري
اللهم كثرت لك الاصوات بلغات وحاجتي ان لا تجعلني من المحرومين وان لا تجعله
آخر العهد من هذا الموقف الشريف اللهم احشرني في زمرة المحسنين والمتبعين
لامرك والعاملين بفرائضك التي جاء بها كتابك
وحث عليها رسولك صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
نوع ششم در کیفیت رجوع از مزدلفه بمنا چون پدید آمد اسفار بسیار افاضه کن از مزدلفه
با امام مسأله خلاف سنت است توقف کردن در مزدلفه تا طلوع شمس مسأله یسارت
سنت تقدیم یا تاخیر افاضه از امام مسأله که رجوع از مزدلفه بمنا روان شو هیچ تکلیف

ومصروف به تلبیه و اذکار مسئله چون برسی در بطن وادی محسر اگر راحلی سرعت کن در رفتار
و اگر راکبی تیز ران مرکوب را مسافت یک سنگ انداز و بگو اللهم لا تقتلنا بغضبك و لا
تهلکنا بعذابك وعافنا قبل ذلك پس بیرون آ بسوی منا الطریق وسطی که میرود
بسوی جمره عقبه اگر میسر گردد و از دحام خلق نباشد باب ششم در ذکر آنچه متعلق است بمنا
و مسائل آن در هفت نوع ثبت افتاده نوع اول در چیدن سنگریزها چون روانه شود
از مزدلفه بمنا بردارد هفتاد سنگریزه از مزدلفه بقدر نخود یا دانه باقلا برای رمی جمره عقبه
مسئله هفتاد سنگریزه برای جمیع جمرات باید از انجمله هفت برای جمره عقبه در روز نحر و باقی
برای جمرات دیگر در ایام دیگر کما سیاتی مفصلا مسئله مستحب است برداشتن هفت سنگریزه
برای رمی جمره عقبه از مزدلفه و جایز است از مواضع دیگر مسئله مستحب نیست برداشتن
دیگر سنگریزه ها از مزدلفه و اگر بردارد لا باس به مسئله مکروه است تیز بها برداشتن سنگریزها
از مسجد و از نزد جمره و از جای نجس مسئله مکروه است شکستن سنگ بزرگ برای حاصل
کردن سنگریزهای خورد مسئله مستحب است شستن سنگریزها پیش از رمی نوع دوم
در کیفیت رمی جمره عقبه چون روان شد از مزدلفه بروز عید و به منا رسید بخواند اللهم
هذه منای قد اتیتها و انا عبدك و ابن عبدك اسئلك ان تمن علی بما
مننت به علی اولیائك اللهم انی اعوذ بك من الحرمان والمصیبة فی
دینی یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی بلغنی سالما معافیا ط
و بیاید بموضع جمرات و تجاوز کند جمره اولی را و ثانیه را و برسد بجمره عقبه مسئله مشغول نشود
پیش از رمی جمره عقبه بکار دیگر مسئله چون برسد بجمره عقبه بهستاده شود بتفاوت
پنج گز یا زیاده از ان در بطن وادی نه بالای آن و دارد منا را بر دست راست و کعبه را
بر چپ و مستقبل شود جمره را و رمی کند هفت سنگریزه که یکی بعد یکی بیندازد نه اینکه مجموع
دفعة واحدة و تکبیر بگوید با هر سنگریزه و دعا کند با هر یکی از ان بگوید بسم الله

الله اکبر رغماً للشیطان و رضیً للرحمن و نیز وارد است در وقت رمی جمره جمیع اللهم اجعله حجاً
مبروراً و سعیاً مشکوراً و ذنباً مغفوراً و نیز مرویست در وقت اللهم لك الحمد
و لك الشکر و نیز مرویست اللهم اهدنی بالهدی و قنی بالتقوی و اجعل
الآخرة خیر من الاولی مسئله قطع کند تلبیه با اول رمی
تنبیه در کیفیت رمی دو روایت است یکی آنکه بنهد سنگریزه را بر پشت ابهام راست و اعا
نت به سبحه رمی آن دیگر آنکه بگیرد سنگریزه را بطرف ابهام و سبحه بیندازد آنرا و گویند که
این آسان است و صحیح تر است مسئله این بیان استحباب بود و الا جایز است رمی به کیفیت
و به هر هیئت الا رمی جایز نیست و طرح مکروه است مسئله سنت است رمی از بطن وادی جمار
بعض جمره مسئله مکروه است رمی از بالای عقبه الا بعذر مسئله مکروه است از جمره عقبه
اخص کمتر از پنج گز ایستادن چه آن شبیه است بوضع و طرح مسئله تکبیر گفتن با هر سنگریزه
سنت است مسئله افضل است رمی جمره عقبه سواره و رمی دیگر جمرات پیاده مسئله جمره عقبه را
وقت رمی به پنج نوع است یکی وقت صحت ادا و ابتدای آن از ابتدای شب روز عید است
و آخر آن تا طلوع صبح از شب یازدهم دوم وقت مسنون و آن از طلوع آفتاب روز ضحی است
تا زوال سیوم وقت جواز و آن از زوال است تا غروب چهارم وقت مکروه و آن از غروب
شمس از روز نحر است تا طلوع صبح صادق از شب یازدهم پنجم وقت صحت قضا است
و آن طلوع صبح از شب یازدهم تا غروب آفتاب از روز سیزدهم مسئله و تاخیر رمی جمره
تا شب تاخیری لازم نیاید اما بغیر عذر مکروه باشد از جهت ترک سنت مسئله اگر تاخیر کرد
رمی جمره عقبه را تا دخول روز یازدهم فوت شد وقت ادا و لازم شد دم و قضا یعنی قضای
آن رمی در سه روز باقی است تا غروب شمس از روز سیزدهم مسئله اگر قضا نکرد رمی را
در این روزها فوت شد وقت قضا و واجب باشد دم واحد مسئله بعد از فراغ از رمی جمره
عقبه وقوف نکند نزد آن برای دعا مسئله در روز عید غیر جمره عقبه دیگر جمار را رمی نکند

مسئله تقدیم رمی جمره عقبه بر ذبح واجب است قارن و متمتع را و سنت است مفرد را **نوع سیوم**
در ذبح هدی و متعلقات آن بعد فراغ از رمی جمره عقبه علی الفور به منزلگاه باز گردد و ذبح کند
هدی را اما قارن و متمتع بطریق وجوب و مفرد استحباباً الا بر تقدیر جنایت در احرام که موجب شاة باشد
وجوب دم را مسئله آنکه دانا است بقواعد ذبح نیکو باشد که ذبح کند بنفس خود و آنکه دانا نیست سزاوار
است که بگاه ذبح حاضر باشد مسئله مکروه است دعا درمیان التسمیه و ذبح مسئله مستحب است دعا قبل
از ذبح و بعد از ذبح و گفتن این الفاظ بهتر است إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي
وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي هٰذِهِ النُّسُكَ
وَاجْعَلْهَا قُرْبَانًا لِوَجْهِكَ وَعَظِّمْ
أَجْرِي عَلَيْهَا مسئله افضل است بدیهای ثمینه مسئله
مستحب است ذبح هدی رو بقبله **نوع چهارم** در مسائل متعلقه بمکان و زمان
ذبح هدیها اما مکان ذبح پس هر خونی که واجب است در حج و عمره چون دم قران
و تمتع و دم جنایت و دم تجاوز از میقات و دم احصار مکان ذبح آن حرم
است و دم تطوع را نیز و احسن مواضع حرم منا است بلکه در ایام نحر ذبح
در منا سنت است و در غیر ایام نحر ذبح در مکه افضل است و افضل مواضع
مکه مروه است مسئله دمهائیکه ذکر کرده شد اگر خارج از حرم ذبح کرده
شود جائز نشود و واجب باشد ذبح در حرم زیرا که حرم شرط صحت ذبح
است این دمها را مسئله ذبح اضحیه در غیر حرم جائز است اما زمان ذبح
پس جائز نیست ذبح هدی تمتع و قران پیش از روز نحر مسئله واجب
است وقوع آن در ایام نحر و بر تقدیر تاخیر آن از ایام نحر لازم آید دم

مسئله نفس ایام نحر برای ذبح روز اول ست ثم ثانی ثم ثالث مسئله
جائز نیست ذبح اضحیه در غیر ایام نحر و واجب ست صدقه بقیمت اضحیه بعد گذشتن
ایام نحر مسئله جائز ست ذبح هدی جنابت و هدی مجاوزت از میقات
و احصار و تطوع در جمیع ایام **نوع پنجم** ۵۱ در جواز و عدم جواز اکل هدی
خود ذابح را **ف** مراد بذابح درین مقام صاحب هدی ست اعم از آنکه
مباشر ذبح بنفس خود باشد یا نه مسئله ذابح را خوردن جزوی از اجزای
هدی جنابت یا مجاوزت از میقات یا نذر یا احصار جائز نیست مسئله
مستحب است ذابح را خوردن چیزی از هدی قران و تمتع و تطوع
مسئله واجب ست ذبح قارن و متمتع را و همچنین واجب ست تقدیم ذبح
بر حلق و مستحب ست ذبح مفرد را و همچنین تقدیم ذبح بر حلق **نوع ششم** ۵۲
در مسائل حلق و قصر مسئله بعد فراغ از ذبح حلق کند سر را یا قصر
کند و یکی ازین هر دو واجب ست اول سنت ست مسئله در وقت
موی تراشیدن رو بقبله بودن خوب ست مسئله صحیح انست که
ابتدای حلق از جانب یمین محلوق باشد و در عالمگیری خلاف اینست
مسئله در زمان حلق تکبیر گفتن و دعا کردن و این دعا خواندن از
مستحبات ست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا هَدَانَا وَاَنْعَمَ عَلَیْنَا +
وَقَضٰی عَنَّا نُسُكَنَا اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ نَاصِیَتِیْ بِیَدِكَ فَاجْعَلْ
لِیْ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُوْرًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَامْحُ عَنِّیْ سَیِّئَةً وَارْفَعْ لِیْ
دَرَجَةً فِی الْجَنَّةِ الْعَالِیَةِ اَللّٰهُمَّ زِدْنِیْ اِیْمَانًا وَیَقِیْنًا اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِیْ فِیْ
نَفْسِیْ وَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِلْمُحَلِّقِیْنَ وَالْمُقَصِّرِیْنَ یَا وَاسِعَ
الْمَغْفِرَةِ اٰمِیْنَ مسئله مستحب ست دفن موی مسئله

قصر شارب چنیدن ناخن بعد از حلق لا باس بہ ست کہ بر آمدہ ست از احرام
اما اگر نکند اجمل واحسن ست کہ در نسک چیزے از غیر نسک چرا شریک
شود و در عالمگیرے قول باستحباب قص اظفار و شارب ست اما
اگر پیش از حلق ازین جنس چیزے بعمل آرد مستوجب کفارہ شود زیرا کہ
بی حلق بر نیاید از احرام مسئلہ زنان راچون حلق حرام ست قصیر
واجب است مسئلہ اقل واجب در حلق و قصر بقدر چہارم حصہ از سر است
و حلق و قصر تمام سر مسنون ست مسئلہ اقل قصر بقدر سہ انگشت
ست از طول موی سر مسئلہ آنکہ بر سر موی کمتر از سر انگشت
دارد متعین ست مراد را حلق مسئلہ نتراشد سر محرم را محرم و اگر تراشد
لازم آید حلاق را صدقہ نصف صاع گندم و محلوق را دم و اگر نماندہ است
بر محرمان از مناسک غیر از حلق پس جائز ست بعضی را حلق بعضے
ف در بیان حکم حلق و قصر حکم حلق و قصر آن ست کہ خارج می شود
محرم از احرام و مباح میگردد مر او را محظورات چون طیب و صید و لبس مخیط
و امثال آن الا زنان کہ بعد طواف الزیارت مباح می شوند یعنی جماع
و بوسہ و لمس ایشان و این حکم مخصوص محرم حج راست و محرم بعمرہ را
بحلق مباح شود ہمہ چیز یعنی نسا نیز **نوع ہفتم** در ذکر زمان حلق
و مکان حلق اما زمان حلق پس محرم حج را ابتدا اسے از مان صحت حلق
از طلوع فجر روز نحر ست و اگر پیش از ان کند در حساب نیاید و بر نیاید
از احرام و آخر محدود بوقتی نیست ہر وقت کہ کند بر آید از احرام مسئلہ
وقت واجب ایام ثلثہ نحر ست یا شبہای آن اما شرط ست کہ باشد
حلق بعد رمے جمرہ عقبہ مسئلہ اگر پیش از رمے جمرہ عقبہ

حلق کند لازم شود قربان مسئله اگر بعد گذشتن ایام ثلثه نحر حلق کند لازم
شود قربان مسئله وقت فضیلت حلق روز عید است مسئله سنت
است تقدیم حلق بر طواف الزیارت مسئله محرم بعمره را است ابتدای
وقت صحت بعد اکثر اشواط طواف است و ابتدای وقت واجب بعد از سعی
صفا و مروه است مسئله اگر معتمر بعد اکثر اشواط طواف پیش از سعی
حلق کرد لازم آید دم زیرا که ترک کرد واجب را اما مکان حلق پس
واجب است وقوع حلق در حج و عمره در ارض حرم مسئله سنت است
حلق در منا حاج را و در مکه معتمر را مسئله اگر حلق کرد خارج از حرم برآید
از احرام اما واجب باشد گوسپند کشتن مسئله بعد فراغ از حلق
در روز عید نحر در منا باید بمکه و طواف الزیارت کند بعد دران روز

باب نهم ۹ در طواف الزیارت که فرض سیوم حج است و بسط مسائل
آن در سه نوع افتاد نوع اول در کیفیت طواف زیارت تا آنکه
چون رمی کردی جمره عقبه را و ذبح کردی بدی را و حلق کردی سر را
بیا بمکه و طواف زیارت کن که این طواف را درین روز عید فضیلتی تمام
است و همین است سنت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پس داخل شو
در مسجد حرام از باب السلام و طواف بجا آر اما رمل مکن در طواف و سعی
مکن بعد از طواف اگر کرده آنرا با طواف قدوم و اگر نکرده با طواف
قدوم رمل کن در طواف و سعی کن بعد از طواف و حکم اصطباغ درین طواف
سابق گذشته است فلیتذکر پس چون ادا کردی طواف را التزام
بملتزم و ادا کن رکعتین خلف مقام و بنوش آب زمزم کما تقدم پس اگر
سعی نکرده است پیش ازین باید بسوی حجر اسود بعد استلام بیاید

برای سعی بوجهی که در باب سعی گفته ایم **نوع دوم** در مسایل متعلقه بطواف
الزیارت **مسئله** طواف الزیارت رکن حج ست **مسئله** بعد
طواف الزیارت حلال شدند زنان نیز و جایز شد جماع و مقدمات آن
مسئله طواف الزیارت افضل آنست در روز اول نحر و واجب است
در ایام ثلثه نحر یا شب ها و در تاخیر ازین ایام لازم آید دم و صحیح شود
از وقت طلوع صبح صادق روز نحر و همچنین صحیح شود بعد گذشتن
ایام نحر اگرچه کند بعد سالها و ادا باشد نه قضا **ف** مناسک
در روز نحر چهار اند ۱ رمی جمرهٔ عقبه ۲ ذبح هدی ۳ حلق راس
۴ طواف الزیارت و آنکه سعی نکرده ست پیش ازین پس شد
نسک پنجم سعی بین الصفا والمروه **نوع سیوم** در کیفیت رجوع
بعد طواف الزیارت از مکه به منا برای رمی جمرات **مسئله**
بعد فراغ از طواف الزیارت باز آید بمنا و بیتوتت کند در منا
سه شب یعنی شب یازدهم[۱۱] و دوازدهم[۱۲] و سیزدهم[۱۳] و این افضل است
یا دو شب یعنی شب یازدهم و دوازدهم و این جائز ست
مسئله بیتوتت درین لیالی در منا سنت ست **مسئله**
در شبهائی که در منا باشد مواظب باشد بادای صلوات بجماعت
لاسیما در مسجد خیف **مسئله** بروز یازدهم سنت ست خطبه
خواندن امام را یک خطبه بعد نماز پیشین **باب دهم** در رمی
جمار و آن مشتمل بر پنج نوع ست **نوع اول** در شمار روزها کی رمی
و بیان مکان رمی **مسئله** رمی جمار واجب است و سه جا ست
مر آنرا یکی جمرهٔ اولی دوم جمرهٔ وسطی سیوم جمرهٔ عقبه **مسئله**

ایام رمی چهار است روز عید وسه روز تشریق مسئله جب
در روز اول که روز عید است رمی جمرة العقبه است فقط مسئله
در سه روز باقی واجب است رمی هر سه جمره مسئله
رمی روز اخیر بصورتی واجب است که نفر نکند پیش از طلوع
صبح آن روز و اگر نفر کرد پیش از آن واجب باشد رمی دو روز
نوع دوم در ذکر شرائط صحت رمی جمرات و واجبات و سنن
مستحبات و محرمات و مکروهات آن اما شرائط صحت رمی پس ۱
افتد سنگریزه در نفس جمره یا در قرب جمره و قرب را تحدید کرده اند لیکن
نوع ۲ انداختن سنگریزه باید نه وضع کردن که وضع جایز نیست مطرح
جایز است مع الکراهت لانه نوع من الرمی ۳ هر هفت سنگریزه را
هفت بار رمی کردن نه یکبار ۴ بذات خود رمی کردن مستطیع را
ومعذور را به نیابت رواست و زن را نیز بعذر رمی به نیابت
روا نیست مگر افضل است زن را رمی کردن در شب ۵ بودن
مرمی به از جنس ارض چون کلوخ و پاره خشت خام یا پخته و سنگ
وغیر ذلک ۶ وجود وقت رمی و بیانش آینده آید ان شاء الله تعالی
اما واجب در رمی رمی در وقت اداست و لو توقف نکردن
تا وقت قضا اما سنن رمی ۱ موالات درمیان انداختن سنگریزها
۲ موالات درمیانه جمرات ۳ قیام کردن بجاه رمی از جمره بقدر
پنج گز یا زیاده و کمتر از آن مکروه است ۴ ترتیب در رمی جمرات
در سه روز اخیر یعنی اول رمی جمره اولی دوم وسطی سیوم عقبه
۵ رعایت وقت مسنون در رمی چنانکه ذکرش می آید ان

بودن سنگریزه باسعت ازخسته خرما یا باقلای بزرگ ۷ وقوف
برای دعا عقب رمی جمرتین سوای جمره عقبه اما استحبابات رمی
۱ طهارت ازحدثین ۳ رمی جمره عقبه راکبا و رمی سایر جمرات
ماشیا ۵ رمی با دائیکه بیشتر ذکر یافت ۴ رمی درچهار روز
اما محرمات رمی ترک واجبات ست اما مکروهات رمی ترک سنن
وآداب ست **نوع سیوم** درذکر اوقات رمی جمار بدانکه ذکر وقت
رمی جمره عقبه دربیان احکام روز عید الاضحی گزشت **مسئله**
وقت صحت رمی در دو روز متوسط یعنی دوم وسیوم بعد از زوال
ست وجائز نیست پیش ازان **مسئله** وقت مسنون درین هر دو
روز اززوال ست تا غروب آفتاب **مسئله** وقت مکروه از غروب
شمس تا طلوع صبح **مسئله** بعد طلوع صبح فوت شد وقت ادا و باقی
ماند وقت قضا تا آخر ایام تشریق **مسئله** اگر تاخیر کرد رمی
روز دوم نحر را تا روز سیوم یا چهارم یا رمی روز سیوم را تا چهارم
واجب گردد ذبح شاة وقضای آن قبل از غروب آفتاب
از روز چهارم وبعد غروب آفتاب درآن روز فوت شد وقت قضا
ولازم شد ذبح شاة وبس **مسئله** وقت صحت رمی روز چهارم
یعنی سیزدهم ذی الحجه از نمود صبح ست تا فروشدن آفتاب
اما پیش اززوال مکروه ست واز بعد زوال تا غروب مسنون +
مسئله اگر رمی نکرد در روز اول یا دوم یا سیوم باید که رمی کند
درشب آینده ولازم نیاید جزا واگر رمی نکرد درشب واجب شود
قضای رمی متروک در روز آینده ولازم آید جزا **مسئله**

اگر رمی نکرد در ہر سہ روز قضا کند ہمہ را در روز چہارم و دم واجب شد
گوسپند کشتن و اگر قضا نکرد در روز چہارم تا غروب ساقط شد
رمی از جہت فوت وقت قضا و لازم باشد خون یک گوسپند

مسئلہ روا نیست رمی در شب یازدہم کہ این شب تابع
روز ماضی نیست بخلاف لیالی اضحیہ **نوع چہارم** در کیفیت
رمی جمرات با رعایت از شرائط تا مستحبات چون کیفیت رمی
جمرة العقبہ در روز عید نحر سابقاً مفصل بیان آمدہ ذکر کردہ میشود
اکنون رمی جمار ثلثہ اما کیفیت رمی در روز دوم کہ یازدہم
ماہ است اینکہ رمی کند جمرات ثلثہ را بعد از زوال الشمس کند

نماز ظہر را **تنبیہ** این روایت تقدیم نماز ظہر را آمادرین کتب
فقہ کہ حاضر اند نیافتم غیر از آنکہ سید ابو ہاشم سندی رحمہ اللہ تعالی
در مناسک خود آوردہ بالجملہ اول بیاید بجمرہ اولی کہ متصل است
بمسجد خیف از جانب اہل منا لیکن از سمت طریق آنکہ و صعود کند
بسوی جمرہ و بایستد بتفاوت پنج ذراع از جمرہ یا زیادہ بنوعیکہ مبانہ
از موضع مرتفع کہ در جمرہ است اکثر بجانب یمین رامی احترازاً
از حصول مقابلہ حقیقی پس مستقبل شود قبلہ و رمی کند بوجہیکہ
در ذکر جمرہ عقبہ گذشت **مسئلہ** بعد فراغ از رمی متقدم شود
از جمرہ قدری و منحرف شود قدری بجانب یسار خود و وقوف
کند مستقبل قبلہ برای دعا و بر آورد دستہا را انگاہ دعا و بعد
تحمید و تہلیل و تکبیر و تسبیح و استغفار و صلوة بر رسول کریم علیہ
افضل الصلوة و اکمل التسلیم دعا کند بعجز و زاری با حضور دل بخواہد

از خیرات دنیا و آخرت و استغفار کند تمام مسلمانان را عموماً و خصوصاً و زمانی طویل بایستد در اینجا مشغول بدعا چنانکه گفته اند بمقدار قراءة سورهٔ بقره مسئله پس ازان بیاید بجمره وسطے و بکند نزد آن هرچه کرده بود نزد جمرهٔ اولے مگر آنکه بهنگام وقوف براے دعا مقدم نشود بسوے جمره وسطے مثل جمره اولے بلکه فرود آید بسوے یسار خود و بایستد در بطن وادے دور از جمره بدان قدر که سنگریزهاے رمے باو نرسند و در وقوف مشغول شود بادعیه واذکار مثل سابق مسئله پس بیاید بسوی جمره عقبه و رمے کند بوجهی که آداب رمی آن پیش ازین ذکر شده ست مسئله و توقف نکند براے دعا بعد فراغ از رمے جمره عقبه در تمام ایام رمے ؛ مسئله بعد فراغ از رمے جمرات باز گردد بمنزل خود که در منا دارد و مشغول نشود بکار دیگر اما کیفیت رمی در روز سیوم که دوازدهم ذی الحجه ست آنکه رمے کند جمرات ثلثه را بعد از زوال بطریقے که آنفا گفتم مسئله بعد فراغ از رمے درین روز جایز ست بی کراهت نفر از منا بسوے مکه و ترک رمی روز چهارم اما افضل اقامت در منا براے رمے روز چهارم مسئله جواز نفر در روز دوازدهم بلا کراهت آنگاه باشد که نفر کند پیش از غروب و بعد غروب بکراهت مکروه ست مسئله اگر نفر نمود بعد غروب مسی شود اما لازم نیاید جزا و قیل لازم آید دم مسئله بر تقدیر نفر بعد طلوع صبح لازم آید دم اما کیفیت رمے در روز اخیر چون روانه نشد از منا تا طلوع صبح از روز چهارم که سیزدهم

ماہ ست واجب شد رمے درین روز پس رمی کند بعد زوال
جمرات ثلثہ را بنوعی کہ بیان کردیم مسئلہ اگر رمے نکرد
درین روز تا غروب فوت گشت وقت ادا و قضا و دم واجب
نوع پنجم ۵ در رجوع از منا بمکہ برائے طواف وداع و ذکر سنیت
نزول محصب بعد فراغ از رمے جمار در روز چہارم یا سیوم رجوع
کند از منا بمکہ برائے طواف وداع و فضل ست رجوع پیش از
نماز ظہر و چون برسد بمحصب فرود آید در ان ولو کان ساعۃ
و حسن و اجمل انست کہ بگزارد در محصب ظہر و عصر و مغرب و عشا
و اندکے بخواب رود پس داخل شود بمکہ معظمہ زاد اللہ شرفاً و تعظیماً

باب یازدہم ۱۱

در بیان طواف الوداع و ذکر ما لا بد منہ در چہار نوع ثبت افتادہ

نوع اول

طواف وداع واجب ست حاج آفاقی را نہ معتمر غیر متمتع را و انکان
آفاقیا و نہ اہل مکہ و نہ اہل حرم و نہ اہل حل چون حدہ و جدہ و نہ حائض
و نفسا را مگر آنکہ پاک شوند پیشتر از مفارقت بنیان مکہ مسئلہ
واجب نباشد طواف وداع از اہل آفاق مر آنرا کہ نیت توطن کرد
در مکہ پیش از زوال آفتاب از دوازدہم ذی الحجہ مسئلہ طواف
وداع ساقط شود بہ نیت استیطان و ساقط نشود بہ نیت اقامت
زمانے معین اگر چہ برسد مدت قیام از شہور یا عوام مسئلہ
آنکہ پیش از دخول مکہ بعرفات رفت طواف وداع از و ساقط نشود

نوع دوم ۲

در مسایل ترک طواف وداع آنکه واجب ست طواف وداع بروی
اگر برآمد از مکه بی ایتان طواف واجب ست که عود نماید تا تجاوز
نکرده ست میقات را واگر تجاوز کرد میقات را لازم آید دم
مسئله عود برای طواف وداع آنگاه لازم باشد که بعد
طواف الزیارت بجا آورده باشد هیچ طواف نفل والا هر طواف که
کرد بعد طواف الزیارت واقع گردد از طواف الوداع زیرا که
نیست در طواف الوداع شرط نیت **مسئله** ابتدای وقت صحت
طواف وداع بعد فراغ از طواف الزیارت ست اگرچه باقی
مانده باشد بر طایفه اعمال حج واگر طواف کرد به نیت وداع
پیش از طواف الزیارت واقع نگردد از طواف الوداع
مسئله فضل آنست که بجا آرد طواف الوداع در وقت خروج
از مکه برای سفر **مسئله** در طواف الوداع اضطباع و رمل و سعی نیست

نوع سیوم

درکیفیت ادای طواف وداع از واجبات مستحبات طواف
همه بیشتر گزارده ایم بنا بران اعاده حاجت نیست پس طواف کند
بر آن وجه و بعد ختم طواف ادا کند رکعتین خلف مقام پس باید
بزمزم و بنوشد با دابیکه میداند پس باید بملتزم و التزام کند
بطریقیکه گذشت **تنبیه** سابقا گفته ایم که بعد ختم
طواف باید بملتزم پس بگزارد رکعتین پس باید بزمزم

وانجا خلاف آن مذکور شد پس پوشیده مباد که درد کیفیت
وارد ست اما در سایر طوافها آن بهتر والبسر ست ودر طواف
الوداع این خوشتر زیرا که باشد آخر عهد به بیت مسئله
بگوید وقت التزام ملتزم اَلسَّائِلُ بِبَابِكَ يَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ
وَمَعْرُوفِكَ وَيَرْجُوا رَحْمَتَكَ وهم بخواند اَللّٰهُمَّ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ
وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلٰى مَا سَخَّرْتَ لِي مِنْ خَلْقِكَ
حَتّٰى سَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ وَبَلَّغْتَنِي بِنِعْمَتِكَ حَتّٰى اَعَنْتَنِي
عَلٰى قَضَاءِ مَنَاسِكِكَ فَاِنْ كُنْتَ رَضِيتَ عَنِّي فَازْدَدْ عَنِّي
رِضًا وَاِلَّا فَمُنَّ الْآنَ قبل ان تنأى عن بيتك داري
ويبعد عني فرادى هذا اوان القرا في ان اذنت لي
غير مستبدل بك ولا ببيتك ولا راغب عنك ولا عن
بيتك اَللّٰهُمَّ فاصحبني الْعَافِيَةَ فِي بَدَنِي وَالْعِصْمَةَ فِي دِينِي
وَاَحْسِنْ مُنْقَلَبِي وَارْزُقْنِي الْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ مَا اَبْقَيْتَنِي ك
وَاجْمَعْ لِي خَيْرَيِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وقيل بيزله داز شهر او عيد است
وداع این ست اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا بَيْتُكَ الَّذِي
جَعَلْتَهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعٰلَمِينَ
فِيهِ اٰيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ فَكَمَا

هَذَا بَيْتِنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا وَلَا تَجْعَلْ هٰذَا آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَارْزُقْنَا الْعَوْدَ إِلَيْهِ حَتّٰى تَرْضٰى عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۞

مسئلہ پس استلام کند حجر اسود و وداع کند کعبہ معظمہ را و بگوید در وقت رجوع اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَإِنْ جَعَلْتَ فَعَوِّضْنِيْ مِنْهُ الْجَنَّةَ
ونیز بگوید آئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ وَلِرَحْمَتِهِ قَاصِدُوْنَ صَدَقَ اللّٰهُ وَعْدَهُ نَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ۞

نوع چہارم

در کیفیت رجوع افضل آنست کہ رجوع بطریق قہقری باشد یعنی رو کند بسوے کعبہ و پس پشت رود تا آنکہ بیرون آید از مسجد الحرام مسئلہ مستحب است بیرون آمدن از مسجد از باب حزورہ کہ الیوم بہ باب الوداع موسوم ست مسئلہ مستحب است خروج از مکہ معظمہ از ثنیہ سفلے از جانب اسفل مکہ اگرچہ باشد بہ غیر طریق حرکت مسئلہ مستحب است در وقت خروج سیلان دموع و جریان عبرات و حزین و حسرت ناک بودن بر فراق بیت اللہ مسئلہ مستحب است بگاہ خروج تصدق بر مساکین مسئلے قدر حال +

باب دوازدهم

در ذکر حج اصغر که عبارت از عمره است از فرائض عمره یکے احرام
است دیگر طواف و از واجبات عمره طواف است و سعی است
بین الصفا والمروه وحلق یا قصر و نیز واجب است در احرام عمره
و در طواف عمره و سعی عمره وحلق عمره هرچه واجب است در
احرام وطواف وسعی وحلق حج الا آنچه مستثنیٰ است مثل وقوف
عرفات و وقوف مزدلفه وبیتوتت در مزدلفه و رمی جمار
وغیر ذلک وتفصیل جمیع آن محول بکتب مبسوطه است ما درین عجاله
بالاجمال کیفیت عمره را می نویسیم چون خواهد که احرام بندد بعمره
باید که برود بزمین حل که آن میقات عمره است و افضل موضع تنعیم
است وعلیه العمل یا جعرانه پس احرام بندد مثل احرام حج بسنن و آداب
که پیشتر معلوم شده است وبعد تحقق احرام پرهیز کند از سائر
محظورات که سابق دریافت شده است در حج پس چون داخل
شود در مکه باید اولاً بمسجد حرام از باب السلام یا باب العمره
وعلیه العمل شروع کند در طواف وقطع کند تلبیه را در وقت استلام
حجر اسود و مع اضطباع کند در سایر اشواط و رمل کند در سه شوط
و بگزارد دو رکعت طواف و استلام کند حجر را و بیرون آید بسوے
صفا چنانکه گذشت و سعی کند مثل سعی حج بطورے که ذکر یافت
بعد از آن حلق کند یا قصر تا برآید از احرام تذنیب در ذکر

مسئله هرگاه بر باب بیت رسد بوسه دهد آستانه را و بهنگام دخول کعبه تقدیم
پای راست و بروقت خروج تقدیم پای چپ نماید و دعوات ماثوره که
وقت دخول و خروج مسجد آمده اند بخواند و بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ
وَبِوَجْهِهِ الْکَرِیْمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ
اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و وقت خروج بجای لفظ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ اَبْوَابَ
فَضْلِكَ بگوید و نیز بگوید رَبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِیْ
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِیْرًا ط
و داخل را میباید که خاضع و خاشع و مسکین متضرع و شرمسار از گناهان خویش
باشد و در رعایت ادب دقیقه از دقایق فروگذاشت نکند و چشم سوی سقف
بیت شریف و بجانب قنادیل متعلقه در وی بر ندارد مسئله پس از دخول
بیت مستحب آنست که در مصلی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز نافله
هر قدر که تواند گزارد و اقل آن دو رکعت مسئله بلاط سبز که در میان
دو ستون کعبه واقع است و در عوام شهرت یافته که آن مصلی نبوی است
غلط است بلکه طریق دریافت مصلی نبوی آنست که بعد داخل شدن
در بیت پشت بجانب باب نموده برود مقابل روی خود تا آنکه میان او
و میان دیواری که در مواجهه روی اوست مقدار سه ذراع باقی ماند که
همین است مقام نماز گزاردن رسول علیه الصلوة والسلام مسئله پس از
انفراغ نماز مستحب است رفتن بطرف دیواریکه روبروے اوست
و نهادن خدود بران دیوار و حمد و ثنای رب البیت گفتن و دعای الاستغفار

خواندن مسئله مستحب است بسمت هر رکنی از ارکان چهارگانه رفتن
وشمول نمودن نزد هر یکی از ارکان بحمد وتسبیح وتهلیل وتکبیر واستغفار
وصلوة بر حضرت رسول مختار ودعا نمودن برآی خود ووالدین وجمیع
مومنین ومومنات وبگوید در ملتزم اللّٰهُمَّ کَمَا اَدْخَلْتَنِیْ بَیْتَكَ
فَاَدْخِلْنِیْ جَنَّتَكَ اَللّٰهُمَّ یَا رَبَّ الْبَیْتِ الْعَتِیْقِ اَعْتِقْ
رِقَابَنَا وَرِقَابَ اٰبَائِنَا وَاُمَّهَاتِنَا مِنَ النَّارِ یَا عَزِیْزُ
یَا جَبَّارُ اَللّٰهُمَّ یَا خَفِیَّ الْاَلْطَافِ اٰمِنَّا مِمَّا نَخَافُ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْئَلُكَ مِنْ خَیْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ نَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ
نَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا
اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِیْمُ ونیز وارد است در مقام اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ وَعَدْتَ الْاَمَانَ
لِدَاخِلِیْ بَیْتِكَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ اَمَانِیْ اَنْ تَکْفِیَنِیْ
مَؤُنَةَ الدُّنْیَا وَکُلَّ هَوْلٍ دُوْنَ الْجَنَّةِ حَتّٰی تُبَلِّغَنَا بِرَحْمَتِكَ
وخوشتر آنست که جنت بحساب بی عذاب طلبد که دعا اندرون بیت
شریف مستجاب است مسئله استلام نکند مقام ابراهیم را بلکه جمیع جهات
سوای حجر اسود ورکن یمانی مسئله مستحب است دخول کعبه مر زنان را لیکن
بشرطیکه مخالطت رجال نباشد تذییل در بیان اماکن اجابت دعا که
در مکه مشرفه وحوالی آن واقع اند وزیارت آن مستحب است ۱ المطاف ۲ الملتزم
۳ تحت المیزاب ۴ داخل بیت شریف ۵ نزد بیر زمزم ۶ خلف المقام ۷
بالای صفا ۸ بالای مروه ۹ در مکان سعی بین الصفا والمروه لاسیما

بین المیلین ۱۰ در عرفات ۱۱ در مزدلفه خصوصاً در مشعر الحرام ۱۲ در منا ۱۳
نزد جمرات ۱۴ بر مکانیکه بر بنیاد انجا بیت شریف ۱۵ داخل حطیم تا میزاب ۱۶
نزد حجر اسود ۱۷ متصل رکن یمانی ۱۸ و در مستجار و آن موضعی ست در پشت کعبه
درمیان رکن یمانی و باب مسدود از کعبه بمقدار چهار ذراع ست تقریباً
در مقام که ذکر مقامهای اجابت دعاست اگر دعا کرده شود امید اجابت ست
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ
رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۞ اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصّٰلِحِيْنَ
رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ط
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَّسِيْنَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ
مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ط اٰمِيْنَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ
شَهَادَةً فِيْ سَبِيْلِكَ وَاجْعَلْ مَوْتِيْ بِبَلَدِ حَبِيْبِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى سَيِّدِنَا إِبْرَاهِيْمَ
وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا إِبْرَاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ ۞ ۞

سخن چهارم در ذکر ام القری شرح حال اهل این بلده از هر حالی که سفر به
شهر کلانی ست رونق شایع آبادی فراوان دارد و جمع الاسواق هاو در آن
اعمار آن از بازار صفا و مروه است و قسم هر شهر و هر دیار در اینجا یافته میشود و سبحان الله با آنکه
هیچ چیز در اینجا پیدا نمی شود هیچ چیز نیست که در اینجا پیدا نشود و این از تاثیر دعای
سیدنا ابراهیم ست علی نبینا و علیه افضل الصلوٰة و اکمل التسلیم چنانکه خبر داده است حق
جل و علا از قول او وَارْزُقْ أَهْلَهٗ مِنَ الثَّمَرٰتِ مردم از هر شهر

وهر ممالک جهان هندوستان سند و عجم و بخارا و کابل و کشمیر و روم و حبش موجود و لا سیما این جا
اتراک خود بی نهایت اند و کذلک ارباب مصر این سخن در شرح حال کسانی است
که علی سبیل الدوام سکنی دارند اما فراهم آیندگان در موسم پس چنانکه
احاطهٔ کثرت شان را جز آفریدگار نتواند دانست همچنان لغتی بشری از شمار
اصناف عجز مند افتاده که هر یکی را رسمی دیگر و طرزی دیگر لباسی جدا و کسا جدا
بمناسبت مقام حکایتی در ضمیر گذشت و بر زبان آمد آورده اند که در شهری
پدری بود و پسری پسر را دل گرایش کرد که گرد جهان بر آید تا مردم هر اقلیم
و جدت آیین و نوی طرز و بوقلمونی انداز و نیرنگی رسوم و اختلاف زبانها
و تنوع کسوتهای هر کشور را تماشا کند چون غرضش را دست و بازوی تنومندی
و خیالش را پر و بال توانائی دست بهم داد راز با پدر در میان نهاد جهاندیده فرمود کی
باشد من نیز با تو برآیم بشرطیکه چندی شکیبا باشی پسر گفت بنده فرمانم چون وقت آن رسید که
کاروانها بعزم حجاز رخت سفر بستند پدر پسر را گفت برخیز و عده را زمان فرا آمد وقت است
که کام آرزوی تو بر آید بالجمله با کاروان روان شد و بمکه رسید تا در موسم حج گوناگون مردم
با رنگارنگ اطوار فراهم آمدند پدر دست پسر گرفته بر سر رهگذری نشست و گفت جان پدر
ببین اینک اهل روم و اینک اهل شام و اینک اهل فلان دیار و اینک اهل سامان شهر
چون پسر بهره در زمانهای دراز دیدن آرزو داشت در یک نفس دید و هر آنچه از اقالیم
دور دست گردیدن میخواست در یکجای یافت هوسش فرو نشست پدر را ثنا گفت
و بعد گذشتن ایام حج با خاطری آسوده رو بسوی خانه کرد سکنای این اشراف و اعیان
اول احناف ثم الشوافع ثم المالکیه و از رهسپران حنبلی آیین اگر برملا ان کم
از میان برداریم بسته تن اند شمار خطبا و ائمه که در مسجد الحرام منصوب اند بالا تر است
از پنجاه سی از حنفیه و یکی از حنابله و باقی از شافعیه و مالکیه تجدید ائمه در جها

خوبی و لطافت است در سایر اوقات جز صبح امام حنفی باداى نماز سبقت میکند
بعد از و شافعی و بعد آن و مالکی و امام حنبلی جز صبح بجماعت جداگانه میگزارد و ابدا
اول شافعی که مستحب نزد شافعیه غلس است و پس از و مالکی و پس از و حنبلی و آخر همه حنفی
که نزد حنفیه استحباب در اسفار است علم تفسیر و حدیث و فقه بر حد بالیست آن
و الحمد لله و فلسفه و ریاضی رائج و رواجی نیست و لا حاجة الیه التفات طبایع بافن ادب
با آنکه کمتر است اما اهل ادب که خورده بر حریری توانند گرفت و طعنه بر جریر توانند زد
در ایوان فضل و کمال جلوه گری مانند و اشهر و اعلم و ابحق و اقدم همه شیخ عبد الله
سراج است که بی تکلف سراج انجمن علم و دانش است در فنون نقلیه چنان سرمایه
آگهی اندوخته که امروز از اخوان او کسی نیست و هم در فنون دانشمندی در یافتی
گزیده دارد و تسرعیت جودت ورزکا بر بالای او راست صحبتش گیرا و تقریرش
دلکش است و با چندین فضایل خلق و لطف نیز او را کرامت کرده اند
شگفتگی طبع بهار و نفحه طینت او ست و در گشایش کار فروبسته خلق ؛
صرف همت او در پیشگاه حکام ارجمند مقام دارد و استحقیقی آسایش
مردم را موجب افتاده گردارش بر پوشش حنفی هر صبح و شام درس
میگوید الا التعطیلین سحر خلف دار الندوه که الیوم بمصلی حنفی
معروف است درس حدیث و شام در جنب مصلی حنبلی
تجاه بیت الحرام بین الرکن و المقام درس تفسیر میدهد و را
با او اجتماع کثیر دست بهم داده در انجمن درس او هم جز آن گاه گاه
میرسیدم و گاه او عیاده میفرمود خلاصه تا که در آن خیر البقاع
بود فیوضات فراوان از خدمتش بر ربودیم تا
اوایل صحاح را وگزرانیدم

از بیغوله چشم دوستان که زبان حال نام اوست صفیری بگوش دل میرسد که ناظورهٔ معنی
ان اگر در عالم حرف و رقم بجلوه آمده بحلی و حلل وزن و قافیه میرنغبت گردد در شش جهت
این آوازه در افگند بیت نشست گلی تحفه مرغان دام برد و فرخنده طایری که بگلزار
آمده و افسانه سود دست آیین حریفان گوش بر آواز گوینده شد از زبان خاموش
بودن یعنی چه ولی تو نیز خیال از و شیوه مشو که هنگامه سنجیدن بالتکلیف دهی از بل
بقطره و از گل بشمیمی و از برق بشراره خورسند باش ؛ ان و ؛ ان نوبتی در فقیر کده بزرگان
انجمن بود و در و شیخ هنگامه افروز گرمی از حد میگذشت صحبت جوش بود و از هر باب سخن در بیش
و درین میانه عزیزی از مرز هند بگفتار آمد یا ایها الفقیه والاجل چه می بینی در اینکه کسی نذری کند
و ثواب نذر بروح بزرگی بخشد در زمینه کار شیخ فرموده ما ادری (۲۱) و بیشتر گفت هذا البدعة
والتلبیس من ابلیس سبحان الله شیخ با فضیلتی که دانی با ادری زند که مرا و ترا بدانشی که
داریم حوصله بر تابد بدین حرف بگفتار آمدن نازم صفای نهاد پاکیزه گوهران عرب
که چه مایه از تصنع دور اند و چگونه از مقدس حیوتی ما انا من المتکلفین قدحی گران بمود
هنیئا لهم در استمداد و استعانت از قدسی ارواح بر این اقتصار کرد ما در کتب السنة
وقتی سخن در صفوف افتاد که آنسو جانب حول کعبه معظمه منزلت دو چون امام بمقام خویش
باشد این صفوف از صفی که ورای اوست اقدام اقدم پس صف اول کدام صف
خواهد بود گفت ملا علی قاری در این باب گزین رساله دارد و در آن داد تحقیق داده از
من باب رای او یکی است و آن اینکه اولیت حقیقی صفی راست که اقرب از بیت است و
فصل قریب بیت مزید بر آن   و صفی که ورای امام است مجازی اولیت دارد

بسته وار غروب نهی وحقیقت را بر مجاز و قریب را بر بعید شرقی ته پنهان است از
سخن تا خاطر ارام نگرفت سر رشته گفتار را دراز می دادن ناگزیر افتاد و باز شنوده آمد
که قرب اقدس خانه و شرف قرب علم . اضافت آیینی و لیست نظریه اقدمیت الاسلام
بل اولیت حقیقی حسی رست که ورای امام است کو سبقت صوری صفوف دیگر آن
ومع ذلک صف خلف امام متصل وصفوف اقدم منقطع که جارمین سوا امام سبقت
بر امام ندارد و متصل را بر منقطع فضلے پیداست و ضرب حقیقت بر مجاز با آنکه نیز رفته
روزگار است همین نقش زبان گوهر فشان حضرت شیخ نیز آن قرار داد و رالی تازه
بخشیده و بتقریری که رفت و بتقدیری که گذشت روشن گشت که حقیقت کرامت
ومجاز کجا این نوبت شیخ چنان توجیه کرد که از جانب امام تا آن مقام که صفوف
اخری اغاز و حکم صف اول همین صف راست و از جانب دگر صفوف اقدم ها این
حرف اگرچه خوش است و بخاطر جا میکند ولیکن هنوز شبهه فضل فضل و وصل و شرف
صوری وحقیقی باقیست سخن تقریب بود و در رعایت جانب ادب لازم زیاده بر آن
گنج گاو در حوصله وقت نگنجد روزی سخن دران افتاد که حقیقی بودشن نیز بر آن
در برداشتن و نه برداشتن و ستهاد تکبیرات انتقالات طریق صواب چیست انچه افتاد
گرد منزش اینست مبارک است مرا نزاکت توانند از عهده جواب بدر زد و هرکه زبان
صنعت باشد بسیار ارزد یاد دارم که درین باب که متعلد یکی از ائمه گاهی برای
رهنمائی دگر و براه پیشوائی دگر خراش کند سه کرت گفتگو تقریب افتاد و هر بار
پاسخی نوشته شاید تمهید راجع به رعایت وقت و پاس نرم باشد که نظر شهود بر
طبع مردم فقیهان حرمین را درین خصوص عظیم احتیاطی است یکبارگی با عدم جواز
فرموده تا گفته آمد که گرد احضرت هم همین آئین است گفت کنش باخیر و انش آ
و دانشور را اشاره بس است کرت دیگر انتقال را تقید بضرورت کرد نوبت دیگر

در ضرورت و غیر آن نقل بمذاهب غیر روا نیست و فتی مدفوع این اصل گفت شنود رودا
و ذکر جمع بین الصلوتین در سفر مدینه منوره اتفاق افتاد و فرمود رخصت است در رخصت نیز
چون عزیمت محبوب باشد اما لطف بجد را از تلفیق فرمود که جامع را از تقلید امام شافعی ناگزیر است
رحمة الله علیه وضو و نماز باید که بر شرائط ایشان واقع شود گفته آید با سید منشا این
فتوی بر تسهیل و بدین اشتراط کار دشوار افتد چه عوام که واجب و سنت مذهب خویش
کم شناسند رکن و شرط مذهب غیر چون خواهند دانست بمعنی فرمود که پس اقتدا بجا نیست
بسنده است و در شافعیه شیخ عثمان دمیاطی امام فن است ولی درین هنگام هنگامه
تدریس برهم زده و بزم تعلیم برچیده شیخ احمد که اخدر اوست نیز از فضلای نامدار است
اصل ایشان از دمیاط که شهریست از توابع مصر و حالیا مجاور بلد الحرام اند شیخ احمد
غدا و در رواحا بدرس گفتن می نشیند سحرگاه فقه شافعی بین العشائین تفسیر جلالین را درس
میگوید در صرف و نحو شانی بلند و در تفسیر و فقه دستگاهی والا دارد و در فنونی که با
اوست بجا یکی گرمی میگذارد و در افضل فضلای مالکیه شیخ محمد المرزوقی است و او ضریر است
و مکفوف البصر و برادرش شیخ احمد مفتی مذهب مالکی است در مراتب فقهی کزین شناسائی
با اوست هر دو برادر بدرس حدیث و فقه صباحا و مساء خوشی دارند و مفتی حنفیه
سید عبد الله میرغنی از اهل ورع و تقوی است جزئیات فقه نیک مستحضر دارد و برادرش
سید عثمان تقی تر از وست حال خوشی دارد و مذاقی با صفاست و بشرب تصوف
متشرب نامه پرداز از صحبت هر دو بزرگان تمتع گرفت و مفتی شوافع شیخ محمد صالح
الریس هم چشم از نظاره جمالش طرفی نه بست و هم گوش از آوازه کمالش بهره نبرد
و در حنابله فقیه یکی و مفتی یکی و امام یکی است و ذکرش در ذکر ائمه گذشت شیخ محمد نام
کهن سال نیازمند عالم صدوست و ارجمند جهان معنی ست پوشیده مباد که درین اشرف
البلاد اهل علم و دانش بسیار اند که اکثری را نشناخت و بعضی را که شناخت نیز از

ذکر اکثری از ایشان روئما للاختصار اعراض ساخت صرف انان راکه از نامداران
عهد و کامگاران روزگار اند نام برده بس مهتر طایفه صوفیه سید محمد سنوسی مالکی است
که خرقه خلافت از سید احمد بن ادریس در بر کرده سالکی گرم رو و عارفی بلند سیر و
دانش عیانی و بیانی صاحب تاج و اورنگ مقامات جلیله و حالات سنیه دارد
نفسش گیرا و دمش با اثر است درین سال با قافله شام بسوی قدس رفت و دیگر شیخ
محمد جان از خلفای حضرت غوث عهد و قطب وقت شاه غلام علی دهلوی قدس سره خوش
مشغولی وارد و به صدق و صفا محضرت او راست نور مجسم است و لطف مصور لطفی که
پایان هیچ میسر گردد کم کسی را گیکنند و دیگر سید محمد از اهل بخارا الطریقه ایشان نقشبندیه از
تبتل و انقطاعی که دارند نتوان گفت از نعیم دنیا بکلی رو برتافته بپاره نانی قناعت
ورزیده عکوف حریم حرمت گزیده اند انما یه کرم با من کرد که مرا توانای سپاس نیست
گرمی التفات بین که اگر من نروم خود جلوه میفرماید بیت جذبه شوق بحدیست
یسان من یار شو که اگر من نروم او بطلب می آید ؛ دیگر عبدالله آفندی خلیفه مولانا
خالد کردی که او از خلفای شاه غلام علی دهلوی بوده قدس سره فرخ کسی است رتق و
فتق و نظم و نسق امور حجاز امروز در دست احمد پاشا است که محمد علی پاشای مصر را
خواهرزاده است و درین سال فرمانروای روم سلطان محمود خان اسکنه الله فی
ریاض الجنان بینو خراب و پسرش عبدالمجید خان بر سریر شهریاری جلوه کرد
علی شاه فرزند فتح علی شاه از تهران ایران کوس نبرد ماهی چند بر فلک می
و سند شهی جلوس نموده و برادرزاده او محمد شاه بن عباس میرزا بن فتح علی شاه
که امروز سلطانی عجم مراو راست با وی در مقام نبرد و جنگ و استعمال تیر و تفنگ
آمده کارش در هم زده و خود بر اورنگ سلطنت مستقر شده و وی بعد هزیمت سر از
اندیشه خسروی تهی کرده عزیمت قسطنطنیه پیش آورده و حلقه در سلطان را محکم

بگرفت شهد مناسب متاعی خورده را به هلاهل مطبخی کام دزدان آلودن چه بلاست ولی
چه چاره که قضا دگیتی زهر و شکر هر دو بکف دارد گاه از آن بهره کام و زبان دهد گاه
ازین دعوت ذل و جگر فرساید هر که هم گوارا نباید پرسش کو از شکر هر گران باش بالجمله
امسال با اذان از حسرو طلب و یافت آهنگ حجة الاسلام آورد و آمد و نیز پادشاه
تکروری که قومی ست از حبشه در موسم حج نزول نموده بهره اندوز سعادت دو جهان
آمد و حسب عادت قدیم و روش مستقیم قوافل شامی و مصری و مغربی بیرون از اعلی
کاروانها قافله شام است که مشتمل بر ده هزار شتر و سه هزار خیال و بقال است
بیع و شرای جواری درانجا بکثرت و حسن انها شکلا و اکمل انها ثمنا گر قوم کرجستان بیع
سن بپید که معروف بجراج است هر روزه انعقاد میپذیرد درینجا اکثر سنت هم زنان و هم
کیفا ارا و فور هنگامه متعود چنانکه شنیده میشد دیده نشد بنی گری حجه از زیاده بر گرد
هندوستان نیست هرگ اعتبار از زمانه بیشتر ست چه اینجا بازار نیمی باد الا نشیند
حکایت روزی از روزها به نماز دیگر در مسجد الحرام نشسته بودم عزیزی ترک
پهلوی من بود گفت پارسی میدانی گفتم آری گفت تو ندانی که کشتی تو شکست گفتم
این نه بیت اللهست گفتم آری گفت مرا این جای خلاف نیست گفتم آری گفت
عزیزی که کشتی شکست مرا از غصه جگر خون ست دانم ساز و سامان رفته باشد و برگ
تا که کشته را کی هنر هست بگیر ساز و برگ بنا زاین بگفت و کاغذی پیچیده از میان
برآورد و پیش من نهاد این سخن از روی گفتن و مراد دل از سر و در هم شدن گفتم خدایا
خواهان آمرزش آمده ام نه جویای زر روی از و در پیچیدم و گفتم عذرم بپذیر سرمایه من
بس ست منت خدای را که جز بخویش نیازمندم نکرده تو باز بردری و دو چار شده همان گفت
گفته ام و همان گفتم که شنیده چون در من میلی ندید بدین گونه بسخن در آمد که هر آینه
شده باز و نیز یک ساز میدانی گفتم از بدگانان نیم گفت این میتوان گرفت گفتم

نمیتوان گرفت گفت این سیم است و نه زر که خاکی است ننگ از چیست گفتم خاک بر سرش
خاک ریز و آن بیار که مس وجود از زر ناب کند گفت با من تو از رسائل نیازمند خیرات
العقب لطولها همت نیاز که این بوی بدماغ زر چه بامن آویختند و گفتند بی نیازی خوش است
ایشان با کسیر و ارستگی نکوست ولی نه از کیمیا ان وزن با آن همایون مرد از این پس
که التفات مباش و اگر او را از دبستان نمیدانی بر اندیشه دگمانی چه مکانی چون حرم
و منائی چون حج شعبه گری بهمین جا و چابک قوت است و با اینهمه چون میدانند ترا
گشتی شکسته باز نیرنگ کلام نیستم طلسم فریب و حشمش بسته که از آن عشوه در سلک رقم
میکند و قطع نظر از این هر کجا دیکر و وضع مسکین بسی فرسنگ بگریز انصاف بالاتر هیچ است
در پیکر براینگان سیمپاش جایی که بهشت و اگر و مسکین گرفتی چاره بانست تماشا خود مفت
است بزم میانی نشین و یکدلانه اینجا کن نادیده همای با جمله از حج جنس چنین
سخنان پریشان گفتند که مرا از هوای نظاره از دل خواست یکی از ایشان که بجستجوی
وی عزم دررفت و جست و آورده و گرد و بود حسن عمل حسین ملا آتش شوق در دلها زده
یکبار و دو بار که در قرب همان ایام نوبتی چند زر و سیم و بخشش چشم یاران جا ساخت
و چون موسم حج درگذشت نشانش گم گشت و لطیفه بوی داستان نگاشت که از نگارش آن
در گذرد چون زیرکان ظرافتی سخن را بر شکر فی بهاییه بالاتر نهند آورده یاران این
حکایت بهتر از هدیه زر و سیم دانست و با جمله از روز نیکی یابی درین اشرف البقا
بنشا بلکه برتر از آن تعال یافت شب بروز آورده بتاریخ هشتم ذی الحجه روز ترویه
احرام حج بست و به منا رفت و بیتوته کرد سنت آنست چنانکه در مناسک دانند
که صلاة پنجگانه که اولین آن ظهر یوم ترویه و آخرین آن صبح روز عرفه باشد در منا بگزارند
و پس از بر دمیدن شروق بسوی عرفات برآیند تا این سنت درین زمانه مهجور افتاده شب
منا ناگزارده در روز نهم بعرفات ره نورد عذر هی بسیار در این باب گویند و

وهمه ناشنیدنی سمت خدایرا سپاس که این هیچ میرز شب در منا بپایان آورده
روز نهم بعد انتشار شعاع بقصد عرفات برخاست هرچند بروز ترویه نماز پیشین درینجا
میسر نیاید ولیکن بحکم مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ هرچه میسر شد غنیمت است
بالجمله متصل مسجد نمره فرود آمده بعد جمع بین الصلوتین پاسی از روز مانده وقوف عرفات
اتفاق افتاد در بارش مدرار رحمت و جوش سحاب کرم که درین مبارک منزل درین
خجسته موقف است و همی ست ناشنیدنی که از دید تا شنید فرقی نه اندک است هر که درینجای
ایستاده قدر آن همان داند و بس ایخدای بسیار بخش و بیدریغ بخش این نعمت را دگر
ارزومندم و این قند را اگر خواهم تا بهر شبست از عرفات رجوع بمزدلفه و درانجا بیتوتت
اتفاق افتاد دهم سحرگاه از مشعر الحرام روان گشت و بمنا رسید و بعد رمی جمرة العقبی
و ذبح و حلق بمکه معظمه رفته و طواف الزیارت بجای آورده همدران روز بمنا بازگردیدیم
درمنا اقامت رو داد دوازدهم بعد رمی جمرة الدنیا نماز عصر در محصب گزارده بمکه مشرفه
شرف اندوز سعادت آمد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بِنِعْمَتِهٖ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی
مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ اَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ تیسر باد که هرچند بمقتضای نص فَمَنْ تَعَجَّلَ فِیْ
یَوْمَیْنِ الایه هر که بدوازدهم از منا برآید بزه کار نیست و جنایتی بروی نی و امروز بمکان
را عادت همین افتاده اما اتباعاً لسنت سید الانام علیه افضل الصلوة و اکمل
السلام افضل اکمل و احسن و اجمل انست که بتاریخ سیزدهم بدر آید چنانچه طایفه را برین
روش ره سپر یافتم ولیکن با مسطراز عجلت اینکه مادر من که رحمت بر جان پاک او
باد زیاده از اندازه خستگی داشت و آن مغفوره و نیز دیگر ضعفا از رجال و نسوان
طواف الافاضه نکرده بودند بنابران بدوازدهم رسیدن بمکه معظمه ضرورت افتاد
که درامین حنفی اگر دوازدهم بگذرد و طواف الزیارت نکرده آثم شود و اما وادی محصب
پس سنت انست که صلوة چهارگانه یعنی از نماز پیشین تا نماز خفتن درانجا گزارده آید

وچون بوجهی که گفته آمد رسیدن که پیش از نماز شام ضرورت بود برایشان اینست
برنهج قدرت نیافت ورنه نماز ذکر چنانچه سبق ذکر یافت رحمهم الله و بیجا میسر
امید که بکمال رحمت او نقصان از عمل ما بسر و بمحض لطف خویش کردار ما قبول
دارد و بپذیرد ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و بهترین بلده طیبه مادر من دار بار برکت
بسعادت چهار روز جان بجان آفرین سپرده و بمعلی مدفون شد نور اللهم اغفرهما
وبرد مضجعهما و بهدو گذاری بخت ارجمند و یاری طالع بلند مادر مرا آرایش جای
در جنب روضه ام المومنین خدیجة الکبری سلام الله علیها کرامت شد والله یختص
برحمته من یشاء **سخن پنجم** در ذکر روانه شدن از مکه معظمه بمدینه منوره و
نزول دران بلده مبارکه شورش رای اهل بینش باد که طریق مدینه منوره از
رهزنی اهل بادیه که باهم زبان دران و بدویان خلافی بود از پنج سال باینطرف
برکران بود که کاروانها میرفت و اگر میرفت نادر سلامت بیامد و در گذشته سال
هرچه از دست ایشان بر اهل جاده رفت نه نهان است ازین روی حجاج را دل
محزون و خاطر الم ناک بود که مبادا جبین فرسای بر عتبه خواجه دو عالم و طوف آن حریم
رشک حرم صورت نبندد وناگاه شکر نگاری قدرت کامله و بسیاری رحمت
شامله انچنان چمن طراز رخ سبیل عطابه و خس و خار برانداز از جاده طریق طیبه آمد
که با کاروان نه یستوفست رفت با بی کاروان توان رفت شرح این راز اینکه شریف
بن عون رئیس ازانکه پاشا ی مصر سالی چند تهدید و در مصر نگاه داشت اکنون
باین شرط ایالت مدینه باو ارزانی فرمود که نظم سبیل بدانسان کند که پیره زنی نیز
از رهزنی ننالد چنانچه وی در قرب این خجسته ایام از مصر آمده و در منازل طریق
مدینه نشسته و اعراب را گرد آورده بیمان آشتی زد و از زدن و کشتن و شورش
انگیختن و خون ریختن و هنگامه ساختن و فتنه پرداختن آسانید ای حسرتی

ن طرازی تا چند وسمرسنجی تاکی فرصت غنیمت است بیا غم کوی حبیب کن
میر سوج بیناقه ند وقت آن که از روی ویرنیت برآید بسم الله الرحمن الرحیم
شبانگاه بیست و دوم محرم سال هزار و دویست و پنجاه و شش بعد
است دو ماه و پنج روز درین بلده جان نورانی ساز و دل افروز تا هنگ منیر
سول با دلی شورش آلود و خاطری شوق التیام نغمه خوان و نغمه سرا بحاشیم در واد
پیش از طلوع سحر گشته ستم گمان نبری که این وادی منسوب بخاتون محشر است
ام الله علیها در مقام سرف که مابین مکه و وادی فاطمه است تربت منور ام
منین میمونه رضی الله تعالی عنها واقع است گزارندگان سیرت احمدی نگارندگان
ارم محمدی چنین آورده اند که نکاح و زفاف و وفات ام المومنین میمونه رض
درین همایون موضع اتفاق افتاد در وادی بستان نخیل است و آب نهر بیست
سیوم قبیل عصر محمل با نجتی علاقه گرفت و پیش از نماز صبح بمنزلی که نامش
خاطر نماند کشوده آمد بیست و چهارم کذلک قبل العصر حرکت و پنجین
او سکونت اتفاق افتاد نزول گاه امروزی خلیص نام دارد خانهای
ریان درو ست نهری و نخیلی دارد و از مآثر سید الانام علیه افضل الصلواة و
اسلام مسجدی است که الان منهدم شده ولیکن آثار آن باقی است بیست و
پنجم در سر آغاز چارمین پاس از روز ربط سر و بستر و عهد دوش و بالین بپایان
سیند دو دوشادوش صبح صادق هنگامه شبگیر آمد و بر سر قضیه خیمه زدن
زان کم آب چاه روانی کار کردن اتفاق لابد افتاد بیست و ششم بعد زوال سایر
یدیم و چاشتگاهی به رابغ نازل گشتیم این مرحله اطول مراحل ابجد منازل
ت رابغ قصبه کوچکی است و سکنای اینجا سارق و لصوص خم غدیر از اینجا
نا دست در کرده واقع و در اینجا سموم باد وزید تحمل حیات بعضی از همراهان خسته

اینجا ایست و هفتم از پی گور و کلنی ایشان اقامت لازم افتاد طرفه حالتی بود که هر یک
نماز میکردند و یکی را کفن میدوختند یکی را هست وضو میکردند و یکی در نزع بود و
یکی را آثار تاثیر هوا روی می نمود لاجرم مردگان را در آغوش گور خوابانیده و رنجوران
را برداشته بتاریخ بست و هشتم قدر دو حصه از روز باقی بود که کوس رحیل زدیم
و بگاه نماز پگاه به بیرستوره فرود آمدیم سید محمد بخارای که ذکر جمیل ایشان در
عرفای بگذشت بلحاظ شفقتی که با من داشتند همپای من عزم لحا به نموده چی
که از رابع میکو چیدیم هوا در ایشان اثر کرد و تا به بیرستوره رسیدیم روان گرامی
بفردوس برین رفت و نیز تنی چند دیگر بجنت خرامیدند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ وَاَدْخِلْنَا وَ
اَدْخِلْهُمْ دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا
وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهِ الْكِرَامِ وَاَصْحَابِهِ الْعِظَامِ
اب چاه ستوره تلخ است اما بفاصله دو سه کروه آب شیرین است که حالان آرند
بتاریخ بست و نهم پیش از عصر روانه شدیم مرحله بتری بر شیخ ولیکن چون
در آنجا آب نایاب از آنجا نجا در نموده بر سر چاهی که باندک فاصله بسیو از
طریق حرکت واقع است سکون ورزیدیم در اینجا نیز یکدو تن از سپنجی سرای
آبناک آبینی کده نمودند غره صفر بخشی از روز مانده تحمل گشتیم و ناقه بر حاست
پس از بر دق مهر و شروق شمس در وادی حد شراحیمه نزدیم صفرا قصبه بزرگ است
عینی جاری و حدیقه های نخیل دارد سوادش از همه مراحل شاداب تر و
فضایش از جمله منازل باآب تر بتاریخ دوم بعد اصفرار شمس بخفیف آمده
از خیف گذشته وقت اشراق بجدیده توقف نمودیم آب در اینجا از زیر کوه می آید
سیوم بین الظهر والعصر کوچ نمودیم منزل در محنوان بر ابیستگرد اما چون

ین مرحله آب ندارد و جمالان اینطرف مجنون بر بدو سه کروه راه اقامت زوند در ینجا نیز آب چون منزل گذشته دستیاب شد چهارم پیش از عصر رحیل شد رو داد و بعد رشد روق بذو الحلیفه که الان معروف بپیر علی است که زانقاد ازینجا طابه طیبه سه کروه فاصله دارد واین آن مبارک موضعی است که رسول کریم علیه افضل الصلوٰة والتسلیم احرام حج بسته چون ازینجا کاروان درگذشت دیدیم که شوریده سری رقصان سرود و بدلکش نغمه شور در مغز جان می انگیزد وبیتی که بان ترنم میکرد این بود بیت شکر لله که نمردیم و رسیدیم بدوست آفرین باد برین همت مردانه ما و مناسبت این شعر بمقام نیاز مند اظهار نیست الغرض که ششم حصه از روز گذشته بود که بمدینه طیبه بهره اندوز سعادت شدیم آمدیم و پس از ینجا آورد اداب لابدیه چون غسل و مانند آن در دربار جهان مدار سلطان هردو سرا مشرف شده کردیم هر آنچه کردیم منشی کرامت علی شهیدی که شاعری مشهور است و ذکرش در گلشن بیخار آورده ام در راه و بازده سفر در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گشت بیت قسمت نگر که کشته شمشیر عشق یافت مرگی که زندگان بدعا آرزو کنند سخن ششم در اداب زیارت و ذکر مساجد متبرکه و مشاهده شرفه و آبار مبارکه و اماکن محترمه مشتمل بر پنج کلمه کلمه اول در اداب زیارت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه زیارت سرور کائنات علیه وآله افضل التحیات از گزیده ترین طاعات و از نیکوترین قربات است بالاجماع و طایفه را قولی است در وجوب و مستند شان حدیثی است که بسند جید مرویست من حج ولم یزرنی فقد جفانی و اخبار و آثار در فضل زیارت بسیار وارد و ما باللاختصار یک خبر ذکر کردیم مسئله زیارت سرور کائنات صلی الله علیه وآله و اصحابه وسلم نساء را مستحب است مسئله آنکه قصد زیارت

اردو رو بسوی حرم رسول مقبول آورد لازم است حسن نیت و تجاذبه دل از ریاء
سمعه و تلبیه دل بصدق و اخلاص و برومست التزام صلوة و سلام بر سید انام
علیه و علی آله الصلوة والسلام و جمیع مواضعی که حضرت در آن نماز گزارده در
وقت قدوم از مدینه بجانب کرده تتبع مشاهد و مآثر تبرک چون شانه اهل بدر
و خندق مسئله چندانکه بطابه طیبه قریب تر شود خشوع و ابتهال بیشتر
باید و شوق دو لا افزونتر مسئله چون رسد در قرب مدینه منوره راحل را مشی
سرعت کند و راکب مرکب را تیز راند از روی شوق مدینة الرسول صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم و اکثار کند در درود و سلام مسئله چون جلوه گر شود مدینه منوره
و بهره اندوز شود دیدگان مشتاق بنور ظهور آن عرض کند درود و سلام بر صاحب
آن و دعا کند بخیریت دارین و نیکوتر آنست که فرود آید از راحله و اگر تواند برهنه پا
رود از روی تواضع و انکسار و سر دادن گریه در فوقت و حال محبوبست و فریاد
در رعایت ادب مطلوب مسئله مستحب است گزاردن دو رکعت در بطحا از ذو الحلیفه
که معرس نام اوست اقتداء بالرسول صلی الله علیه وآله وسلم مسئله مستحب است
برای دخول مدینه غسل در خارج مدینه و اگر میسر نیاید غسل کند در داخل مدینه
پیش از دخول مسجد و اگر آنهم دشوار افتد اکتفا کند بوضو و چون تجدید نفس ثیاب
دوره و از شوب خورده و سپید از رنگین به است مسئله تطییب و تعطیر جسم
و جامه نیکو است در المسالک افضل مسئله هنگام دخول بلده ارباب مدینه بگوید
بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ رَبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّ اَخْرِجْنِیْ
مُخْرَجَ صِدْقٍ [illegible]

[illegible]

بو ارد که حضرت ابی ذر ... رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما ذر قت

... رحمتی مستوجب لی د
زایر را باید که من وقت
ارادة الدخول الی وقت الخروج نصب العین کند مهابت و سطوت رسول مقبول
را و خیال زیست نماید که گویا حاضرست بحضور وی و می بیند جمال با کمال
او و متاسف شود بر فوت رویت وی صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و خطرناک
باشد و تعوذ نماید از حرمان رویت شریف او در دار آخرت و بهمه تن
مشغول و مصروف شود بشکر نعمت حصول زیارت نبوی و وقوف در مواجهه
مصطفوی که از اجل عطایاست و بحکم آنکه ایمان بین الخوف و الرجاست ترسناک
باشد از حبط عمل و در قبول اعمال امل باشد و صلوة و تسلیم را هر قدر که اکثار
نماید کمتر داند مسئله وقت دخول مسجد شریف رعایت آداب دخول مسجد سازد
بازیارت خضوع و خشوع و ابتهال و ضراعت و انکسار و توبه نماید از گناهان
و بگوید اَعُوذُ بِاللهِ العَظِیمِ وَبِوَجهِهِ الکَرِیمِ وَسُلطَانِهِ القَدِیمِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ
بِسمِ اللهِ الحَمدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ وَصَحبِهِ وَسَلِّم اَللّٰهُمَّ اغفِر لِی
ذُنُوبِی وَفتَح لِی اَبوَابَ رَحمَتِکَ مسئله واصل شود در مسجد شریف از باب
جبرئیل و هو الافضل و الا از باب السلام و الیوم علیه العمل مسئله پس از مشرف شدن
این نعمت عظیمه و منقبت جسیمه یعنی دخول مسجد نبوی اولاً قاصد شود مقام روضه
متبرکه را برای گزاردن دو رکعت تحیة المسجد ف روضه عبارت از قطعه مکانی
ست که در میان منبر شریف و قبر منیف واقع است بمنطوق حدیث ما بین منبری
وَقَبرِی رَوضَةٌ مِن رِیَاضِ الجَنَّةِ و داخل از باب جبرئیل علیه السلام را می باید
که برای ادای تحیة المسجد در روضه از پشت حجره شریفه آید تا لازم نیاید مرور از
حجره بدون سلام و زیارت و اگر مرور از پیش مواجهه شریف واقع شود هم تقدیم

تحیة المسجد نماید اما میباید که بتجاه مواجهه وقفه قلیله نموده سلام کند بعد بروضه آمده
تحیة المسجد ادا سازد و سپس زیارت نماید بر وجه احسن واکمل مسئله افضل
انست گزاردن تحیة المسجد در مصلی پیغمبر از روضه مقدسه بشرط امکان والا در قرب
آن مسئله بعد از تحیة المسجد حمد و سپاس خداوند کار بجا آرد و برای قضای
امور دارین دست بدعا بردارد مسئله سجدهٔ شکر نماید بر حصول این نعمت
عظیمه بعد از فراغ رکعتین مسئله بعد از ادای تحیة المسجد و حمد و ثنا توبه تجدید
نماید از ذنوب خباثات ولسانات و آید بسوی مرقد اطهر و قبر انور حضرت سید البشر
عَلَيْهِ صَلَوٰةُ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْكَبِيرِ الْأَكْبَرِ با حفظ نهایت ادب واقصی خضوع و خشوع و
رعایت تواضع و انکسار و تصوّر سکینه و وقار و قایم شود غَاضًّا لِلْبَصَرِ وَكَاشِفًا
لِلنَّظَرِ قلب را از وساوس و جوارح را از حرکت باز دارد و دو دست بسته چون
مصلی مستدبر قبله بایستد مسئله علامت روشن بر وجاه نبوی و صاحبین
او در روزنهای سه گانه که در دیوار قبله از حجره بیرونی از حجرهای سه گانه اندرونی
غربی از انها دلیل است بر مواجهه وجه شریف نبی عربی علیه صلوة الله الرب لکل
شاب وصبی اوسط انها دلیل بر وجاه وجه صدیقی است و شرقی از انها علامت
بر وجاه وجه فاروقی است صلواة الله علیه وعلی وزیریه وصاحبیه مسئله
قایم شود بر فصل چهار گز از ستونی که نزد راس شریف است و زیادت قرب را عازم
نشود زیرا که زیادت قرب این جسم کثیف دنس باین حضرت اشرف واطهر اقدس
از سنهٔ سنیه اهل ادب نیست مسئله باید که در وقت زیارة الستاده باشد
واگر تواند نشیند بر دو زانو واضِعًا لِلْيَمِينِ عَلَى الشِّمَالِ نَاظِرًا إِلَى الْأَرْضِ أَوْ إِلَى أَسْفَلِ
وَكَانَ مِمَّا يَكُونُ مُقَابِلًا لَهَا كَمَنْ يَلِي الْحُجْرَةَ الْكَرِيمَةَ و نظر نکند بر نقش دیوار وغیر ان وپیش نظر دارد
صورت کریمه نبوی را گوئیا حاضر است حضرت سید عالم پیش او و دیگران است بسوی

اوو وانا ست با یستاذن او وسلام و کلام او و ملاحظه نماید هیبت او را و حضرت او
از جهت شدت نیست و کثرت عفو او پس از آن سلام بگوید با وازی که باشد
بین الجهر والخفا مع حضور القلب و کثرة الحیاء ـ السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته و پس از آن بگوید السلام علیک یا رسول الله السلام علیک
یا نبی الله السلام علیک یا خلیل الله السلام علیک یا خیر خلق الله الصلوة
والسلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک
یا سید المرسلین السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک یا خیر الخلائق اجمعین
السلام علیک یا من ارسله الله رحمة للعالمین السلام علیک یا قائد الغر
المحجلین السلام علیک یا امام المتقین السلام علیک یا شفیع المذنبین
السلام علیک یا مبشر المحسنین ـ السلام علیک وعلی سائر الانبیاء و
المرسلین والملائکة المقربین السلام علیک وعلی آلک واهل بیتک الطاهرین
السلام علیک وعلی ازواجک الطاهرات امهات المؤمنین وعلی اصحابک اجمعین
وسائر عباد الله الصالحین دائما کثیرا ابدا کما یحب ربنا ویرضی وعلی اصحابک
اجمعین السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته جزاک الله تعالی
عنا یا رسول الله افضل واکمل ما جزی به رسولا عن امته ونبیا عن قومه و
صلی الله تعالی وسلم علیک کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره
الغافلون فصلی الله تعالی علیک فی الاولین والآخرین افضل واکمل و
اطیب وازکی واعلی وانمی صلوة صلاها علی احد من خلقه اجمعین کما
استنقذنا بک من الضلالة وبصرنا بک من العمی والجهالة ـ اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد انک عبده ورسوله وامینه
وخیرته من خلقه واشهد انک بلغت الرسالة وادیت الامانة و

نصحت للامة وكشفت الغمة وادّيت الحجّة وجاهدت في الله حق جهاده
وعبدت ربك حتى اتاك اليقين وصلوة الله وملائكته وجميع خلقه
من اهل سمواته وارضه عليك يا رسول الله اللهم صل وسلم على سيدنا
محمد عبدك ورسولك النبي الامي وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما صليت
على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وبارك على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد و
ذريته كما باركت وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم آته الوسيلة و
[illegible]
[illegible] ما ينبغي
ان يسأله السائلون وغاية ما ينبغي ان يأمله الآملون واسعدنا يا كريم
اللهم به بزيادة وادخلنا في شفاعته واوردنا حوضه يا رب العالمين
ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين + آمنت بالله
وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر والقدر خيره وشره +
اللهم ثبتنا على ذلك فلا تردنا على اعقابنا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا آتنا من لدنك
رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا ربنا اغفر لنا ولآبائنا ولامهاتنا وذرياتنا
ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين
آمنوا ربنا انك رءوف رحيم ذو الفضل العظيم مسئله
طواف نکند حجره شریفه را که طواف مختص بکعبه است مسئله تقبیل ومس دیوار
حجره شریفه نسازد که از مختصات بعض ارکان کعبه است مسئله پس از
انفراغ از حصول این سعادت که نصیب هر مومن باد و راقم این عجاله را
این قدر که رحم کرده روزی شود و تا خر کرده بسوی دست راست خود باندازه یک

یک گز برای زیارت صدیق اکبر و بگوید السلام علیک یا
السلام علیک یا صفی رسول الله السلام علیک یا صاحب رسول الله السلام
علیک یا ثانی رسول الله فی الغار و رفیقه فی الاسفار و امینه علی الاسرار
السلام علیک یا علم المهاجرین والانصار السلام علیک یا ابا بکر
صدیق السلام علیک یا امیر المؤمنین السلام علیک ورحمة الله وبرکاته
جزاک الله تعالی عن رسوله صلی الله علیه وسلم وعن الاسلام واهله خیر
الجزاء ورضی عنک احسن الرضاء اشهد انک ما زلت علی طریقة رسول
الله صلی الله علیه وسلم وسنته فانما بالحق والعدل والسنة والعمل بشریعته و
التصرف [illegible] وقمت لینال اهل الردة جزاک الله عن رسوله وعن امته خیرا [illegible]
فی یوم القیمة [illegible] اسئل الله ان یمیتنا علی محبتک ویحشرنا فی زمرتنا و زمرتک

باز ستاخر شود بسوی دست راست خود یک گز برای زیارت حضرت عمر و بگوید السلام
علیک یا امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی الله تعالی عنه السلام علیک
یا من اعز الله بک الاسلام السلام علیک یا من اکمل الله بک الاربعین
السلام علیک یا من استجاب الله فیک دعوة خاتم النبیین السلام علیک یا من
[illegible]
نطق با [illegible]
السلام [illegible]
من الکتاب المبین [illegible]

مسئله بعد فراغ از سلام حضرت عمر باز گردد بسوی مواجهه نبوی و قایم شود
مستقبل وجه شریف مستدبر قبله مع رعایت تمام الادب بکمال الخضوع و حمد
و ثنا گوید خداوند کریم فرستنده رسول کریم را و تسبیح و تحمید کن محمود و سبحان
را و صلوٰة و سلام فرستد بر نبی سید انس و جان را بطوریکه سابق گفتیم

تمامه او یا اختصار بعضه پس بخواهد وسیله را بان حضرت و شفاعت خواهد از
حضرت رسالت بسوی حضرت حق تعالی شانه و بگوید اللهم انک قلت و
انت اصدق القائلین ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما وبعد ازان دعا که در کتب مطوله مذکور است بخواند و نیز
سه بار بگوید الشفاعة یا رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم پس دعا کند
برای خود و والدین و مشایخ خود و از معارف و اقارب خود و هر که خواهد و کسیکه
وصیت کرده باشد او را بدعا در انجا و برای سایر مسلمین و رفع الیدین عند الدعا
چنانچه مسنون و دعا است نماید و عند الختم این ابیات بگوید **ابیات** یا خیر
من دفنت فی القاع اعظمه فطاب من طیبهن القاع والاکم نفسی الفداء لقبر انت ساکنه
فیه العفاف وفیه الجود والکرم **مسئله** بعد ازان قصد کند تربت حجره
شریفه را برای زیارت بضعة الرسول سیدة النساء فاطمة البتول صلوات الله
الملک علی ابیها وعلیها ما هبت الصبا والقبول والدبور والشمول سلام گوید
ف در مکان قبر اطهر بضعه طیبه علیها السلام سه قول اند اول ذکر کردیم
دوم مکان قبر رفیع وی علیها السلام طابه بقیع است در مشهد عباس بن
عبد المطلب عم نبی العجم والعرب سیوم مکان قبر مطهر وی در مسجد فاطمه که مسمی
است به بیت الاحزان واقع ست در بقیع الغرقد که مقبره طابه طیبه ست
مسئله پس از حصول فراغت از زیارت بضعة النبی رو آرد بمنبر انور و دعا خواهد
که مرجا اجابت ست **مسئله** ایام اقامت طابه طیبه را غنیمت کبری و موهبت
عظمی شمارد و هر قدر که تواند ملازمت مسجد نبوی نماید بارها گفته ام و بار دیگر میگویم
که رعایت اداب فروگذاشت ننماید و بذل جهد نماید در عبادات خصوصا
ادای نماز پنجگانه بجماعت و اعتکاف و هر وقت که در آید در مسجد نیت نماید و

احیای لیالی از ادای نوافل قرات قرآن وطلب دعا و استغفار سازد و اکثار
مجی وتکرار قدوم نماید جانب روضه مقدسه برای ادای طاعات از صلوة وسلام
ونماز و قرات قرآن مسئله زیارت حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام رواست در همه اوقات از طلوع وغروب وغیر آن مسئله لازم گیرد
گزرنده مسجد شریف [illegible] اگر [illegible]
وسلام بگوید برای [illegible]
مسئله برای ادای نماز نافله افضل مواضع محراب پیغمبر خداست صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم برای نماز پنجگانه افضل مواضع صف اول است وافضل مواضع صف اول مابین منبر نبوی ومحراب
نبوی است کلمه دوم در بیان زیارت بقیع وبقیع مقبره ایست از مدینه طیبه
واخبار فضایل بقیع ودفن اموات در وی وبشارت شفاعت وشهادت آنحضرت
هر کسی را که در وی بمیرد ومقبور گردد ورفتن آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بشب در بقیع وارد شده وتفصیل آن کتب مطوله سیر واحادیث است مسئله
مستحب است مقیم مدینه منوره را هر روز بعد زیارت رسول اطهر وزیارت شیخین
وسیدة النساء زیارت اصحاب بقیع واگر هر روز نتواند روز جمعه اول روز بعد
بیرون رفتن بقیع سلام بگوید مجملاً باین لفظ که ماثور است از حضرت نبوی در وقت
زیارت بقیع اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِيْنَ وَاَتَاكُمْ مَا تُوْعَدُوْنَ غَدًا مُؤَجَّلُوْنَ وَاِنَّا
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَهْلِ بَقِيْعِ الْغَرْقَدِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ
الْمُسْلِمِيْنَ وَيَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِيْنَ مِنْكُمْ وَالْمُسْتَاْخِرِيْنَ مشاهد معروفه بقیع هفت اند اول قبر ذو النورین
ثالث الخلفا صاحب الحلم والحیا سیدنا عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه
زیارت کند قبر وی را وسلامی که ذکر آن در کتب مطوله است بگوید دوم مشهد
مجتبی صاحب الملة ابراهیم ولد نبیا الکریم سیدنا ابراهیم ودرین مشهد هفت

دیگر از صحابه مدفون اند ۱ رقیه بنت الرسول علیها و علی ابیها الصلواة و السلام ۲ عثمان بن مظعون که اول مدفون است در بقیع ۳ عبد الرحمن بن عوف ۴ سعد بن ابی وقاص که این هر دو از عشره مبشره اند ۵ عبد الله بن مسعود که از فقهاء صحابه اند ۶ خنیس ابن حذافه سهمی که از اصحاب الهجرتین است ۷ اسعد بن زراره و بعضی گفته اند همین جا ست قبر فاطمه بنت اسد والده حضرت مرتضی علیهما السلام سیوم مشهد سیدنا عباس بن عبد المطلب عم النبی المبعوث الی العجم و العرب علیه و علی آله صلواة الله الملک الرب و این مشهد ست حاوی قبور اهل بیت عظام و ذریه سید الانام قبر سبط اکبر سیدنا الحسن الازهر نزد قبر حضرت عباس است و قبر زین العابدین سید الساجدین علی بن حسین و قبر ولد رشید وی امام محمد باقر و ولد امجد وی امام جعفر صادق علیهم السلام و در قول حق اینست که این همه در یک قبر مقبور اند و نزد بعضی در جنب حضرت حسن مجتبی قبر حضرت فاطمة الزهرا است علیها و علی ابیها و ولدیها اجمل الصلوات و اکمل التحیات چهارم مشهد ام المومنین زوج رسول کل صدیق و بنت الصدیق عایشه و درین مشهد همه ازواج طیبات یازده گانه مدفون اند سوای خدیجة الکبری که در مکه در مقبره معلاة و حضرت میمونه که در سرف بر ده میل از مکه مکرمه مدفون اند پنجم مشهد حضرت عقیل ابن ابیطالب ابن عم النبی و نیز درویست قبر حضرت ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب و قبر حضرت عبد الله بن جعفر طیار المعروف بالجواد ف در قبر عقیل علیه السلام اقوال مختلف اند اول اینست که ذکر کردیم دوم قبر او در سرای عقیل در مکه است در مدینه سیوم قبر او در شام است ششم مشهدی که قریب مشهد عقیل و مشهد عایشه علیهما السلام واقع است میگویند که درین مشهد سه نفر از اولاد نبی اطهر مدفون

اند ظاهر نیست که قبور دختران سه‌گانه حضرت سید الانس و الجان رقیه و زینب
و ام کلثوم سلام الله علیهن دران باشد هفتم مشهد فاطمه بنت اسد ام علی المرتضی
ست و بعضی گویند که این مشهد سعد بن ابی وقاص ست رضی الله تعالی عنه ف
اختلاف ست علما را درینکه ابتدا زیارت بکدام مشهد افضل ست بعضی گویند افضل
ابتدا بمشهد سیدنا عثمان رض ست که در اهل بقیع نیست بجز او حامل خلافت نبوت
و بعضی گویند افضل ابتدا بمشهد سیدنا ابراهیم صلوٰة الله علیه و علی ابیه ست که او ست
جگر گوشه نبوت و فلذ کبد رسالت و بعضی گفته اند که افضل ابتدا بمشهد عباس بن
عبد المطلب ست که او ست عم النبی النبیه و عم الرجل صنو ابیه تذییل در ذکر بعضی از
مشاهد که خارج از بقیع اند و زیارت کرده میشود اوّل قبر صفیه بنت عبد المطلب عمة النبی صلی الله
علیه وسلم قبر او متصل ست بدروازه سور مدینه که جانب بقیع ست دوم مشهد حضرت
اسمعیل بن امام جعفر صادق علیهما السلام در جانب مغرب مقابل مشهد سیدنا
عباس رضی الله عنه ست سوم مشهد نفس زکیه اعنی سید محمد بن عبد الله محض بن الحسن
المثنی بن الحسن المجتبی بن علی سلام الله علیهم اجمعین که شهید گشته در ایام خلافت
ابی جعفر منصور دوانقی چهارم مشهد مالک بن سنان که پدر بزرگوار حضرت ابو سعید
خدری ست و از انجمله مشهد احد ست کلمه سوم در ذکر جبل احد ای زائر چون
از حصول سعادت زیارت بقیع فراغ حاصل کردی برو بسوی احد بدانکه احد
جبلی ست مخصوص بفضائل عظیمه و مناقب فخیمه که در شان آن وارد ست هذا
جبل یحبنا و نحبه و غزوه احد از مشاهیر غزوات ست و زمین او مدفن شهدا
ازانجمله سید الشهدا عم النبی سیدنا حمزة بن عبد المطلب ست مسلم ابن ابی شیبه
روایت کرده که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم زیارت کرده شهدا احد را و حاکم
روایت نموده که فاطمه علیها السلام شهدا احد را در هفته یکبار زیارت کردی و نماز

کردی نزد قبر حمزه علی نبینا وعلیه السلام مسئله زائر را باید که نیت کند زیارت جبل احد نیز
مسئله باید که خروج زائر بسوی احد اول روز باشد و قبل از ادای ظهر باز گردد به مدینه منوره
تا ادای نماز در مسجد نبوی باشد مسئله باید که چون بزیارت سید الشهدا حضرت حمزه بن عبد المطلب
وسلام کند بخشوع بسیار و تضرع و وقار و در غایت ادب و انکسار رو بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا حَمْزَةُ یَا عَمَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَسَدَ
اللّٰهِ وَاَسَدَ رَسُوْلِهٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا فَاعِلَ الْخَیْرَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا کَاشِفَ الْکُرُبَاتِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ذَابًّا عَنْ وَجْهِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
بعد از آن بدیگر شهدا احد سلام گوید کلمه چهارم در تعداد آبار متبرکه که اینجا امروز شناخته
میشود از آبار آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یازده بیر است اول بیر اریس
وآن در قرب مسجد قبا است و تفل کرده بود حضرت در آن و نشسته بود بر کنار آن و گفته شده
است که غسل نیز حضرت را بعد از وفات بآب همین چاه داده اند و بدین با دنی ختم
شد این حضرت رسالت در آن دادان خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه دوم
بیر غرس و آن در جنب قبا واقع است و حضرت وضو کرد و شرب نمود از بیر او و لعاب مبارک
در آن انداخت و نیز فرمود که بیر غرس چشمه ایست از چشمهای بهشت سیوم بیر عهن
وضو کرد آنحضرت و لعاب شریف در آن انداخت و دعا کرد او را ببرکت چهارم بیر بصه
وآن در قرب بقیع بر طریق قبا در میانه باغی از نخیل واقع است شست حضرت رسالت
سر مبارک خود را در قصعه و بریخت درین چاه غساله را و نیز شعار که از سر مبارک افتاده بود
در آن قصعه بود ف در همین مقام دو بیر موجود اند بعضی گفته اند که آن بیر ابیرنبی است که از
جانب قبله است از باغ مذکور و بعضی گویند که آن بیر جنوبی است که در جهد ادا بود و
اول مرجح است پنجم بیر بضاعه که واقع است در پهلوی مدینه در باغ نخیل و مشهور است
حضرت از دهن لعاب مبارک انداخت و دعا کرد او را و مردم در زمان حضرت

سه روز ازین چاه غسل میدادند و شفا حاصل میشد ششم بیر رُوحاء در قرب
بیر غضاعه نوشید آنحضرت آب وی هفتم بیر رُومه که شمالی مسجد قبلتین در وادی عقیق
است که خرید او را حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه و تصدق کرد بر مسلمانان هشتم
بیر اِهاب نزدیک مدینه منوره بجانب غرب نهم بیر ابی عنبه سید ابو هاشم
سندی گفته که گویا این چاهی ست که معروف ست امروز به بیرودی بر یک میل از مدینه
دهم بیر انس بن مالک رضی الله عنه و آن واقع ست در مدینه منوره ما بین طرف شامی و غربی
از مسجد نبوی معروف ست باسم زناطیه یازدهم بیر سقیا که واقع ست بقرب مدینه
و نوشید آب او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکمله پنجم مشتمل بر دو حرف حرف اول
در بیان مساجدی که بحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منسوب اند است چهار اند
اول مسجد قبا و آن جانب جنوب از مدینه بفصل دو میل واقع ست اول مسجدیست
که تعمیر یافت بعد از بعثت و بنا کرد آن را حضرت و عمل کرد در آن بنفس نفیس پیش از
تقدوم اندرون مدینه و همین ست افضل مساجد بعد از مساجد ثلثه و بروایت ترمذی
وارد شده که ثواب ادای نماز در مسجد قبا مانا بعمره ست ابن ابی شیبه حاکم از سعد
بن ابی وقاص روایت نموده که گفت اگر بگزارم من در مسجد قبا دو رکعت را احب ست
نزد من از آنکه بیایم در بیت المقدس دو بار و بقول اکثر مفسرین مراد از آیه کریمه
لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ فِيْهِ رِجَالٌ يُّحِبُّوْنَ اَنْ يَّتَطَهَّرُوْا
وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِيْنَ همین مسجد قبا و اهل قبا اند دوم مسجد جمعه در جانب شامی
از قبا وارد شده که حضرت اول نماز جمعه در آنجا گزارده ست سیوم مسجد فضیخ
در جانب شرقی از قبا معروف ست آن مسجد امروز به مسجد الشمس و نیست الی التسمیه راجع
چهارم مسجد بنی قریظه و مصلی آنحضرت در موضعی که مناره شکسته ست پنجم
مسجد ام ابراهیم در طرف عالیه از مدینه روایت کرده شده نماز آنحضرت در آنجا

و تولد سیدنا ابراهیم پسر حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم درآنجاست ششم
مسجد بنی ظفر که مسجد البغله گویندش در جانب شرقی از بقیع هفتم مسجد الاجابة در شمال
شامی از بقیع مرویست که درین مسجد حضرت سید عالم بعد ادای دو رکعت دعای
طویل کرد تا تمام مسجد نبوی از جانب یمین محراب است بمسافت دو گز زائر در مقام
اندوه انگیز دو گز که محاذ جانب است هشتم مسجد المنارتین که می آید بعد از سقیا بر دست
چپ کسیکه میرود و سمی بقیقین واقع است در راه وادی عقیق نزدیک بجبل سرخ و متصل
بحضرت نزدیک است آن منار واقع است نهم مسجد الفتح که بر قطعه از جبل سلع واقع است
و مصلای حضرت در مقابل محراب مسجد است از صحن دهم مسجد سلمان فارسی یازدهم
مسجد علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه دوازدهم مسجد صدیق رضی الله تعالی عنه
که در اصل جبل است در جانب قبله و خوردترین مساجد است و این هر سه مساجد واقع
قرب مسجد الفتح و وجه این نسبت معلوم نشده سیزدهم مسجد بنی حرام که واقعست
در شعب جبل سلع بر یمین سالک چون از مدینه رود چهاردهم مسجد القبلتین که تحویل قبله
از بیت المقدس بکعبه قدس در اینجا واقع شده و نازل شده درین مسجد در نماز ظهر که
باجماعت میخواند حضرت رسالت آیه کریمه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پانزدهم مسجد السقیا که واقع است در جانب
شامی از بیر سقیا ف سقیا جائیست که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
عرض جیش بدر در اینجا گرفته و نماز گزارد و اهل مدینه را دعا کرد شانزدهم مسجد ذباب
را الان در اسم مسجد الرایه گویند و بر یمین طریق شام است چون از مدینه منوره روند
بالای تلی که نام او ذباب است و فاصل در میان مساجد فتح و این مسجد همان
جبل سلع است آنها در جانب غربی جبل اند و این در جهت شرقی هفدهم
مسجد ابوذر غفاری که الان بهمین نام مشهور است و آن مسجدیست خورد در راه

در راه جبل احد بر راه سافله واین راهی ست که میرود از جانب ست راست
بر طرف شرقی از مشهد حضرت حمزه رضه و در شعب الایمان بیهقی از عبد الرحمن بن عوف
حدیث نماز حضرت رسالت و دعا خواستن در سجده در غایت طول مذکور ست
[18] هجدهم مسجد البقیع چون کسی از دروازه بقیع بیرون آید این مسجد بر دست راست باشد
در جانب غربی از مشهد حضرت عقیل رضی الله تعالی عنه نوزدهم [19] مسجد فاطمه زهرا
علیها السلام که واقع ست در بقیع ومشهور گشته باسم بیت الاحزان وبعضی گفته اند
که قبر اطهر وی نیز در آنجاست والله اعلم بالصواب بیستم [20] مسجد مصلی العید خارج مدینه در جانب
غربی قریب دروازه مصری از آن راه که قافله مکه می آید واین مسجدیست که حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در آن اول نماز عید بخواند در سنه دوم از قدوم مدینه منوره
واز باب السلام مسافت او هزار گز ست بیست ویکم [21] مسجدیست که واقع است در میان
باغچه در جانب شمالی از مصلای عید مائل بمغرب ومعروفست بمسجد ابوبکر رضی الله تعالی عنه
بیست ودوم [22] مسجد الفسیح شمالی مسجد سیدنا حمزه رضی الله تعالی عنه ست در اصل
جبل احد چون آیه کریمه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا
يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ در آن نازل شد ازین جهة باین نام مسمی شد بیست وسیوم [23]
مسجد عینین ست که واقع ست در جانب قبله مشهد سید الشهدا بیست وچهارم [24]
مسجد وادی ست که بر کنار شامی جبل عینین ست حرف دوم در بیان مساجد
منسوب اند بحضرت ختم الرسالت در طریق مکه ومدینه زادهما الله تشریفاً وتعظیماً
بدانکه طریق مسلوک سرور عالم نه آن بود که الیوم بر آن میروند که طریق سلطانی
مینامند بلکه طریق قدیم بود که تمامه انبیا علیهم الصلوة والسلام می آمدند از شام بمکه
ازین جهت اکثر مساجد منسوب بحضرت رسالت پناه درین ایام در طریق حرکت
نمی آیند واز مساجد این طریق آنچه که مشهور ومعروفست اینست اول مسجد

ذو الحلیفه که نازل شد در آنجا حضرت رسالت و نماز گزارد و احرام بست از اینجا و این
مسجد الشجره نیز گویند و میقات اهل مدینه و محل احرام ایشان همین ذو الحلیفه است دوم
مسجد المعرس و معرس از آن گویند که حضرت نبوی این مسجد را تعریس یعنی نزول فرمود
در آخر شب برای استراحت و نماز گزارد در آن سیوم مسجد عرق الظبیه که پیغمبر است
در روحا مقدار دو میل نماز گزارد در وی حضرت رسالت و فرمود که در وی نماز گزارده
هفتاد کس از پیغمبران چهارم مسجد شرف الروحاء و روحا جاهی است که مسافت در میان
مدینه منوره و چهل و یک یا سی میل است و در اینجا حضرت رسالت نماز گزارد و قبر مضر بن
نزار که از اجداد سید مختار است در روحا است پنجم مسجد الغزاله و آن مسجدیست در وادی
روحا کنار جبل بر دست چپ رونده راه مکه مشرفه که از مدینه منوره رود و اینجا حضرت
نماز گزارد چنانچه عبد الله بن عمر رضی در آنجا نزول میکرد و میگفت که این منزل رسول الله
و در آنجا درختی بود که چون عبد الله بن عمر نزول میکرد و وضو میساخت بقیه آب وضو را در بیخ
درخت می افکند و میگفت که این را دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ششم
مسجد الصفرا که تبرک میجویند بآن آنانکه غلبه دارند و نشان آن بزیارت آنجا رسانند
و صفرا وادی است مشهور بین الحرمین بر مسافت سه روزه از مدینه و الیوم آنجا قریه
آبادان است مشهور بصفرا و آنچه در عوام شهرت یافته که در آنجا قبر ابوذر غفاری است
غلط است بلکه آن قبر قبر ابو عبیده است و قبر ابوذر غفاری در ربذه است چنانچه امام
نووی در تهذیب الاسماء تصریح کرده هفتم مسجد بدر است بدر موضعی است از منزلات
سید المرسلین مذکور در کتاب مبین و در اینجا برای حضرت خاتم النبوة علیه التحیة و الثناء
عریشی ساخته بودند بعد در آن مکان مسجدی بنا نموده شد مسلمان
سه صد و چهارده نفر از شهدا از مهاجرین و ... از نیامش زخم جوع و دود
اوس آمده که زیارت کنند شهدا را چنانچه واجب زیارت است هشتم و نهم مسجد

مسجد جحفه یکی در اول جحفه است از جانب مدینه منوره دوم در آخر جحفه است دهم مسجدیست
که واقع است بمقدار سه میل از جحفه در طرف چپ کسیکه می آید از مدینه بمکه ف
علامه سمهودی گوید گمان من آنست که همین مسجد غدیر خم است و این غدیر خم محلی است
معظم و مقامی است مکرم که در قرب آن خطبه خواند بعد ادای نماز ظهر حضرت محمد مصطفی
علیه افضل الصلوة والسلام و خاتم الخلافت قایم الولایت سیدنا علی بن ابیطالب را
بتشریف شریف مَن کُنتُ مَولاه فعلیٌّ مَولاه سرفراز فرمود اللّهُمّ اجعلنی مِن
مَوالیه واحشُرنی فی زُمرة مَوالیه یازدهم مسجد خلیص خلیص نام بستیست که بر مسافت
سه روز واقع است از مکه معظمه دوازدهم مسجدیست واقع بمسافت سه میل از خلیص بجانب
مدینه منوره سیزدهم مسجد مرّ الظهران بمسافت یک مرحله از مکه بر دست چپ
کسیکه از مکه بمدینه قصد نماید و امروز آن وادی مشهور بوادی فاطمه است و نیست آنرا
وجهی باشد که فاطمه زنی دیگر باشد که منسوب بوی شده است چهاردهم مسجد سرف
نزدیک تنعیم سه میل یک مرحله از مکه معظمه ف و این مقام را مزیتی است خاص بر سایر
مقامات که نکاح ام المومنین زوج افضل الانبیاء والمرسلین حضرت میمونه علیها الصلوة
والسلام و زفاف آن معدن طهارت و عفاف و مقبره آن مطهره در ینجا واقع گشته
و ان هذا الشیء عُجاب پانزدهم مسجد تنعیم و آن محلی است معروف که احرامگاه اهل مکه
است برای عمره و آنرا مسجد عائشه نیز گویند که حضرت صدیقه بامر افضل الانبیا [illegible]
عام حجة الوداع از آنجا احرام عمره بسته شانزدهم مسجد ذی طُوی و طُوی جاییست
متصل بیوت خارجه مکه سید عالم فخر اولاد آدم علیهما الصلوة والسلام وقت قدوم مکه
آنجا نزول فرموده بیتوتت ساخت و وقت صبح بمکه در آمد سخن هفتم در ذکر طابه طیبه
و اهالی آنجا　　نبخ سنج مدینه و درخشانیش : حبذا طابه و تابانیش　ای با نوا
ایمانی و دوام ایقانی روان افروخته تجلیاتیکه درین نورکده پرتو فکن و لمعه افشان است

ادراک آن خاص اہل معنی نیست بلکہ اہل صورت نیز درین فیض عام با ایشان انباز
نوریست که چون ابر بہار از آسمان بر آن ارض مقدس ہر لحظہ می بارد خاصہ چون
نظر از بیرون بر قبہ منورہ شہر یار دو سرا و از درون بحجرہ مقدسہ خواجہ دو گیتی می افتد
چگویم که دیده چه ذوق میابد و دل چه نشاط میاندوزد بیت جانم فدای دیده که آن دیده
دیده است + قربان باشوم که بکویت رسیده است + کیفیتہا یکہ در آن قدسی حریم
رو میدہد بجا البتہ گفتار در نیاید و دست بازوی نوشتن آن را بر نتابد کار امریست ورای
گفت و نوشت قدر این نعمت ندانی تا باین نعیم گاه نرسی ع ذوق این می نشناسی
بخدا تا نه چشی + ہر کرا درین بقعہ مبارکہ گذر افتاد و الله که بیش از مرگ بجنت گذر افتاد
و شاید که ناشناسی در تمام در آویزد که عبارت را در محل اغراق و مبالغہ موکد لعیبہ گیرد
چرا وحاشت شدن از چہ رہ گویم وای بر تو ای بی خبر از قدر این گرامی قطعہ وای تا آگاه
از حدیث و فقہ این اغراق و مبالغہ نیست سخنی ست صادق و بیانی ست واقع
پاره جهد کن بیا و ببین نفسی رنجه شو و از اہل دانش معنی حدیث ما بین قبری و
منبری روضة من ریاض الجنة او کما ورد بپرس و روایت فقہی در باب جنت و عم
جنت لشمول انعام خداوندی برین کمینہ از روز نشو و نما درین نشہ بلکہ بیش از آن
بیش از آنست که اگر مثل عمر نوح دہند و بر سر ہر مو را نیروی گفتار بخشند و ہمہ در سپاس
الا بسر کرده و جملہ در شکر نعمتہا بپایان آید ہنوز سپاس موہبتی از مواہب خفیہ بجای
آورده باشند و نعمتی که حالیا سوزی روزگار این خو گرده عطایای بسیار و پرورده
نعمای بیشمار شده اساس آمال جمیع مکرمتہا و سر دفتر سائر موہبتہا ست الحمد لله
ثم الحمد لله چون لطف الہی در بارہ خود باین فراوانی دید فزونی پیمانہ
الطلب گستاخ کرد که فرو مایہ را تماشاه با التفات نگریست پا از اندازہ خود بیرون می نہد
اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد حبیبک خوشا وقتی که آرزو اجابت

بهمدمش افتد وخورم زمانه که زمان ساز گردان این زمزمه رسد الحمد لله الذی بنعمته وجلاله
تتم الصالحات بتاثیر خلق عمیم سرور عالم اللهم صل وسلم علیه وعلی آله اکابر واصاغر این حرم امیر
سنعت تواضع وشکستگی واکرام ضعیف وتضعیف اند سرخیل اهل علم این بلده طیبه
شیخ محمد عابد نژاد ایشان از سند وپرورش یمن یافته از چند سال مجاور حرم مدینه
سن شریف ایشان بین السبعین والثمانین سلمه الله تعالی مردیست پاک دین مبارک
نفس ونیکو خوی گزیده خوی سنجیده گوی گوئی وجود ایشان را آب وگل مهر ووفا سرشته اند
در مسجد شریف نبوی علی صاحبها افضل الصلوة والسلام به آموز کاری می نشینند بعد العصر
والمغرب تشریح مطالب درمختار درفشانی مینماید وبین العشائین خفایای تفسیر بیضاوی
روشن میکند گزین اهل حدیث است هم در وسعت روایت وهم در جرح وتعدیل
روات کتب نفیسه پیش ایشان است جمعی کم دیده وگوشی کم شنیده تصنیفات مفیده
اکثر از طبع وقاد ایشان سرانجام یافته حاشیه بر درمختار نوشته اند که نه ده مجلد
کلانی است شوق تصنیف ومطالعه سراپای خاطر ایشان فرا گرفته کم افتد که یکی از دو
درپیش نباشد بخلاف شیخ عبد الله سراج که او شان را سری به تصنیف نیست میگفتند
که پیشینیان ما را از تکلیف تصنیف بی نیاز کرده اند عمر که بتدریس گذرد خوشتر
از آنست که به تصنیف گذرد که درین زمانه نفع تدریس غالب است هزاران کتب
موجود کم است که درست خوان پدید آید پس سعی در آنکه درست خوانی پیدا آید
بهتر از تصنیف جدید است مصراع وللناس فیما یعشقون مذاهب
با داعی ملطفی تمام پیش آمد والتفاتی زیاده از اندازه بجای آورد ومراتب مهمان نوازی
بدرجه اعلی رسانید تبرکا اطراف اکثر کتب حدیث بر ایشان گذرانده رخصت
روایت گرفتم دیگر شخصی است نابینا از اهل مصر گویند که اکثر علوم نیک مستحضر
دارد ولی نشد که با او دوچار شوم ویا رنگ مجلس درس او ببینم وهمچنان شخصی

آخر بہت غالب از مصر باشد در میان عصر و مغرب ہنگامہ تدریس گرم دارد با زخوانان
روز کار رسیدگی محمد الله از اہل اسلام بود با انقطاع البنان امروز کم کسی ہست گمان می‌نهم
و ایشان کشف و شهود میبرد با فقیر را با ایشان اجتماع دست بہم نداد مصرع
لا ملوم فی الاجتماع مقدر و کذلک از منتخبان عهد بزرگیست مولوی سید عبد الله
نام از والا نژادان ہندوستان و از امیرزادگان بلندمکان ترک جاه کرده
مدیر رسول کریم را محکم گرفته ست فطوبی له ثم طوبی له اگر کسی ہوس شیوه تبتل
و وارستگی دارد گو از ایشان بیاموزد روانی کار رای البته مردم از ایشان نسبتی
اینهمه مکارم یکسو نہ و نغز گوئی و شیرین سخنی ببین ہر چند که با ایشان جز سپری نشدم
شوی سیر نیائی و مشتاق تر شوی رعایت ادای حق شیوه مهر ورزی با ملطفی
با فقیر بر سر معامله آمد که آن سوی حد قلم و رقم است ہنگامیکه نامہ نگار بستر و بالش
در ملتی داشت از ذکر جمیل مآثر جلیل شیخ عبد الله بن عمر که از سادات حضرموت
بومی آشنائی شنیده و شوریده و جبل بود و چون سامعه افروز آمد که دمی درین گزرگاه
بطالب طیبه میسری برد امیدی که انجا به دیدارش رود داشت و وقتیکه بجمال جهان آرای مینہ
منور چشم تو گشته شد خیالش یکلی از خاطر رفت ہر چند یکی را دید در غایت صفای
وقت و نہایت تمجستگی شیوه ولی چندی بی التفات کشف رازش نکرد و ہرگاه که ایشان ہم
رسمش دریافت نیز در اندیشه نیامد که این ہمان ہمایون نفس است که در ملتی از دواعی
میدادند و میگوید آشنا سا شد محل آشنائی نمانده بود چه روزی که اول طلب جمیل نمود
و بار بر بار کی نہاد او را شناخت اما شناخت بی ہنگام چه بود بالجمله به آبادی
و فتن کم کسی دیدم بعد عشا که عقد نماز شب می بست اکثر تا ندای سحر بجای خویش
میبود نماز خلف ائمه مسجد بجا می آورد و درین باب عذری چند داشت پس از طی
بشائج حنفی و شافعی با هیچ از ان خود قطع نیاز بیش میگست

کنش او برآئین شافعی ست حدیث وفقه را نیک میداند درین مسجد معظم جماعت حنبلی
و مالکی انعقاد نمی یابد اقتصار بر دو جماعت افتاده ست حنفی آئینان جز نماز بامداد
باداى فريضه سبقت میکنند شمار خطبا و ائمه بهشتاد میرسد سخن خطابت چون
خطبای مدینه جای نایدم اکثر ائمه از زمرهٔ حنفیه و تنی چند از زمرهٔ شافعیه و یکدو تن
از طایفه مالکیه و از گروه حنابله ندانم که هست یا نیست اتراک بسیار درینجا سکنی دارند
آئین استنبول و رسوم قسطنطنیه از بیدا از مکه رواج دارد سخن هشتم در رجوع از طایف
پیلچی ژ فریاد که جا گرم ناکرده هنگام برخاستن در پیش آمد و هیهات که بعد تتمی و بزودی
باد فراق وزید بزم جمعیت پریشان شد دل مطمئن پراگندگی بپذیرفت سرشک را
با چشم کار افتاد چشم را با آستین علاقه پیدا شد چون امر قضا نمی ایستد و فرمان قدر
باز نمی ماند چاره نشد پیکر خاکی را جز از نقل کردن لی دل بلکه جان اجداد ان جای گران
گذاشته بتاریخ چهاردهم ربیع الاول قبیل مغرب بعد حصول رخصت از حضرت روابوی
مکه کرمه آورد بیت زهی سعادت آن بنده که کرد نزول + گهی به بیت خدا و گهی به بیت
رسول + سحرگاه بعد اشراق در وادی مجنون بر فرو کشیدیم سابق گذشت کاینجا آب
نیست بتاریخ پانزدهم پیش از عصر روانه شدیم مقام معهود خیف ست یا جدیده
اما شتربانان غیر آن منازل بر سر جاهی فرود آوردند و زمان نزول برابر شروق بود
شانزدهم پیش از نماز دگر براحله برشدیم و پاره از روز برآمده در صفرا فرود آمدیم
این همان منازلیست که از کوائف آن آگهی باتست تکرار بی صرفه صرف نام تاریخ
و منزل برم یارب مگر جای نو گذر گاه افتد و تماشای نو در نگاه آید که سخن از آن
ناگزیر رسم دهستان گذار نیست حبا که فردا زیارت شهدا را آهنگ بدر دارم تو که
همین برکت شهدا ما هم از مژده فقد غفرت لکم نصیبی یابیم و دوریست
آدارد ولی نشد که باز آثار را اندک بهانه بسیار ست هفتدهم میانه عصر و مغرب

ره پیمای شدیم و هنوز از شب بقدری که یک خواب بخوش توان کرد باقی بود که بدر
آرمیدیم و این منزل کوچکترین منازل بنظر آمد سحرگاه بر سر تربت شهیدان رفتیم
و از دل خونین و جگر سوزان شمع و گل بردیم بیت همتها برده ام از صدق بخاک
شهدا + تا دل و دیدهٔ خونابه فشانم دادند + بدر قصبهٔ مختصر است مینی حایر
و درو ست آب برای مراحله آیه از اینجا برداشته شد که گویند در آنجا آب نیست
هجدهم ازان پیش که هنگام نماز دگر رسد دل بسیر نهادیم و ازان پس که وقت نماز
بامداد گذشت محمل از جا زده گشادیم ترول گاه امروزی خیط نام دارد نوزدهم
بعد نماز پیشین دامن بکمر زدیم و نطاق برمیان بستیم و تا آفتاب مقنعه از رخ برکشود
بر سر بستوره و اکشیدیم بستم نزوال خورشید ابشد رحال توام افتاد نماز پیشین
در رابغ بجای آوردیم و از اینجا احرام العمره بستیم زیرا که جحفه که اقرب المواقیت است
نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه در برابر رابغ است و تفصیل این سخن در فصل مناسک
جوی بست و یکم ثلثی از روز مانده حیالان را تکلیف حدی خوانی کردیم و شطری
از روز بر آمده بر سر چاه حنیفه شتران را اناخیدیم بست و دوم بین العصرین
بره نوردی افتاد و بگاه تخلیص مضرب خیام گشت بست و سیوم هنگام عصر تازیانه
عماری بر پشت اقد نهادیم و صبحدم گشادیم و این منزل را نام فراموش کرده ایم بست و
چهارم نیز بساعت دیدنی در گرد هی مرحله شدیم و چون صبح طمع نقاب برده بر رو
فرو هشت و صبح راستین برند گوهر را از رخ برگرفت بوادی فاطمه رسیدیم بست و
پنجم میانه دگر و پیشین ابر بستیم و نماز شام در قرب سرف که مضجع ام المومنین میمونه
رضی الله عنها در آنجا است بجا آوردیم و نیمی از شب نگذشته بود که بمکه مکرمه در تکبیر
رسیدیم و هم در شب طواف و سعی کردیم امید که مقبول بارگاه خداوندی باد سخن
در اظهار کوائف روانگی از مکه لطائف دو مرحبت نمودن بمکه و اینظار گیان حرمین شریفین

دلاویزوای تماشائیان این حدیقهٔ رنگ‌آمیز ابلکه را اعادتی ست مستمر که چون فصل ربیع
گل رخسار زرد شود و ترنج چون آتش فروخته از تاب مهر بریان گردد وصیف را نوبهار جوانی
رسد خورشید از زمان شعله‌فشانی آید رخت بسوی طایف می بندند تا دمی چند بسایهٔ درختان
بیاسایند اکنون که هنگامه آمد آمد همان هنگام ست کاروانها از پس هم در رفتن ست تا تمام
واقند اگرچه هم رقم سنج را نیز هوای تفرج در سر افتاد و آرزوی گلگشت بساتین طایفی از دل
خاست پدید آمد که طائف را دو طریق ست یکی از جبل کره و بدین طریق روزی در میان
بیابان باید آورد و بس اما نشیب و فراز یکه آزاست مایهٔ آزار جانست و بیژه صعود و هبوط
جبل کره میدانی که چه مقدار گران ست ایرا غالب از راه دوم میروند فرقی جز این نیست
که درین راه دو روز در میان باید گزرانید و این نیز سه شعبه دارد یکی براه زیمه و آن
برگزر نمودن اشجار سایه‌دار زبون ترین منازل ست و دوم براه سهله و آن از جهت
خضرت سواد و شادابی نواح احسن المراحل و سیوم بطریق جعرانه و آن اگرچه از دیگر سبل
درازتر ست ولی صراط مستقیم همانست که خواجه عالم صلی الله علیه وسلم از انجا اعتمار فرموده
چون جویندگان ماثر نبوی را گزیر نیست از گزر کردن انسوی سیخو ست که بهنگام بازگشت
از جعرانه بیاید اما بتقاضای زمان قضا و قدر جیان شورش آلوده و دل ربوده
و چندان مستعجل شتاب زده برگشت که بآن خجسته کو نتوانست گزشت ایزد تعالی
نیروی تلافی داد باجمله باندازهٔ پنجروز در حرم محترم بسر برده شامگاه سلخ ربیع الاول
روی بدانسوی کرد و زمان شروق لوامع شمسی به سهله رسیده مرغزار خوشی ست
حدایق غلبا و نخلستان متراکم و میوه‌های شگرف و انهار جاری دارد و غرهٔ ربیع
الثانی تا آفتاب پارهٔ حرارت فرو نشست و هوا قدری سرد گشت سودای حیل
گرمی گرفت و تا مهر طلوع کرد در سیل نزول کردیم اینجا نه از نهر نامی نه از چاه نشانی
اما چون یکدو وجب میتن بکاوی آب صافی بیابی بتاریخ دوم بعد نماز پیشین

درباین چوب در دست گرفت و تا طائف رسیدیم تخشی از روز رفته بود و این مدت
سیوم از ماه بود طائف هوای خوشی دارد درین روزگار که تموز است روز بازار است هوای
اکنون پرده سقف و جدار زیر آسمان بخوابی از گرمی و آزار را اثری نیست یخ بسته اگر از
سرما خنکی آبش بگداز چه عجب نوا کی گونه گونه و میوه های نوع نوع در اینجا یافته میشود چو
توخ و عنب و رمان و سفرجل و تین و شمش و توت و کمثری و تفاح و جز آن
آثاری چند از سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم در اینجا مشهور است مزار کثیر الانوار حبر الامة
ترجمان القرآن سیدنا عبدالله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و ابنای رسول کریم
شهیر از مدفن است و تربت زید بن ثابت که در حق ایشان وارد شده افرضکم زید
او کجا در و بیرون است و مرقد عکرمه مولی ابن عباس نیز در نواحی طائف است
بزیارت همه مشاهد مشرف اندوز شدیم الا قبر عکرمه که آن بالاضافة دور واقع
طائف را در اصل چندان آبادی نیست اما از فراهم آمدن اهل مکه رونقی می یابد
عمارتش همه خام مشتی و منعی است تبفاوت یک گروه از طائف همچ حدایق و صد شقایق
بستانها پر از ریاحین و انهار جنات تجری من تحتها الانهار دو دو هشت
دران سرزمین بهشت آئین بپایان آمده بود که گوینده گفت موسم سفر دریا میگذرد سفاین
برفت دو کشتی در ساحل است و لیس من آنهم بسفر شتاب زده سخن آشفته دل پریشان کرد که
جیهات از دیار عرب زود میباید رفت ولیکن چون با استنباط کرد آنی اقامت سال دیگرا
مجال نبود لاجرم در دهم از طائف آهنگ حرم کردیم و همین غلغله از عزم سمت جبرانه بازداشت
بتاریخ نهم بعد نماز پیشین طبل کوچ نوختند و چاشت گاهی به سیل گذر افتاد چون
سیل در محاذات قرن است احرام العمره بربستیم و نیم بیش از صلوة عصر بگاه رگردیدیم
و پیش از طلوع نجم صبحگهی به جلد رسیدیم یازدهم همچنان عصر نار رسیده روانه شدیم
بتاریخ دوازدهم وقت اسفار مکه معظمه رسیدیم چون روز گرم بود بین العشائین

طواف وسعی کردیم بتاریخ پنجم در وداع مکه مبارکه و روانه شدن بعزم وطن و رسیدن بجده
واحوال سفر دریا و رسیدن به بمبئی پس از آنکه پانزده روز در حرم محترم بسر بردیم وقت
اقتضای آن کرد که خبر از یار و دیار پرسیم و روی سوی وطن آریم لاجرم با دلی پر از درد و چشمی
پر از اشک طواف الوداع بنیت العود بجا آوردیم و با سری شوریده و خاطری پریشان روان
شدیم و زمان رحیل بعد از نماز خفتن بود و لیلة السبت و هفتم ربیع الثانی وقت ضحی هنگام
نزول در حدیبیه دو کروهی جده بجانب مکه آن مبارک منزلیکه بیعت الرضوان در آنجا اتفاق
افتاده نشانی هند حالیا در آن هامون بقعه مسجدی ساخته اند توفیق نماز یافتم در آنجا
و الحمد لله بعد از آن تاریخ پیش از آنکه نماز عصر گزاریم کار باشد بار افتاد و تاریخ هشتم
بختی از روز رفته به جده ناقه بچر اسرادیم جده نیک معمور و گزین آباد هر چند مصری کلان تر
اما از اجتماع بازارگانان انبوهی سوداپیشگان پر رونقی دارد هجوم مگس و پشه دل آزار
و کمی آب جانفرسا آبادیش بر بحر ساحل مزار پر نور مادر همه آدم زاد حوا رضی الله عنها
بیرون شهر واقع نه روز در جده توقف شد شب هشتم ماه جمادی الاولی طلوع برج
اتفاق افتاد چهار روز باد نوزید و سفینه اجنبش نکرد زورق بجای خویش ماند یازدهم
سفینه با نسیم صبحگهی همرهی کرد و بتاریخ هفدهم که روز هشتم از روانگی بود در بندر حدیده
رسیدیم بعد از آن روز نزول نمودیم و در جامع نماز شام خواندیم و در منزلی که زبان داب
فرود شده بودیم فرود آمدیم درین روزگار نخواکه متنوعه درینجا یافته میشود و بلطف الذایذ
رطب است ثم العنب انبه نیز درینجا بهم میرسد این بار فقیر را اجتماع دلخواه بمرد کمی مشد که در روز
بوده باشد که یکدو بار با ایشان در خور درویش دست داده باشد خدمت شیخ را مناقب از اندازه بیرون
بالاتر است آن گرامی نهاد دیگه چون او کمتر گیتی کم خیزد آن پاکیزه گوهری که چون او اصلاً آید
در حرم اتهامات کم ریز ظاهرش معمور و باطنش آباد مردم او را از جرگهٔ صاحبدلان میدانند
والحق که صدق است هر چند مختی از صلابیل مکارم آن مجمع فضایل بیشتر گزشته بود دلی مشتعل

اَعِدْ ذِکْرَ نُعْمَانٍ لَنَا اِنَّ ذِکْرَهُ × هُوَ الْمِسْکُ مَا کَرَّرْتَهُ یَتَضَوَّعُ ×
خامه از تکرار باک نکرد رسالهٔ امام ابو القاسم قشیری بتغییر لطف کرده فرموده اُقتبسناک
بِکَثْرَةِ النَّظَرِ فِی هٰذِهِ النُّسْخَةِ الْمُبَارَکَةِ شیخ باوجود حنفیت در باب قرات فاتحه عقب
امام اصرار فراوان دارد میفرمود که باوجود ورود آن در احادیث صحیحه چه جای شبه
و حدیث گفته آمد در جانب عدم قرات هم آثار آمده و مع ذلک احادیث قرات تاویل
میتوانند بزیرفت گفت گنجایش تاویلات نیست هر حدیث چون جبل است که از جا نتوانند جنبید
درینجا سخن را بدینگونه تقریب است که قطع نظر از قوت ضعف معارضه احادیث ایشان منع
کرده اند وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ الآیه را چه تاویل گفت مسلم است که فهم من و تو در فهم احکام
چون فهم حضرت رسالت نیست لیکن باوجود آن چون آن سرور فرموده اند جای تمسک آیه نماند
سابق شنیده که مبدا حضرت سید احمد مقبولی در یهی چه مایه شوقمند بودم و بسبب محرومی هم
دانسته ست ایزد پاک این بار بحبر مافات توانا شدم چنانچه بتاریخ بیست و دوم
ثلثی از شب باقی بود که آهنگ دیدنهم کردم و ساعتی از روز برآمده فایز شدم با جناب سید دولت
مصافحه دست بهم داد نوازش و لطفها فرمودند مژده ها دادند و بشارتها آوردند و در یک انجمن چندگرت
برق کشف از سینهٔ آن مشرق انوار تجلی درخشید نقش خوش نشست الی از همه مرشد خاطری بدو
آن مرشد دارد از اقطاب میدانند سن عمر شریفش که دراز تر باد امروز یکصد و هفت سال است و
در نزدیکی این ایام از او ولدی کرامت شده و هر آئینه این از جمله کرامات و خوارق عادات است
تحقیقیه گویان از لغو نفور و بحثه منقران از خامی دور از خوارق او دفترها گفتند اگر سر آن حکایات نمیه
کنند نامه طولانی آید لاجرم از گل بوئی و از زلف موئی قناعت میکند یکی از خرده مردان
خبر از ظهور مهدی پرسید فرمود اِنَّمَا اَمْرٌ مُبْهَمٌ کَالسَّاعَةِ یَاْتِی بَغْتَةً
وی گفت سخن پیشتر گوی سید گفت بالاتر ازین وقوفی نداده اند اگر باور نیست
بسم الله برخیزد از ترجمان قرآن بپرس او گفت عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما از هزار

ازہزار و دو صد سال در خواب راحت ست بیدار کہ تواند کرد و خفتہ بعض چون در آیا یہ فرمود
اهل اشبد بشر یکہ در طائف یک از بعض درختان خوردی پس آن توانا مرد آوردی نیز رفت
و بہ طائف رفت و پنہان کرد روز چہلم ابن عباس بر وجلوہ گر شد و فرمود اِنَّمَا اَمْرُ مَهْدِیِّ
کَالسَّاعَةِ یَاْتِیْ بَغْتَةً شیخ عمر با من گفت کہ سید را طی ارض کرامت کردہ اند نسبت و سلوک
پاسی از روز ماندہ بحرکت در آمدم و یار و از شب رفتہ بجدید و رسیدم دریہم قریہ بیش نیست خیال کہ
برفتن ہمراہ او از دریہم باز داشتہ بود این نوبت بسیج دریہم از مرادہ باز داشت خارج
... کہ ہموارہ بدل تخایید خلیدہ تر شد از بخت و اتفاق سید عبد اللہ کہ مین ادر
... اگر در حدیدہ افتاد چون بودن من دانست بتیا بانہ خیال دیدن من کرد
ناگاہ چون دولت بیدار بر سرم سایہ گستر و من عجب پاکیزہ جائی ست ہر کرا شنوی
ہر کرا بینی پاک روان چون شنیدہ گوئی از کلاک من کم خیزد نا دیدگان را نام دریا
آوردم ... کہ بدایع نگرندگان ملکوت سموات درین ملک تاب اندازہ بر وجہ ارض
ہستند کہ نوادر ذکر شان یک تذکرة الاولیا را سرمایہ ارزانی دارد تا باین فرح سرزمین
رسیدیم و دیدیم کہ بہارستان ولایت ہنوز شاداب ست و چمن زار کرامت را شقایق در بار
بہاران تازگی ست سہ ہنوز آن ابر رحمت دُر فشان ست و می و مینا ند با مہر ولت شاہ
... بعد رفتن ملک مین ست از تخت اقتدار ترک و در آمدن در حیطہ دنیا را نام صنعا
... جبال کوہستان بسر می برد ناگاہ بخت خفتہ او چشم باز کرد و عروس دولت بر بستر بالین
آورد سبحان اللہ در زمان ذہاب من این مملکت ترک مسلم بود و در ہنگام ایاب امام
صاحب تاج و تکمیل ست نام سلطان روم از خطبہ بر آوردہ امروز سکہ بنام او زنند و خطبہ بنام او
خوانند عشرت تکیہ را ثباتی نیست دولت دنیا را بقائی نے گوئی طلسم حباب ست کہ
تا چشم بر ہم زنی خراب ست خنک آن دیدہ ور کہ عشوہ ہای زود زوال صنمان برا
این مشاطہ نا فریبا در چشم او فروغی نباشد و کرشمہ ہای کم پای لعبتان بر شدہ

این سیمای پرنیرنگ را دیگر فرصت بیانی نبود از کوچه این شاهد فریبنده دامن کشان
و برگل و ریحان این چمن دلکش دستی تین فشان گذرد چون نوشامی این سر نغز خریدار
مغز نیست و آن مرد معنی نادر بگلگشت خیابان ابجد و خرابه ورنه جلوه گاه شباروزی ازاده
خلوتی است که در شهرستان عدم ساخته اند ایرا برسر جهان بکهستان طرازی میرود و سخن حسب
مذاق صورتیان که اکثر گیهان در تصرف ایشان است میگوید تا سرزنش و ضحکش بعیر مکمل
نکشد در بزم مستان سخن از جام و صراحی باید گفت نه از سبحه و سجاده و در انجمن فقیهان حدیث
صوم و صلاة باید کرد نه ذکر شاهد و باده باجمله سبب جمهوری در انتقال دولت ترک از بن بلاد
که سرکشی طغیان پاشای مصر محمد علی پاشا چونکه مشهور و معروف در ترک و تاجیک گوش خرد آخر
هر دور و نزدیک است شاید که تو نیز بیخبر از آن نباشی از مملکتی که پاشا بران والی است
سلطان را جز سکه و خطبه جعلی و نصیبی دیگر نیست با سلطان محمود خان ثانی فرمان روای
سابق انار الله برهانه ستیزه های سترگ آورده و مقهور نشد امسال که سلطان عبدالمجید خان
خلد الله ملکه پسر مرحوم سلطان محمود خان ساده جهانبانی را رونق تازه آمد حریفی بکاربرده
و با وجود جوانی تدبیر پیرانه نموده نخست طرح آشتی در میان افگند و از آن پس که دریا بجنبش آورد
مهر و وفا به نیرنگهای شگرف زبون خود کرد و عزم نبرد آورد و سپاهی گران بر سرش فرستاد
محمد علی چون پایک بر سر ستیز و فتنه بر سر شورش نگریست از جای رفت چاره ندید جز اینکه
از همه مملکت خویش عسکر یکجا کند که ملکی در دست غیری رفته باشد چنانچه همین قرار داد
ابراهیم پاشا ارشد اخلاف خود را که حکمران یمن بود نیز فرمان فرستاد که خویش را با فوجی
که دارد عنان گسسته تر از باد و باران بمصر رساند و هیچ باک ندارد از آنکه الکای یمن چون
خالی گذارد چنانچه نامه نگار هنگامیکه در جده بود ابراهیم و جند او از جده بجده رسیده و براه دریا
روانه مصر شده پس از رفتن او امام در آن مملکت دست تصرف دراز کرد هر چند اصل مذهب او
زیدی است اما بعض آیین و آیینهای ناپسندیده بمعنی ایشان فتار دارد زیدیت و وهابیت

یکجا شده طرفه معجونی ترکیب یافته اما از رستی نباید گذشت اهتمام امور شرعیه نهاد او تمام اهتمام
طول حیه حاجت یکی از آن بگوییم قیاس آنهانرا فراخ است و صحابهای گیتی افروز نقشها بر آورده اند
اندک التفات در کار رد فقهای نماز بنادیان خانه بخانه و کوچه بکوچه میروند و تکاسل میشوند
بمسجد می آرند و هر کی بی عذر از نیل فضیلت جماعت محروم باشد جریمانه برادر عاید شود عبارت
مختصر روز نهم با کاران عدیده را وداع کرده بکشتی رسیدیم و بیست و ششم [۲۷] و هفتم لنگر بر داشتند و بیست [۲۸] و
هشتم مجا لنگر انداختند هنگامه صعود و نزول خاطر برتافت لاجرم از دیدن مخا چشم فرو بستم
و قطع نظر کردم بعد سه روز بتاریخ دوم جمادی الثانی وقت نماز پیشین باد با نها کشوده بیاره
از شب رفته از باب المندب بی زحمت بیرون آمدیم سه روز باد برو فق مراد وزید چهارم روز امواج
سفینه را کشان کشان در دریا عجم انداخت و زیر کوهی که بر سر ساحل واقع است بگرداب آنجا
زور و کششی داشت که از مراحل عدیده و فراسخ بعیده کشتی را در کشید تا شش روز از آن
بدر نیامد شگرف ماجرائی بود که چون هوا اهتزاز میکرد کشتی بجنبش می آمد و از کوه دور میشد
و چون هوا گستر میشد آب زور می آورد و کشتی را بسمت کوه میکشید هر شام شادمان میشدیم که
امروز از کوه دورتر رفتیم و هر صبح می نگریستیم که باز نزدیک تریم از آنچه بودیم ۵ پاره نزدیک
در هر دور بانشم کرده اند + باری دعای سحری واز [illegible] بیکار گر افتاد باد پیش وزیدن بلا
انقطاع و بی فصل وزید تا در مدت دو روز از حد جذب آب بدر زدیم و بتاریخ بیستم بر کنار منجی
لنگر انداختیم اگر این شش روز از میان بر می داری و هر آینه بشماری آری از مخا رسیدن به منجی
در نوزده روز دان والسلام گفته اند بیست و یکم [۲۱] روز دگر روانه شدن از منجی و رسیدن بحضرت دهلی این نوبت
یکماه و بیست و پنج روز منجی اقامت گاه افتاد و انیمایه درنگ را سبب یکی بود دیگری هجوم هنگامه
و باران که رسم بوم کوکن است الیس و چنین نا هنگام از قصر و کاخ بر بیدن و به موج و عمارت
پیوستن چون توان گزید دوم زبونی راه درین روزگاران که شیوه مرز گجرات است الیس
طریقی چنان زشت و راهی چنین نکوهیده چگونه توان پسندید و در نخستین باب این هر دو

شناسا شده و در زینت کرتو بکوی راه نا سنگ که بسته بود چه آسمان بچ بدنیکو ند دریافتانی
و نه زمین را بدنیا یا آشفتگی و پریشانی وکوکن در منزل اولین اگر انقطاع نیز بود در حله دیگر
خود اثری از و نمیاند گویم ای ساده مرد از یاران سورت و بر وده برش یکردان انه روی دوری
نی مینی کان نجنه کرده را چکونه چشم دراه دست نکو تا هی سخن دنیا نامه مولانا محمد صدالدین
بهادر صدر الصدور شاهجهان آباد بچندان نغزی وحیان دلجوئی فرخی وردد آورده که سخن
مینی چند بجوست از ضمیر سر برزد چون ذکر جمیل ایشان از دل بها نه می جست آوردن آن
قطعه را انجمن تقریب اندیشید مولانا از گزین احباب اعی اند لطیفه بزیدی بران در نزاع
اندیشه نگذرد و باین دار نه و مراتب دانشمندی هتاسی ایشان کمتر توان دید بسیاری
قوت جامعه در کشش خرد بر منقول و معقول چیره دست افتاده هنگامه افروز افاده اند و از
دنور هوش و هنگ مزید دانش و فرهنگ توانائی سخن بهر زبان دارند از زرد و تخلص
مرا لبنان است مینی چند از ایشان ثبت افتاد ❊ فرد ❊

گر عشق نا پیکش نه آریم گنج عیش / آسان دهیم آنچه بمشکل گرفته ایم
با این تقوی درون میکده آزرده ایم / صراحی در بغل مینا بکف پیمانه در پهلو
عالمی کشته شد چشم تو در ناز همان / صد قیامت شد و حسن تو در آغاز همان
بزم افروز شبستان نشدم آن شمع / بخت خوابیده سر خاک شهیدانم سوخت
آزرده زمن حال شب وصل چه پرسی / نی دل خبرم داشت نه از دل خبرم بود
کرد غم جز دل ناشاد محلی نگزید / ورنه آئینه ها قابل زنگار نبود

مکارم ایشان ازان جدا دانی که نگارنده را دست خسته شود و نامه فرسوده گردد و هنوز
مدتی از دفتر و حرفی از طومار برروی کار نیامده باشد نامه نگار از غنچه دلی انجمن
اجمال که اگر لفظ گل نویسد خواهد که همه چمن را ان جلوه گر بیند لیس معنی البسر ازین توانم
لاجرم مشتاقان تفصیل مناقب ایشان را اشاره میکنم گلشن بخار که در آن صحیفه بحق

سخن در ترجمه ایشان بسیط افتاده فذلکة الکلام آن قطعه این ست ❖ قطعه ❖

ای نوعروس احترام تو از کعبه سوی هند / وانی که بازگشت چرا کرده ایم ما
زان مشرق لوامع قدس از چه رو باز / اندیشه صرف تیره سرا کرده ایم ما
بهر طواف کوی تو ای مهر اوج فضل / رو جانب زمین ز سما کرده ایم ما
ای حج و عمره را ز تو دانیم رکن و شرط / زین راه طی مرحله ها کرده ایم ما
ای آگه از تفنن الفت چه دور اگر / از قبله رو بقبله منا کرده ایم ما
شیخ الرئیس را بتو همسر نوشته ایم / پرسی اگر صواب خطا کرده ایم ما
پور قباد را بتو همپایه گفته ایم / انصاف میدهیم جفا کرده ایم ما
آن مظهر شئون صفائی که در کتاب / از شیوه تو رسم وفا کرده ایم ما
آنی که دل بشیوه شیرین ربوده / آنی که جان بذوق فدا کرده ایم ما
مرآت دل بهجر چو زنگ الم گرفت / از یاد عارض تو جلا کرده ایم ما
جان از فشار درد جدائی چو تنگ شد / از وعده وصال دوا کرده ایم ما
زان پاره آتشی که دلش منجمد آمده / آتش غبار و آب هوا کرده ایم ما
بر ما مگیر نامه اگر کم نوشته ایم / دانی که اعتماد صبا کرده ایم ما
در نامه نانوشتن تو از تو بیش خود / صدگونه عذرها ابتدا کرده ایم ما
وین نامه گرچه بعد دو سالی نوشته / اما ترا ز ناز بجا کرده ایم ما
هم در طواف کوی ترا یاد کرده ایم / هم آرزوی تو به منا کرده ایم ما
در کعبه دبستان مدیح تو خوانده ایم / و اندر مدینه بر تو ثنا کرده ایم ما
هم بهر تو به مروه تمنا نموده ایم / هم بر صفا دعا بصفا کرده ایم ما
هر جای کان محل اجابت شمرده اند / حق وفا و مهر ادا کرده ایم ما
در ختم نامه عرض دعا گر نکرده ایم / ای حسرتی حذر ز ریا کرده ایم ما

چون بار با کعبه دعا کرده ایم ما		وانگه دعا بموضع دیگر چه حاجت است

مستند بباد درین آوان که از ابر و باران بر روی زمین و در جو آسمان اثری نماند
از مبنی بسوت راه بحر به بیرون گشاده گشت بهر ساحلی که خواهی گذر نیت براهی که خواهی بپیمای
اما از انجا که سفر صحرا از سیر دریا دلکشتر و دل رباتر است در کشائی سخن از ان پس که مردان آ
با برگ و نوا براه دریا به بندر بهکاریه فرستاد که از انجا بشوده شکر راه است در برده و هم خود آیم
خود با تنی چند طریق هامون گزید که بر وی هر قدر سبکبارتر خوشتر خاصه از مبنی تا سوت بهمه حال بتاریخ
شانزدهم شهر شعبان المعظم در ربیع جامین اخلاص اینجا بی مسیح ایدر رود کرده بماهیم گذر کرده و فاتحه بسر
تربت فقیه علی قدس الله سره العزیز خوانده بر سر شعبه دریا رسید و در زورش مردمی ستم محمد علی
ایجا بون ذکر آن گزیده مرد بالا گذشت تا لب شعبه مشایعت را آورد و در سر البستان نوکیان
سیر باغی رنگ بسی دیگر و آبروی گرم او را حفاظ کرده و بعد مغرب از شعبه عبور کرده سحرگاه به بیکر بند
که در ازده کردبی بماهیم است رسید و هفتدهم همان نفس از شعبه که میانه گهربندر و بسی افتاده گریه
نفس مرتز است عبور کرده به بسی آمده در بسی توقف ناکرده پیشتر روان گشت و شامگاه این
سوی دستور که مسافت کرده از بسی است در دیرم سالا اقامت گزیده ای فیش شکر فان ر...
و زورش چون در دریا بند شمار منزل البته بکرده است بر آئینه از چهره پردازی گزارش سنگام
دلکشا و نقش طرازی نگارش شادمان شده وجه مستغنی بود و کذلک فصل بین المرحلتین را چون
دریاب اول انداز گرفته آمده و گرشرح آن نیازی نه داشت ولی چون از مبنی تا سوت سکون و حرکت
از جهت اختلاف اوقات تغیر ریده نه بدستوری معین و نه بزمانی مقرر است رقم سنجی آن طرز گرانی
و هم ازین ره گذر ضبطی معلوم ندارد که هنی اقتدا را اکثر در غیر جاهای نوبت رفتن مانده ایم و معدا
نصل مرحله جدید آوردن ناگزیر و آوردن بعضی خلاف نظم ازین روی بر همه نگاشتن لازم
مقتضا مقام نگاشته آمدن بی هنگام تازی آن مرحله آسانی بد و سبب و او داشته از تنگی
در طریق بیم از تیر و تفنگ شیر و پلنگ نیست لعلم قری آباد و دیه ها بی معمور متصل هم بر جا

خواهی فرود آئی هر جنس خواهی برگیر خلاصه بتاریخ هجدهم [18] وقتیکه آفتاب بسمت الراس تافت
ازشعبه که دو کروه فاصله دارد عبور کرده روانه بیشتر گشت و پاسی از شب رفته در سری کالنو
از بیخ رهروی آسود و فصلش از دنتورا نه کروه سری کالنو دیهی ست و بس بتاریخ نوزدهم [19]
یک و نیم پاس از روز برآمده پا در رکاب و دست و عنان علاقه گرفتند بخشی از روز مانده در تارالوپر
که پنج کروهی سری کالنو دیهی ست و قصبه آسا دم آسایش گرفته طی مرحله افتاد بتاریخ بستم [20]
صبحگاه از شعبه عبور نموده به ڈینور رسید فاصله میانه تارالوپر و ڈینو پنج کروه ست در رخ نهفتن
مهر بوکه در گشت ساعت باشد که از ڈینو کوچیدیم و نصف اللیل بعمر کالنو رسیدیم عمر کالنو از ڈینو
ده کروه تفاوت دارد و بست و یکم در اواسط ربع دومین از شعبه گذشته شطری از شب رفته
در قرب دمن دم برگرفتیم از آنکه شعبه که در قرب اوست بر سر مد بود و نیم شبی هنگام جزر بی سفینه
گذشته بدمن کلان از پشت زین فرود آمدیم و زین از پشت اشهب فرود آوردیم بست و دوم [22]
قدری از روز رفته از شعبه که ما بین دمنین ست با کشتی گذشته بدمن خورد بالش و بستر گزیدیم
از وفور شعب که راس المال هجوم رنج و تعب افتاده و از خرمی سواد و دلکشائی کوکن که سرمایه صد گونه
انبساط آمده هیچ مپرس اگرچه فراوانی و روانی شعبها تا سورت ست اما حسن سبیل و فرخندگی
طریق کوه بیک کوکن و آن اسپرم گونا گونش خرخره آن فراوان برگ نخلهای بوقلمونش از فسانه
درنخستین گفتار باجمالی که تشریف تفصیل دربر دارد کسوت حرف و رقم پوشیده ست اگر بسراغ
کاین ماجرا اندک اندازه بگیری ورقی چند برگردان پرده چند بردار اکنون این سوی دمن
زبونی طریق ست و پستی و بلندی کریوه آویزه درین روزگار که اول موسم ست نظر برین دل
میکشید که از ینجا از گردون تسلیم و با فلک پیوندیم دل از بر برکنیم و به بحر بندیم این مصلحت را
یکشبا روز در ینجا بپایان آمد فرجام راه خویش گم کردن پسندیده نیفتاد لاجرم بست و سوم [23]
اندکی از روز باقی بود که همان ناقه و محمل خواستیم و به بسیج طی راه برخاستیم چون رهگذر خیابان
که بود و الی شب هنگام بیمودن آن دشوار تر افتاد و ولی آنمایه که قریه و دیهه پرتو افگند رهگرا

لازم وقت بود میسر نشد تا نخستین از شب رفته موضع کرسل که کروهی ست چهار کروهی من سنخ نیز
شب در آن زمستان جا بسر بردیم صبحدم بستر برچیدیم و در باربری که اندک تفاوت از کرسل قریب است
همگی خیمه فرو گستردیم نیمروز بازده بجای شیره افتاد وشامگاه دبلیا فی نزول جای آمد بعید
در میان کرسل و باب از شش کروه اتفاق بست و پنجم در گنده‌ی که قصبه‌ایست خورد دو کروهی
باب اقامت روی نمود بست و ششم در گلوئی که هفت کروه فاصله دارد توقف ورزیدیم
بست و هفتم صبحدم از نوساری ره نورد شده نماز مغرب در سورت ادا کردیم فرق در میان
هر دو دوازده کروه است مانند روزی دو بیش از نزول سرورزیست سید محمد عید روسی آهنگ
اوزیلش کرد و سید میان خود ماه امیر ما را نزین سرای طمی [illegible] بردوشته است
مناقب هر دو آمرزیده مردان درین اوراق سخیده داده روشی ست امروز در سورت
جای هر دو عزیزان خالی است نه شیخی چون سید میان در بزم علم و دانش جلوه گری دارد
ونه شیخی چون سید محمد بر مسند ارشاد تمکن بزیر است لجد را که شش روز در سورت سکونت
دست بهم داد بتاریخ چهارم رمضان پای بهان بجای شغل ره نوردی گرفت محط بقری
چوکیست که یازده کروهی سورت است امادر ترددیکی خیمه از سورت بالبیتن اتفاق افتاد
صوم منع از رفتن نمود لهذا در بار کروهی ست تفصیل هم کرده از سورت نفس راست کرد
خوش نمود پنجم در موضع هیرون که یازده کروهی بریا دست اقامت رو داد ششم بروچ که
هفت کروه فاصله دارد گذر [illegible] افتاد هفتم انکلیر که دوازده کروهی بروچ است نزول جای بود
هشتم ورود در امیود که ده کروهی انکلیر است رو نمود نهم بر بروده مستقر و متاع والی چنین آمد
با ساده نواب حسام الدین حسین خان را احیا دیدم [illegible] فرمود آمدند و بار امسکده خویش آورد
داین مرز بوم امیدین قبل تموز گرم جهتی کنزست که بار دیگر بجوید نیز سرد و مهر [illegible] در مبارک
رفتن نامگرد آوردا تا گوده که سه مرحله از برده است و ناسش در ضمن بیان منازل
گفتار رقم پذیر خمه گذرافتاد عبد العزیز نام مردی کهن سال که طریق قوم شناخته

وبانیزابو توانائی براه ایشان رفتی برخورد و همین صحبت اوروزی خوش گذشت این بار دیگر جایا
وبیدایش روزی شد و اینجا زبن فرمود که خجسته بخشش نگذشت که از حکایت آن فرخ ذات
مهر بر لب نگزرد و آن این بود که گفت از اتباطم اسباب حجاب نگاه بر سحاب دو هم اثبات
و تماشای نظر لان هر چند بلند پروازی کنند اما نتوانند که از پرده سحاب در گذرند و انامی اثار کشند
قطع این نار وا ماده راه سفر دریا فرو میده چیزیست خاصه وقتیکه امثال این هنگام رو می نماید
کالموج من فوقه موج من فوقه سحاب گردان و تیره گاه که دست از تدبیر کوتاه باشد و تا مهیا
روی در نقاب کشد و پرده از میان برخیزد و غلبه قهر کثرت نهان گردد و سلطان وحدت
سطوت ظهور آرد و طلسم هستی و توئی درهم شکند و بدید آید لمن الملك الیوم لله الواحد القهار
حجاب مرتفع شود و یدانی ببیند و دوستی واتحاد که این ذوق دریافته باید که هر خویش نگاه گاه بی
این داستان عرضه داده باشی و بیچارگی که نابودگی خویش در نظر آید ره باشی چه اگر تو چیزی
می بودی چیزی از تو بر می آمد بود که از کثرت پیوستگی گسستگی لازم است تکلف بی تکلفی گرد
و قطع نگاه از هستی موهوم نماید و خاموش گند فنا خواهی لقا یابی سبحان الله این قوم را چه نگاه
وجه الله ارجمند است اگر چند در هنگامه گذرفت بس نیرنگیهای قدرت و بدایع حکمت دیده و
دانسته آید که اظهار آن اسرار تا در اولین اوراق که ذکر گاه آن بود اتفاق نیفتاد در غیر محل جا
جانی گذشت اما آنچه بخاطر میگذشت این همایون سخن بود هان کار از سخن بنیک شاید در کار آوردن
آن روزی باد گرم خونبهای نواب بنین باصنوم در برده بیابان آوردن فرمود که دهم شوال
و اتهم بقصد ابرام سودای رحیل گرمی گرفت این بار عزیمت آن شد که در غیر طریق آمدن باید رفت
وازگزین شهاب تغیر راه خیال مشاهده احمدآباد بود لهذا به سمت احمدآباد کردیم و در سانولی که
دوازده کروهی برمگزیده در قطاع نواب حسام الدین حسین خان بست نمعان شان که مشابه الجنت
جلوه فرمایند و ازدشتیم هر چند سواد بیستی دیگر است و سانولی بر حیز نگذرد لیکن نگاه
دل ز دستان راه دور گزیدن دور بود دیا خود هم دگر نگذشت و دوازدهم اتاک آتش

ریزان رو الهامی سنگ آب کن کمان وداع احباب کردیم به جای تفاخر را ابتهاج است
ع کز سنگ ناز خیزد وقت وداع یاران ودر بهالیر کرده کروه فاصله دارد رسیدیم سیزدهم
ونزیاد آمدیم بهالیر و نزیاد هشت کروه تفاوت دارند نزیاد آباد ان جانیست چهاردهم
بکهیره رسیدیم اینجه منازل خیر از سالی بوکات انگریزی اند و حاکم در ینجا سکونت دارد نزیاد
محمود آباد نیز میروند ما گفتند که کهیره از محمود آباد خوشتر جهت این است کهیره آمدیم قصبه لیست وا نز
نزیاد نه کروه تحدید مرا دور است پانزدهم به بیوه که نه کروه از کهیره مسافت دارد فایز شدیم
اینجو مقام آرامستن جای حضرت سید بران الدین عبدالله مشهور به قطب العالم که از مشاهیر اولیای
گجرات بوده است طریقت ایشان سهروردی هستفاده از حضرت مخدوم جهانیان دارند
ودر ینجا شئ عجیبی از کرامات ایشان بنظر آمد حکایتش آنکه روزی حضرت برای نماز شب
برخاستند شب تار بود و چیزی در میانه حائل پا بر آن رسید و صدمه بجان رسید پا
شد و دل درد آمود دران عالم بیتابی بر زبان رفت که سنگ است یا چوب یا آهن است
چیست تا این برق از لب بر جست مگر از حضرت که امنا فاتی چند بر یک چیز پدید است
کزین جانب در وی چوب نیست آن یکدانه آمد دگرید آغاز شد بر سرش نه او زد داد ند که تعلق بگزار
دار منظر اب بگیر رشح طلبیان دیر نگی قدرت بنگر چون نور چراغ جلوه نمود و دید که یکی آب
چوب ودیگر سوم سنگ و یک طرف آهن بنماید و چهارمین جانب دانسته نشود که چیست و در اصل
پاره جبلی بود که صانع قدیر از پی اکرام دوست خویش چندین بدایع در آن ابداع فرمود
راقم آن را از مجاوران آن بقعه طلبیده دید تاریخ شانزدهم از بیوه به احمدآباد آمدیم
شکر و فضل مرا آراسته است را شناسی راه به شرف زیارت تربت پر نور حضرت شاه عالم که فرزند
رشید حضرت قطب عالم که ذکر شریف ایشان همین نفس بلب آمده مشرف شدم خورشید
حالی مرکز تا ونیکو منزل بهجت افزاست در احمدآباد اولیای کرام بسیار آسوده اند لیکن
چون مزار اکثر بزرگان ار شهرت فاصله واقع است ایاندروزها زیارت شان میسر نشد

الا بر سر تربت شیخ احمد المعروف گنج بخش در سرخیز که امروز مشهور به سرکهیج ست رفته شد بفاصله
سه کروه از احمد آباد واقع سرخیز برنگینی فضا و روشنی سواد از مشاهیر اماکن احمد آباد ست لاسیما
روضهٔ شیخ که حسن عجیبی دارد کتابه بمیثاق زیارتگاه ایشان این رباعی ست رباعی بحر کف اسمای
جوهر ریز شود + دامان امید گنج پرویز شود + از بهر سجود درگهش نیست عجب گر روی زمین تمام
سرخیز شود + ایشان از مغربی گویند و گویند که سلطان احمد گجراتی   احمد آباد گجرات که کلمه خیر
از سال بنایش خبر دهد برای شیخ احمد شده در قرب روضهٔ شان مزار علی شیر چشتی که از خلفای
حضرت نظام الدین اولیا قدس سره بوده‌اند واقع ست گویند که جذبه و سکر بر ایشان غالب بود وجد
مرگ نیز از تصرفات ایشان حکایتهاست یکی درست بیشه ستوار اندیشه از خارقه بدیده دیده نقل شد برای
میخواستم آن نقل بکنم نکردم و دانی چرا نکردم خوبی سخن که در عجائب طرازی بالتزام احتیاط بازداشتم
میکند فرمان نداد و مزار دیگر بزرگان که در شهر واقع ست بر سر بعض آن رفته شد چون حال تفصیل
معلوم نشد و باجمال هم بالا نماند زعرض آن معذور و معهذا در ذکر اولیای گجرات تواریخ مضبوط
بنابران چندان اعتنا نیز بر آن نرفت امروز شهر احمد آباد ویران ست و جبانکه در بزرگی کالا
نظیر احمد آباد کمتر توان یافت در خرابی و ویرانی نیز جز مساجد که آباد باد چیزی کمتر دیده می شود
و مساجد نیز ضایع شده و ترک بنیاد دینجا فراوانی گرد و ریگ ست عالمگیر بادشاه خوش لطیفه
میگفت که بیچ شهر گرد احمد آباد و ... افتشه اینجا از دود و فور شهرت از ذکر مستغنی ست از مشایخ
دینجا خوب میان چشتی از طوبان رام رشکسته طبع نرم دل گزیده خوی پسندیده و گوشی قناعت
سوز بعبادت معمور دارد سیرگاه او از خانه تا در مسجد ست وی با راقم مهربانیهای شگرف می‌نمود
و از جا مهندان قاضی محمد صالح مهربان شیخ نیک اختلاط کبیر السن حکومت انگریزان دینجا ست
هشت روز دینجا سکونت رو داد و بیست و پنجم از ینجا روانگی اتفاق افتاد در کوپره فایز
شدیم بتفاوت ده کروه واقع بیست و ششم دیگر آرید که بتفاوت ده کروه ست حط رحال
کردیم بیست و هفتم در مبین ... رسیدیم ده کروه فصل دارد و این قصبه کلانیست بیست و هشتم

باسنکه کروه دیهی سست پنجکروهی بیس نکر تزوالگاه بود از کوشر و کالین منزل از احمد آباد شد
تا اینجا عملداری گایکوار سست بیست و نهم در چند دیهی که تفاوت سه کروه سست و از متعلقات
پالن پور فائز شدیم سی ام در پالن پور که سه کروه سست رسیدیم پالن پور تحت تصرف نواب
فتح خان سست قصبه کلانیست فتح خان از دوستی سرداران هند و تبه سست و ایضا انگریز از اینجا [illegible]
تمام سست از اینجا گجرات رواج شده و اثرها آغاز گشت پنجروز در پالن پور اقامت کرده بود ششم
ذیقعده در راه داوس که هشت کروهی پالن پور سست توقف نمودیم هفتم در موضع کناره که دیهی
خراب سه کروهی بیجا ما ذوس اقامت رود و این سبب که بیشترین منزل را کرتا گفت فرو کشیدن
داشته باشد و دراز بود از اینجا صحرای ریگزار آغاز شده و کار را قوم بهیل افتاد و از مرود تا این
منزل ریگستان سست که تکلفات شاعری را در شرح آن گنجایش تمام سست حکومت پالن پور
تا اینجا بود و بس هشتم در موضع [illegible] که نه کروهی کهاره سست اب کنشادی تعلق [illegible]
علی منزل کردیم [illegible] از متعلقات سروهی سست که ذکر آن [illegible] نهم در [illegible]
[illegible] وارد شدیم دهم در [illegible] رسیدیم هشت کروه [illegible] یازدهم در سروهی
که هفت کروه سست فائز گشتیم دوازدهم در اینجا بسر بردیم سیزدهم در موضع [illegible]
از سروهی سست آرمیدیم چهاردهم در موضع [illegible] فاصله دارد فائز شدیم
سه کروه [illegible] اقامت جای قشون انگریزی [illegible]
نامیدیم که فصل بس کم [illegible] سست تا [illegible]
زاید مرا و را بود تا پنج پانزدهم
شانزدهم موضع گوندس که نه
دسالی که پنجکروه تفاوت دارد [illegible]
[illegible] سست و از متعلقات جوده پور سست [illegible] اینجا سست از سروهی
تا پالی [illegible] بجاده شور و تلخ سست لهذا آب [illegible] شد در اینجا اقامت [illegible]

تاریخ بیستم از پالی روانه شده پنج کروهی دیهی ست جاؤن نام در آنجا فایز شدیم بیست و یکم
دیهی نوکهره که هشت کروه ست رسیدیم بیست و دوم در جهوره که هفت کروه ست منزل
انداختیم بیست و سیوم در گری که هفت کروه فاصله دارد بار از بارگی فرود آورده شد بیست و
چهارم در تونا گیله که نه کروه ست رسیدیم بیست و پنجم در اجمیر شریف آمدیم اما از رهگذر درازی
کروه و هجوم خیال [illegible] متوالیست رسید فردای آن که بیست و ششم بود در رسیدن
اتفاق افتاد مستور مباد که از اینجا تا زمان ورود به دهلی نگارش نزول نامچه سفر را
اتفاق نیفتاد و اکنون که دم تبییض این عجاله ست بسبب امتداد ایام نام منازل و دیگر
جزئیات خصوصیات مقامات بخاطر نیست لاجرم از اینجا تا ورود دهلی سخن باجمال گزارده
میشود و چون از اینجا همان راه که رفته بودیم آمده ایم اگر ننوشتیم چه باک و درین اندر روز
نوادر و وقایع هم کمتر رو داده بهمه حال پس از اقامت پنج روز یا شش روز بنوزدهم روزیکه
[illegible] یاد رفته بروانگی از اجمیر و نزول در جی پور اتفاق افتاد و یکهفته در جی پور گزارده
تاریخی که بخاطر نیست از آنجا روانه شدیم برخی از اصحاب تعجیل از دهلی تا ریواری برسم استقبال
رسیدند و بعضی بگوره گانو و چون بدرگاه حضرت خواجه قطب الاقطاب قدس الله سره العزیز
جمعی از اعزه و اقربا و احباب و اصحاب در مقام رسیدند دل بدیدار خویشان و دوستان
خشنود گشت محقق ست که بتاریخ بیست و سیوم ذی الحجه سال هزار و دویست و [illegible]
بعد فوز زیارت حضرت سلطان المشایخ و والد مغفور جا [illegible] گاه وارد شهر میمون [illegible]
شدیم والحمد لله تعالی علی المعاودة مع العافیة والسلامة
از جمله دولت ملاقات مرجع آفاق مولانا محمد اسحاق بهره اندوز گشته خدا [illegible]
برکات ذات بکاشانه خود رسیدیم تمام مدت سفر دو سال و شش ماه و [illegible] روز ست
خاتمه منت خدا را که این سفر بنیکویی انجام گرفت و هم نامه بفرخی فرجام پذیرفت
مژده ای [illegible] از این حسن خواتیم بوی حسن خاتمه شنیده میشود والا امید [illegible]

ودیدی انتسر طبیکه در صدر بار نامه رفته بود در پس گرمی هنگامه عبارت وافروزش بزم
استعارت نرفت بپارسی ساده سخن گفت از ترصیع و تجنیس و استعاره و تشبیه و سجع آرائی
و قافیه پیمائی و امثال آن که از حیثیت مقدر روزگار رست باندازه توان خویش پارسی
و انبایه معنی خوش و لفظ فریبنده که می نگری بفصاحت نظری را چه چاره کنم و لطافت
سرشتی را چه علاج از نیکه شیرین نوا یم آفریدند مرا چه جرم یکتا ہے که نه از من ہست
برمن مگیر و ہمین که این ویژه نامه چون آن نگار ساده آمد که بر حسن خداداد
نیفزاید نه تجلی و حلل مرا ورا بکار رو نه سرمه و آئینه را در پرورش بار نه دست مشاطه را رسائی
تار لف مشکو و نه کار شانه را روائی در چین گیسو بارخی که بی گلگونه برگ گل ہست نه با موی کج
بی شانه پیچ و خم سنبل ہست با دستیاری خار نگیں ہست ربا ہی که بی نگار نگار ہست
با چشمی که بی سرمه سیاه ہست و با جبینی که بی صندل فروغ بخش نگاه ہست ابروی که شانه
از چین برا گنده تا کمر فرو ہشته که بخیابانی می چمد و که بگلستان ہی خمد و از لطف ادا
خاص و عام را در بزم ناز رخصت باز داده ہر یکی باندازه ہمت و بحد حوصله از تماشای
آن بدیع الجمال کام گیر و بہره ور عاشقان از رستی بالا کجی ابرو فراخی سینه تنگی دہن
سیاہی چشم سرخی لب آبداری دندان آشنائی رخسار و درازی ہا دبرآورده
و خاصان را عشوه چشم کرشمه مژه اشارت ابرو جنبش مو گردش نگاه غلط اندازی
نظر دلفریبی التفات روان فرسائی تغافل آتش ہیجان اندر ... انصاف از والا
بالا ترا ز طاعت ہست شان حسن ہمین ہست و اہی برآن حسن که کارش بی حسن
ناز پرورد گان چمن روائی نگیرد و بارش بی لطف جگر گوشگان معدن کشایش
نپذیرد ناز مناطه می باید کشید و عشوه دلاله باید خرید ہم نیازش بتار بود
حاجت ہست و ہم تمالیش ... برنگی متابع و با اینهمه نیاز مند پیا از جبینی بین که دکان
خود فروشی که بعبارت آراسته جز بر یخ مایه داران کشاید و از نقود دست فرسوده

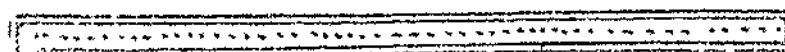
کہ بسیج خواستہ زکات بہ بینوایان بخشد اہرمنی النفس را نانم کہ سخن از کجا بکجا برد در سر آغاز
سفر افسون خیر اندیشی خلق در گوش خواند و زبان خامش را لبسر الیش آورد و بدین گزین
عشوہ دل آزاد را در زنجیر فرجام آن مقصود از خاطر سترده ہمہ محو رنگ آمیزی
حرف و رقم نمود و شیفتۂ شکر فکاری زبان و قلم ساخت و برین ہم شکیبا نشده
بدعوی سار لاف و دیوان گاہ گزاف برد و سفیر ستایش خویش زدن و در کوتہ بینی
کسان افتادن فرمود استغفر اللہ ثم استغفر اللہ از کول این دشمن دوست
روی بر حذر بودن نہ سہل کاری ست اگر در نخست چشم جہان بین بر مآل افتادی
و نیک اندیشی صوری گذشت کاری معنوی در بر داشت پدید آمدی تو بہ کہ این رخنہ
تنگ نادی سبحان اللہ سیاہ لیقہ اثر آب سیاہ داشت کہ این بدست لاف دانش را
بلغزش قلم و زلت قدم از جادہ بدر برد و زبان سنجیدہ گوی را بہ ترہات جبین کشادی
از سہلای طرفہ کاری لفظ و معنی دماغش خلل پذیر آمد شیدی خارج از آہنگ شیدی
و رقص بی اصول نہ و چون بر بید نشی از خود رفتگان خردہ گرفتن رسم نیست آسودہ دلم
اما ترسم کہ گویند چہ بلا کم ظرفی بود کہ حریف بادہ مرد آز ما نتوانست شد بکید و جرعہ بدہ آورد
و بر سر داوری آمد و راز نہفتہ بر ملا نہاد و امثالی بیاورم کہ بتوسل آن شاید کہ ازین
تنگ نیز رستہ باشم ای دیدہ ور ژرف نگاہ اگر کسی را بر بکیدہ گذر افتد و نیرنگی
تماشای آن بدیع را زعجب کار مغز دماغش لشو لاند تو و خدا می توان گفت کہ این نیز
مرد لیست حوصلہ بود و ننگ تنگ نظری بر او توان بست چون دانم کہ چنین
ندانی پس این شگفتی صحیفہ را پی زار انگار و مرا آمزد قاف دیدہ پندار و بر آشفتہ
نوائی بجنہای سنت شاعران پیشکش مدح و قدح بر طرف افیست آنچہ ما را از مبدأ
فیاض کرامت شد چون خسروی تنزل ست ہر چہ ہست مرا عزیز ست تو خواہی
تشریف نسرین دان و خواہی گلیم پشمین و مرا در ہر دو معنی سپاس دار و دستگاہ سرای

مستثنا می چه چیز از خویش نباشد در رد و قبول آن نشنود و ناشنود نتوان اوی گی بساط آن
و مطیبا و ستانی جمله نسبتی با نیکان نامزد و دوران آن اضافت کو بیش نشر آورده گراز
گرد و تحسین کرد زاید دوران زاده تهمت که اگر این ابتدا با [illegible] نزد و انتج خواهند گرفت اگر پر کرم
از راه تحسین کو نام یار بد خواهند کرد جای آن تحسین آمیزش آزاد آمیزند و مهربان بجوار
دشمنی که با آن کشند صرف نیک طلبی و نیاز چینی او کنند که هم براین نشان شکر است
ان الله لا یضیع اجر المحسنین و اگر از بیش نیست والا تی تا ان همچ
شعر آنکه [illegible] در بستیش با زلط زیفند و گوشت برادر کام در آن الوده و را اندازد
و بحکم کریمه و اذا مروا باللغو مروا کراما خاطر [illegible] گزند [illegible] این نسبت
به محمد موسوم و به مصطفی معروف و به حسرتی در نظارت و به شیفته در [illegible]
اصحاب تصنیف ارباب تالیف نام برداول آرند و من بد آخر آوردم ✣ شعر ✣
پادشاه عالم و درویشیم ✣ مهر برابین فرمان می زنم ✣ والسلام

علی من اتبع الهدی

خاتمة الطبع

صاحبدلان [illegible] و یاد کر نسخه طیبه [illegible] به ترتیب [illegible]
از افادات جناب تقدس مآب عظیم الدوله سرفراز الملک نواب
محمد مصطفی خان بهادر مظفر جنگ متخلص بحسرتی
تاریخ بیست و دوم شهر رجب المرجب [illegible]
در [illegible] هجری [illegible] مطبع [illegible]
بااهتمام محمد حسین خان
[illegible] طباع



سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم



صحابہ نی رسول اللہ یہ سن کر ہوئی غمگین دل مین اور مضطر
پی رفع ملال خاطر پاک ہمان تسکین قلب شاہ لولاک
اوتارین حق تعالی نی یہ آیات کہ بہتر ہی عبادت کی یہ اک رات
مہینون سے ہزارون عابدون کی جنہون نی اونمین طاعت کی سمجہ لی
تیری امت سی گر اس شب مین کوئی عبادت مین کرے کار نکوئی
ثواب اوسکو ملی زیادہ تر اوس سے عبادت پہلی مردم کرتی جو تہی
مہینون مین ہزار از جہد بسیا بجز طاعت نہ تہا اون کا کوئی کار
سبب ہے دوسرا اسکا بہی سمجہو کہ ایکدن حق تعالی نی نبی کو
دکہائین عمرین امت کی ایسی کہ جنکی سیاہ ہی وسعت اکثر
عمر امت کی اپنی دیکہہ کمتر ہوی غمگین نبی بس دل مین مضطر
خیال ایسا ہوا حضرت کو اوس وقت کہ تہوڑی عمر مین میری امت
عبادت کر سکیگی کیا کہ جس سے قیامت مین نہین سبقت ہم اونکو
ہو پہلی امتیون کی عبادت زیادہ عمر کی باعث اطاعت

عبادت مین ظاہر ہین بہت سی سیری
سیری اُمت کی بس کم بندگی ہو
تھوڑا ایسا وہاں سے بندگی ہو
تو ان آیات سے تسکین نبی کے
جو معنی قدر کی ہین اونکو جانو
کہ اس شب مین ہی مقدار اور رتبا
عبادت کے سبب در بے کمالی
مراتب سے بڑی اون عابدون کے
بخوبی ہوتی ہین قفہ داور ان شب
کہی مطور دن سے سمجھو یہ میری بات
ہی اول یہہ کہ اس شب مین کا ہی
بحال بندگان ہتی ہی از شام
اونہین ہوتا ہے قرب حق تعالے

وہ جن لوگون نے طاعت زیادتر کی
عمر تھوڑی کی باعث حشر مین جو
سیری اس اُمت کمتر عمر کو
خدائے پاک نے اچھی طرح سے
کہ ہین مقدار و رتبہ اون کو مانو
بڑھی ہی عابدون اور زاہدون کا
اونہین ہوتا ہی حاصل ہنیر والی
تمامی پاک روحین اور فرشتے
بڑی ملتی ہین او سیمین اونکا منصب
شرف رکھتی ہی سب راتونپہ یہہ رات
جو رہتی ہے ستجلی الٰہی ⁂
برابر صبح تک سن اے نکو نام
ملی ہی اجر اون کی بندگی کا

دوم یہ بھی ملی عابدون کے
اوبترے مین دنا او حکمت سے
اثر ملی کا اون کے عابدون پر
کہ کیفیت حلاوت اور لذت
جو اور راتون مین کرتی تھی عبادت
تو اون لذات سے اوس شب کی لذت
سوم اوس رات مین اوترا تھا قرآن
شرف سب سے زیادہ یہی ہے
چہارم یہ شرف اس رات کا ہے
اسی شب مین ہوی تھا ای برادر
ہو مین آراستہ جنات مین سب
چھٹی یہ مادہ پیدائش آدم
روایت معتبر سے نقل ہے خاص

فلک سے پاک ارواح اور فرشتے
ملاقات آنکر کرتے ہین اونسے
پھر ہوتا ہے تو کرلی اسکو باور
اونہین بڑھتی بہی ورعبادت
جو کرتا اونہین او نہین ہوتی تھی لذت
ہزار دن جب وہ بڑھتی ہے بشدت
فلک دنیا پہ از افضال سبحان
نہین کوئی شرف بڑھکر ہے اس سے
کہ پیدایش فرشتون کی ہے بہ لے
پھر پنجم طور ہے کر اس کو باور
فضیلت یہ بڑی رکھتی ہے یہ شب
اسی شب مین ہوا تھا ابن فراہم
قلام خاص عثمان ابن ابی العاص

جہازون مین رہا ملاح اکثر ۔ سفر کا تہا وہ دریا کی شناور
رہا دریا مین تہا وہ سالہا سال ۔ کہا اوسنے ز عثمانِ نکو فال
کہ ایک شب سال مین میٹہی ہی پانی ۔ کہ اوسمین ہوتا ہے دریا کا پانی
بہت شیرین نہایت ہی مزیدار ۔ کہا عثمانؓ نی اوس رات کو تا ۔
جز اوس رات کے مجہسے بیان کر ۔ کہ ہی وہ کونسی شب مین کی اندر ۔
کہا اونے وہ ستائیسوین ہے ۔ مہ رمضان کی اب آنکو پے
یہی شب ہی حدیثون معتبر سے ۔ شب قدر و مراتب نامور سے
او راس شب کو جو ہی پوشیدہ رکہی ۔ خدا نے پہر بہی ایک حکمت ہی اوسکی
کہ تا ڈہونڈین اوسی عابد بہر سال ۔ عبادت مین رہین شامل بہر حال
ثواب اوسکا ملا اون کو برابر ۔ کہ جو پائین گے وہ اندر شب قدر ۔
سمجہنا چاہئے اب یہ بہی اسجا ۔ مفسر بعض نے ایسا ہی لکہا
کہ شب قدر کی تقدیر کے ہین ۔ لکہا جاتا ہے رزق و توجہین
نصیبہ ہوتا ہے جو ہر کسی کا ۔ وہ اوس شب مین سبہی جاتا ہے لکہا

وہ شب ہے پندرہ شعبان کی جو ۔ برات اور شب ملا کہتی ہیں جسکو

برآتی ہے وہ شب اور یہ شب قدر ۔ جو افضل ہے زصد ہا لیلۃ البدر

سفر وقت میں اون شب کی یارو ۔ بہت ہے اختلاف اسکو سمجھ لو

ولی ثابت ہوا قرآن سے ہے ۔ کہ وہ شب ماہ میں رمضان کی ہے

اسی شب میں ہوا قرآن نازل ۔ یہی ہے شب ماہ رمضان میں شامل

احادیث صحیح اور معتبر سے ۔ یہی لیکن وہ ہے ثابت ہوئی ہے

کہ وہ رمضان کا آخر دہا ہے ۔ کہ جسمین وہ مبارک رات آوے

جو ہینگی پانچ راتین طاق اسکی ۔ انہین مین قدر کی وہ رات جگو

ولی اکثر ہے ستائیسویں کو ۔ وہ افضل رات ایسی روز حساب

خدا کو علم ہے اوس کا بخوبی ۔ اب آگے ہوتا ہے ارشاد رب

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

مقرر لوح سے محفوظ ہے جو ۔ اوتارا ہمنے قرآن طرز سے ہم

بفر و جاہ دنیا کی فلک پر ۔ اوس الیسی شب میں جو بیگی [illegible]

بہت بڑھتا ہی ہر اوج جلالت — قبول ہوتی ہے سب اونکی عبادت

ولایت کی سرا اونکی باہر — ملایک اور ارواحِ مطہر

تجلی ہوتی ہین حق کی تابان — مناصب بزرگی کی ہین شایان

رفاہیت و جمعیت تمامی — امامت نیز ابدالی گرامی

اوسی مین ملتی ہین فضل سرمدی سی — وہ راضی ہوتی ہین لطف ایزدی سی

وہ ایک ایسی مبارک رات ہیگی — جمال پاک رحمن کی تجلی

اوسی مین کرتی ہی رخ فرخندگان پر — بڑہاتی ہی مراتب اونکی یکسر

ملایک اور ارواحِ مقدس — اوسی لاتی ہین عالم پاک سی سب

تو اوسی ہوتی ہی پیدا فراخی — قلوبِ بندگان مین ایک کماہی

بجو ہین افلاک کی اہل کمالات — زمین والون سی کرتی ہین ملاقات

نشانی اونکی ملنی کی یہی ہے — دلون پر بندون کی ہوتی خوشی سی

جو کچھ کیفیت اوس شب مین برابر — عیان ہوتی تھی قلب بندگان پر

بیان اوسکا ہی بس مشکل زبان سی — مثال اوسکی بیانگی تی بیان تھی

بہاری سوم آیکی طرح پر
سمجھہ لو غور سے اسکو برادر

کہ ہوتی ہے جو بارش آسمان سے
شعاع و گرمی مہر عیان سے

یہہ وہ تاثیر ملکر آسمان کی
اوتر کر کی زمین پر جب کہ آئی

سبب سے اوسکی سب نکلے نباتات
جو سوکہی تہی ہوئی سر سبز با بہجت

کہلے پہول اور لگے پہل ہر شجر پر
ہوئی آرایش بستان سراسر

کہ جسکی دیکہنے سے دل ہو تازہ
بڑہی کیفیت اور فرحت زیادہ

یہہ سب تاثیر اوسکی چیز کی ہے
اوتر کر جو کہ آئی ہی قدر

ملایک اور ارواح مقدس
جب آوین آسمان سے ہو کو اقدس

تو کیونکر جہہ کہولدین فراخی
تبادر حق کی ازلذات دوامی

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

اور اب کیا جانتا ہے تو کہ ان کو
بزرگی رکہتی ہے کیا یہہ شب قدر

سمجہنی چاہیے تفصیل اس کی
کہ عارف گو کہ ہو ماہر بخوبی

دل پوری تجلی کی حقیقت
ہی شارح از زبان اہل طریقہ

لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَہْرٍ

مہینون سے ہے بہتر یہہ شب قدر — ہزارون جنکی گنتی کر تو باور

تجلیات غیبی اور شہودی — اگرچہ ہین ہر یک رات ہوتی

ولی یہہ شب ہزارون سے جو بڑہکر — تجلیات سے ہوتی ہے برتر

وہ راتین ایک قطرہ اسکی نزدیک — یہہ ایک بحر تجلی جان لے ٹہیک

خصوصیت کی جو اس شب کی خدائی — عدد سے یکہزاری کی سمجہہ لے

دیا اتنے مہینون پر شرف جو — تو اسکا یہہ سبب ہے اے نکو خو

کہ بڑہکر اس عدد سے اور کوئی — عرب مین ہے نہین گنتے مین کوئی

یہہ سب اعداد کا آخر عدد ہے — تو اس باعث سے یہہ قول صمد ہے

ہوئی اعداد کی جب انتہا پر — فضیلت لیلۃ القدر اے برادر

تواس صورت مین فضل ایزدی سے — فضیلت بیحساب اوسکو ملی ہے

خصوصیت مہینونکی ہوئی جو — سبب اسکا ہی یہہ اسکو سمجھہ لو

کہ عربستان مین جو ہین مہینے — بہر یک سال گنتی قمر سے ہے

تعلق ہے قمر کو رات سے ہے — ہوئی شب اوس سے ایک کان تجلی

تجلی گاہ جب شب کا ہوا نام — تواس شب کو تجلی ہے نکو نام

کیا افضال سے اپنے خدا نے — فضیلت مین بڑھی وہ دنون سے

اب آگی اوسکی عظمت کا بیان ہے — کلام پاک ربی سے عیان ہے

تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا

اوترتی ہین فرشتی آسمان — اور جلیین سے روحین بیا پی

کرین تا آنکر وہ سب ملاقات — بنی آدم سی جو ہین در عبادات

اور اونکی نیک اعمالون کے انوار — کرین حاصل وہ اور لذات بسیار

اوٹھائین اونکی کیفیات سے سب — جو حاصل ہین اونہین حاصل و شر از

حضوری اونکی اور انوار اونکی — بڑھاوین وہ اوتر کر آسمان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حوادث نفس و تاثیر شیاطین
غروب ہوتا ہی سورج جسگہریسے
یہی احوال بس رہتا ہے یکسان
خدا کی اون مقرب بندون سی
ہو ثابت حدیث معتبر سے
مصافحہ کرتے ہین جبرئیل آکر
اثر اونکی مصافحہ کی سبب سے
کھڑی ہوجاتی ہین آنکھون سے آنسو
اور ایک رقت انہین لی ہو پیدا
نہایت ہوتی ہی اور کیے دلون پر
کہ مثل اسکی نہین ہوتا کبھی سے
دعا اوس رات مین ہوتی ہی مقبول
فلاح دوجہان ہو جس عمل مین

الگ رہتی ہین ان شران حق بین
ہمان تا صبح صادق یہ سمجھ لے
رہین ہین دور شر نفس و شیطان
جو اوس شب مین عبادت مین ہین رہتی
زمین کی عابدان تا سو سکے
علامت اوسکی یہہ ہی اے برادر
بدن پر بال سارے عابدون کے
چکتے ہین اور انہون کی ہیکیان حد
سبب لذت عبادت کی ہی پیدا
سرور ایک قسم کا ہوتا ہی آکر
علامت اوس مصافحہ کی یہی ہی
اجابت ہر دعا کی ہی در دست
دہ مانگو ابواد شب پر نیا مین

ہوا اختتام بیان لیلۃ القدر | یون فیض بخشا ہی شب قدر

سبب اوس شب کو فضیلت ایسی بخشی | جناب کبریا نے از تجلے

مراتب اور مدارج ہین جو اعلیٰ | کہ حاصل قرب ہو جنسی خدا کا

مہ رمضان مین بس اوسکو ڈھونڈھو | وہ ہی آخری اوس ماہ کا جو

اوسی مین وہ دولت کی بھری رات | ہزاران فخر نعمت کی بھری رات

اوسی مین پاؤگی تم لیلۃ القدر | ہی افضل از ہزاران لیلۃ البدر

جو اوسمین پانچ ہین وہ طاق راتین | جنہونکی ہین بزرگی کی یہہ باتین

اونہین مین ایک شب وہ نامور ہے | جسی حاصل بزرگی کا اثر ہے

کبھی اکیسوین[۲۱] ہوتی ہی وہ رات | کبھی تیئیس[۲۳] یا پچیسوین[۲۵] رات

کبھی ہوتی ہے ستائیسوین[۲۷] شب | کبھی انتیسوین[۲۹] پوری ہوئی سب

ولی قول اصح اور معتبر ہے | ہوی ثابت وہ ستائیسوین[۲۷] ہے

حسن اب روک لی اپنی قلم کو
بجای ختم شہزادی قسم کو

زبان کو روک کیونکہ ہے ادب لازم
خموشی ہے حسن احسن التدا علم

تمت بالخیر والعافیتہ نسخہ متبرکہ مسمی بہ شب قدر منظوم بقلم
ابو الحسن صدیقی الحنفی ناظم النسخہ ساکن قصبہ نانوتہ ضلع سہارنپور
بتاریخ بست و سیوم ماہ صفر سن یکہزار و سہ صد و دو ہجری
باتمام رسید بتوفیق رفیق خداوند منعم الوہاب
[illegible]
عفی عنہ کاتب فیروز علی
سہارنپور